

خهیمه

نشریه هیات‌ها و مجالس حسینی
شماره هفتم / رمضان المبارک ۱۴۴۴ / آبان ۱۳۸۲ / ۲۵۰ تومان

KHEIMEH



همایش هیات‌های دانشجویی
قدر را قدر بدانیم

رتبه‌ی چهارم پزشکی یار تبه‌ی اول عاشقی

روضه خوانی با کراوات و ریش تراشیده

دنیاده‌ر سمدور، اهل وفانی اهل وفاتانیر

سگ‌نه! یار حسین می مانم



مناجات‌نویسی کی

حاج ماشاء سرعابد

بسم الله الرحمن الرحيم

- صلوات/ ۲
- پذیرایی / اقا! بفرمایید برسوئمتون / ۲
- زمینه / سرمست از شراب دعا / ۳
- میاندار / یوم علی آل رسول عظیم / ۴
- میاندار / اسم اعظم خودت هستی / ۵
- بیر غلام / دنیاده رسمدور اهل وفائی اهل وفا تاثیر / ۶
- مهدیه / ۷
- تکیه / ۱۰
- زمینه / شعر آیینی و شاعر آیینی / ۱۱
- زینبیه / وظایف زنان هیاتی / بفرمایید شله زرد / ۱۲
- کوچه / مناجات خوانی گفت و گوی اختصاصی خیمه با حاج ماشاء الله عابدی / ۱۳
- حدیث باب عشق / پهریشانی عشق و آینه گردانی عطش / ۱۶
- علم و کتل / ۱۷
- تا کویلا / رتبه‌ی چهارم پزشکی! یا رتبه‌ی اول عاشقی / ۱۸
- گفت و گوی اختصاصی خیمه با پدرو ملر شهیدان زمین الدین
- زمزمه / کوتاه و گویا / ۲۳
- روضه / شوق وصال / ۲۴
- زمزمه / باز کن پنجره ام را به حضور... / ۲۶
- زینبیه / روضه خوانی با کراوات و ریش تراشیده / ۲۸
- خیمه‌ی دانشجو / ۳۰
- بحر طویل / عقیقه / ۳۲
- آداب / ۳۳
- خیمه‌ی نوجوان / ۳۴
- زمزمه / خاکی هستم ابوتراب... / ۴۰
- از پنجره نگاه شما / هوای الوده... / ۴۲
- زینبیه / توصیه‌های پزشکی / ۴۲
- پذیرایی / بادی گارد... / ۴۳
- نامه‌های رسیده / ۴۴
- بی‌وق / ۴۵
- پذیرایی / الوداع / ۴۶
- حاج اقا دعا بفرمایید! / قدر را قدر بدانیم / ۴۶
- فرم اشتراک و نمایندگی ها / ۴۸

- صاحب امتیاز: محمّد رضا زائری
 - مدیر مسؤول / مرتضی وافی
 - سردبیر / مهدی توکلیان
 - مدیر هنری / محمّد امین محمّدلو
 - دبیر سرویس مقالات / سید غلامرضا حسینی
 - دبیر سرویس ادبیات و هنر آیینی / سید مهدی حسینی
 - دبیر سرویس خبر و گزارش (علم و کتل) / محمّد کاظم اطمینان
 - دبیر سرویس خیمه‌ی نوجوان / علی مهر
 - دبیر سرویس خیمه‌ی باتوان (زینبیه) / فاطمه ایزدی
 - امور رایانه / محمدهادی جمشیدی‌نیا
 - امور مالی / رضا حبیبی
 - دیگر همکاران / سید محمد بابامیری، سید جواد شرافت، سید مهدی میرداماد، زهرا قزلقاش، یاسر دیبایی، مهدی میرزایی
 - چاپ / رسالت
 - شمارگان / ۲۰۰۰۰ نسخه
- طراحی ناموار: حمید عجمی
عکس روی جلد: عارف عشقی



نشریه‌ی هیأت‌ها و مجالس حسینی
KHEIMEH

شماره‌ی هشتم / رمضان المبارک ۱۴۲۴ / ابان ۱۳۸۲ / ۲۵۰ تومان

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
مطالب ارسالی، در صورت لزوم خلاصه و بازنویسی می‌شود.
برای درج آگهی، با نشریه تماس حاصل فرمایید.
نشانی: قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۹
تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱+۷۷۵۱۴۲۴
www.kheimeh.org



... ایجاد فضای قرآنی در جامعه دردهای باطنی فرد و اجتماع را درمان می کند، به جامعه روشنائی و بصیرت می بخشد، روحیه عمومی را مضاعف می نماید و ایستادگی را در برابر زورگویان جهان ممکن می سازد.



می گیرم کمی پیاده روی کنم، تا به ایستگاه برسم که ناگهان یک اتومبیل ماکسیمای مشکی در فاصله ی ۶۰-۵۰ متر جلوتر از من، مقابل ایستگاه اتوبوس ترمز می کند. راننده از ماشین پیاده می شود. جوانی حدوداً بیست و دو-سه ساله با موهای ژل زده و شلوار لی سفید. برقی زنجیر نقره ای دور گردنش توجه مرا به خود جلب می کند. با کفش های مدل «کابویی» اش قدم در پیاده روی می گذارد و یک راست به سراغ پرچم مشکی نصب شده به شیروانی ایستگاه می رود. با چنان شور و حرارتی پرچم را به سر و رویش می کشد که...

با نگاهی آمیخته به حیرت و تعجب، به ایستگاه می رسم، ولی به جای نشستن روی صندلی به تماشای عرض ادب عاشقانه ی او می نشینم. وقتی از جلوی من رد می شود، قطره های عشق حسینی را بر گونه هایش می بینم. به یاد تصورات چند لحظه ی پیش خودم می افتم. در شرمندگی این اشتباه فکری غوطه ور هستم که صدای لرزان جوان، مرا به خود می آورد: «آقا! جایی می خواهید برید؟ بفرمایید برسو نمتون»!!

● تهران، میدان تجریش، روز سوم محرم

ساعت ۲ بعد از ظهر، بعد از تمام شدن برنامه ی هیأت، با صدایی گرفته از صحن امامزاده صالح خارج می شوم. همه جا سیاه پوش است. احساس خاصی دارم. پروانه ی ذهنم بر روی شاخ و برگ خیال، به ترمز نشسته است؛ خیالاتی عجیب و غریب!

پیش خودم می گویم: «راستی! امام حسین (ع) غیر از ما چه کسی را دارد؟ اگر ما نبودیم چه کسی برای او عزاداری می کرد؟» بعد هم با لبخندی ملایم و تمسخرآمیز می گویم: «لابد حضرات رپی ها! اینهایی که اصلاً نمی دانند امام حسین (ع) امام چندم است!»

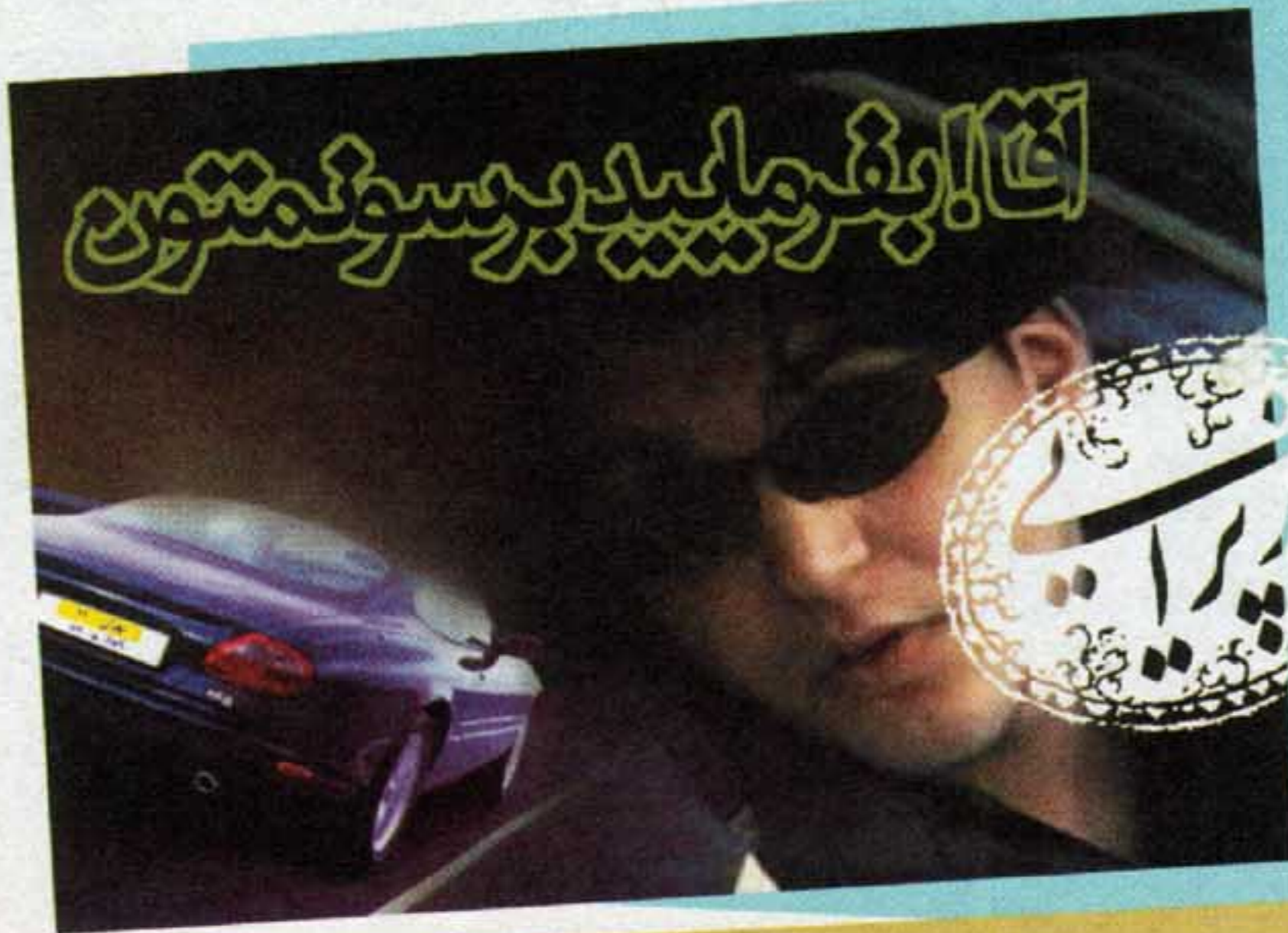
در گیر و دار این خیالات طلبکارانه و به ظاهر تسکین دهنده، خود را در خیابان می بینم؛ پرچم های سیاه به سوگ نشسته که بر سر در بعضی از مغازه ها نصب است، با هر نسیم ملایمی که می وزد در چشم رهگذران خودنمایی می کند.

خیابان آنقدر خلوت است که احساس می کنم هیچ امیدی برای ماشین گرفتن نیست. تصمیم

نتیجه ی روزه ماه رمضان، ذخیره ی تقوا در دل و جان ماست که باید در راههای پرپیچ و خم زندگی در طول سال مدد کند و صراط مستقیم را برای ما تضمین نماید.



۲



آقا! ایستگاه اتوبوس ترمز می کند



سرپرست از شراب دعا

سید غلامرضا حسینی



طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

سعدی
در هنگام دعا، دستگاه وجود انسان، با منبع اصلی جهان که مرکز فرستنده ی قوای روحانی می باشد متصل می گردد و امواج معنوی و انوار اخلاقی را که از ساحت قدس الهی برمی خیزد، جذب می نماید و از فیض حیات بخش آن برخوردار می شود.

برترین شکل دعا و نیایش آن است که با انقطاع و وارستگی کامل، توأم گردد و انجام آن با قلبی سرشار از عشق و محبت الهی انجام یابد و از اعماق دل و احساسات درونی انسان مؤمن، منبعث گردد. هم چنان که عاشق، معشوق خویش را با تمامی قلب و روح می ستاید و به خاطر محبت به سوی او توجه می کند.

اگر در دعا شکلی از تزویر و تظاهر پیدا شود، ناشی از عرفان سطحی و ایمان کاذب می باشد که بر تقلیدی کورکورانه بنا شده و جز انحرافات ذهنی حاصلی نخواهد داشت.

حالت دعا چون کیفیت جسمانی نیست؛ پس تعریف و بیان آن ظاهراً از نظر علمی ممکن نیست. اما بسیاری از حالات معنوی، که قابل توضیح نیستند، قابل ادراک می باشند.

دعا و توجه عاشقانه به پیشگاه حضرت معشوق حقیقی، انسان را به ثروت حقیقی می رساند. زیرا ثروت حقیقی آن است که انسان به هر آنچه دارد، راضی و خشنود باشد و گرنه ثروت و مکننت همه ی قرون و اعصار قادر نیست چشم دل را سیر کند و روحی را که محتاج و مستمند است، دولت مند سازد و چه زیبا شاعر این حالات را به تصویر کشیده است:

بر دعاهای سحر دانی چرا دل بسته ام
دیده ام از بس اثرها در دعای خویشتن

حافظ
نیاز به دعا و دارا شدن خضوع و بندگی خالص در مقابل قدرت حضرت حق، تنها عاملی است که وجود آدمی را آکنده از عشق و دلدادگی می نماید و به این مرحله از مقام روحانی می رساند که در پرتو سحر خیزی و درک مقام مناجات در سحر گاه، در جایگاه رفیع «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» قرار می گیرد و پیوسته در خلوت راز و نیاز در پیشگاه حضرت بی نیاز، تداوم وصال و قرب می طلبد. چنانچه حافظ می گوید:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن!
خورشید می ز ساغر مشرق، طلوع کرد
گر برگ عیش می طلبی، ترک خواب کن
زان پیش تر که خانه ی فانی شود خراب
ما را ز جام باده ی گلگون خراب کن

حافظ
آری عاشقان حقیقی حضرت معشوق، پیوسته در دعا و نیایش، محبوب خویش را می خوانند و در خلوتگه راز می گویند: محبوبا! در ازل شراب دیدارت مرا به عشقت مبتلا ساخت و چون به عالم طبیعتم آوردی، غبار عالم خاکی ام، حجاب چهره ی جانم شد و از مشاهدات محروم گردیدم و در انتظار بسر می برم. قدحی از شراب تجلیات نصیبم گردان، تا به زندگی ام صفایی بخشد.

و چه زیبا حافظ بیان کرده است.

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پرکن قدح که بی می، مجلس ندارد آبی
عشق رخ چو ماهش در پرده راست ناید

مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی
شد حلقه قامت ما تا بعد از این رقیبت
زین در دگر نراند ما را به هیچ بابی
مخمور آن دو چشمم، ساقی کجاست جامی
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوانی
در انتظار رویت ما و امید واری
وز عشوهی لبانت ما و خیال و خوابی

حافظ
چشمان و جذبات کُشنده ی جمالت که در ازل و یا گذشته ی ایام مرا فریفته ات نمود، پس از قراقت به خماری ویا اشتیاق دیدار دوباره ام می داد. بیا و جامی دیگرم از شراب مشاهدات عنایت فرما ویا گفتارت از بیماری ام بزهان و شفای عشق بخش مرا.

چنانچه در کلام معصوم آمده است: معبودا! به رحمت خویش مرا به سوی خود بخوان تا به تو واصل گردم و با احسان و بخششت مرا به سوی خود بکش، تا به تمام وجود بر تو روی آورم «اقبال الاعمال ص ۳۵۰»

پیوسته کلام عاشق حضرت حق در دعا و نیایش چنین می باشد که: ای نسیمهایی که از کوی جانان، خبر وصال او را به من می آورید و ای نفحاتی که مژده ی دیدارش را می دهید، خوش خبر باشید! از محبوب چه خبر دارید؟

«یا رب کی آن صبا بوزد کز نسیم او
گردد شمامه ی کرمش کار ساز من
یاران به ناز و نعمت و ما غرق محنتیم
یا رب بساز کار من ای کار ساز من

حافظ ز غصه سوخت، بگو حالش ای صبا
با شاه دوست پرور دشمن گداز من»

آری! عاشقان کوی دوست جز ذکر حضرت محبوب، کاری ندارند و همواره جان و دل خود را بانام مبارک حضرت حق جلای عشق می دهند و در خلوت با او می سوزند و می نالند.

دادیم به یک جلوه ی رویت دل و دین را
تسلیم تو کردیم همان را و همین را
ماسیر نخواهیم شد از وصل تو آری
لب تشنه قناعت نکند ماء معین را

در دایره ی تاجوران راه ندارد

هر سرکه نسایید به پای تو جبین را

آری دعا و ذکر یاد پروردگار، چراغ راه آدمی است و شفای دل بیمار، ذکر محبوب است که به تدریج انسان را به مقام رفیع «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» می رساند. ذکر پروردگار، خوف و هراس از دل آدمی می برد و پیوسته، انسان را در پناه باسعادت حضرت معشوق قرار می دهد:

صنما با غم عشق توچه تدبیرکنم؟

تا به کی در غم تو ناله ی شیگیر کنم؟

دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود

مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم

آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیئات

در یکی نامه مجالست که تحریر کنم

باسر زلف تو مجموع پریشانی خود

کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم؟

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دین و دل راهمه در بازم و تو فیر کنم.



یوم علی آل رسول عظیم



۳ رمضان سال ۴۱۳ هـ ق / رحلت محمّد بن لقمان معروف به شیخ مفید

در تاریخ آمده است که در هنگام تشییع جنازه ی شیخ مفید (ره) شیعه و سنی - همگان در کنار هم - اجتماع کرده، میگریستند. جماعت شرکت کننده، به جز اهل سنت، حدود هشتاد هزار نفر شیعه و اکثر آ از جمع علما بودند. یکی از خدمات بزرگ شیخ مفید به عالم شیعه، ارائه ی بحث های اصولی و کلامی برای دفاع از حقانیت شیعه بود. این حرکت مهم، در کنار جمع آوری احادیث شیعه توسط بزرگانی چون «کلینی» و «شیخ صدوق»، در راستای عمق بخشیدن به مفاهیم علمی و روایی شیعه بود. وی جدال مباحث اصولی، در بسیاری از موضوعات اسلامی و فنون مختلف، به بحث و نگارش پرداخت و کتابها و رسایل بسیاری تألیف نمود که این تألیفات و مباحث او، علمای شیعه ی آن زمان را بی نیاز نمود و مرهون زحمات خویش ساخت تا امروز، تألیفات گرانبهای او تا امروز همواره، مورد استفاده ی علمای شیعه قرار گرفته است.

شیخ مفید، جدا از علمای شیعه، در نزد علمای اهل سنت دارای مقامی ارجمند و ممتاز بود. «این حجر» از علمای اهل سنت در کتاب «لسان المیزان» در وصف او می نویسد: «او مردی بود بسیار زاهد و باخشوع و حریص در فرا گرفتن علم و دانش. گروه زیادی از دانش او بهره بردند و خود او در میان شیعه، مقام ارجمندی را دارا شد؛ تا بدانجا که همه گویند بر همه ی ما منت نهاد»^(۱). و نیز یافعی در «مرآت الجنان» آورده است که:

«اومردی بود که صدقات و خیراتش بسیار و نماز و روزه اش زیاد و لباسش زبرو خشن بود. گهگاهی که به دیدار عضد الدوله [از امرای آل بویه] به دیدن او می آمد، بدنی نحیف و نیلگون داشت. هفتاد و شش سال عمر کرد و بیش از دویست جلد کتاب نوشت»^(۲). شیخ مفید به افتخار گرفتن سه تویق از ناحیه ی حضرت صاحب الامر نائل شده است؛ این بالاترین مدح و ستایش و بزرگترین مقام برای شیخ مفید است که به زبان امام با القاب و عناوین خاص، مثلاً: «دوستدار مخلص که در ولایت ما مخصوص به یقین گشته» ملقب گردیده است.

قاضی نوراله شوشتری، در «مجالس المؤمنین»^(۳) چند بیت را نیز به حضرت صاحب الامر می دارند که در سوگ رحلت شیخ مفید، انشاد شده و بر سنگ قبر او نوشته شده است:
لا صوت الناعی بققدک انه
یوم علی آل رسول عظیم
ان کنت قد غیبت فی جدث الثری
فالعدل و التوحید فیک مقیم
و القائم المهدی یفرح کلمًا
تلیت علیک من الدروس علوم

● شیخ محمّد بهاری، حکیم اصحاب من است! ۹ رمضان ۱۳۲۵ هـ ق رحلت آیت الحق، محمّد باقر بهاری همدانی

حکیم بزرگوار، حضرت آیت الحق، محمّد باقر بهاری همدانی اسطوره ی اخلاق و تقوا و یکی از ستارگان فروزان آسمان فضیلت و عرفان است. محمّد باقر، در سال ۱۲۶۵ هجری قمری در شهر همدان چشم به جهان گشود. پدر او، حاج میرزا محمّد، از عالمان و عرفای طراز اول قرون اخیر است که حضرت امام خمینی (ره) عارف و سالک بزرگوار، در تفسیر سوره ی حمد خود، از وی یاد نموده است.

محمد باقر، پس از گذراندن علوم مقدماتی به بروجرد عزیمت نمود و به حلقه ی درس مرحوم آیت الله میرزا محمّد بروجردی، پدر بزرگوار ز عیم عالیقدر شیعه، حضرت آیت الله العظمی سید حسین بروجردی، پیوست و در سن ۳۲ به درجه ی عظیم اجتهاد نائل شد.

پس از آن به نجف اشرف مهاجرت کرد و از محضر عارف سالک واصل، استاد العرفاء «ملاحسینقلی همدانی» استاد «حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی» تلمذ نمود و با ارشادات آن بزرگوار، مراحل سیرو سلوک را پیمود. شیخ محمّد بهاری پس از چندی، از خواص مرحوم ملاحسینقلی همدانی شد با آنجا که ملا حسینعلی دربارہ ی او فرموده است: «حاج شیخ محمّد بهاری، حکیم اصحاب من است!»

و سرانجام این اسطوره ی اخلاق و فضیلت، در تاریخ نهم رمضان المبارک ۱۳۲۵ هجری قمری در شهر «بهار» همدان، چشم از جهان فرو بست و سالکان طریق را از فیض وجود خود محروم نمود.

مزار و مرقدش در کنار مرقد ۸۰ شهید گلگون کفن در شهر «بهار»، زیارتگاه عارفان است. کتاب «تذکره المتقین» خلاصه ای از رشحات فکری، اخلاقی و عرفانی این عارف بزرگوار است که در آن به شرح آداب «توبه»، «صفات علما»، «تربیت اولاد»، «ترتیب زیارت»، «آداب حج» و ذکر برخی دستور العملهای اخلاقی پرداخته و بانثری شیوا و دلنشین، کام تشنگان و شیفتگان سیرو سلوک الی الله راسیراب نموده است.



● مجلسی مطلق؛ مجلسی ثانی

۲۷ رمضان سال ۱۱۱۱ هـ ق؛ رحلت علامه محمّد باقر مجلسی، معروف به مجلسی ثانی او را فخر الشیعه و محیی الشریعه، مروج مذهب شیعه و عالم ربانی، محدث کبیر نامیده اند. او صاحب بزرگ ترین کتاب جامع احادیث - یعنی بحار الانوار - است. وی هفتاد و سه سال عمر کرد. در تاریخ ولادت و رحلت او ماده تاریخ های جالبی بدست آمده است از جمله: «جامع کتاب بحار الانوار» که برابر تاریخ ولادت اوست (سال ۱۰۳۷) و این بیت که روز و ماه و سال وفات او را آورده:

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد
تاریخ وفات «باقر اعلم» شد.
قبر شریف آن جناب در جامع عتیق اصفهان، ملجأ اخلاقی است و مشهور است که دعا در آن بقعه ی مبارکه استجابت می شود.

۱. مقدمه ی کتاب ارشاد شیخ مفید - صفحه ی ۲۵
۲. مقدمه ی کتاب ارشاد شیخ مفید - صفحه ی ۲۵
۳. مجالس المؤمنین، ج یک، ص ۴۷۷



موعظ استاد امجد

خدمت اسرار اعظم

سید ابراهیم حسینی

می فرمود: «مردم خود بین نباشید خدایین باشید».

- از خود بینی خارج شدن، کافی نیست، باید خدایین شد.

- ماه رجب، شعبان و رمضان، برای سرعت در سیر وضع شده‌اند.

- آدم حقیقی علی است. سجده ی ملائک در واقع به علی بود. قبر علی (ع) و نوح و حضرت آدم، در کنار هم بود و این بر اساس مصلحت الهی است.

- اولین سنگی که به ولایت علی ایمان آورد، احجار کریمه ی عقیق و فیروزه است، لذا؛ در قنوت با نگاه به آنها، متوجه ولایت می شویم.

- عالم جمع شوند نمی توانند دست علی را ببندند و یا باز کنند.

- محبت علی (ع)، اکسیری در جان ماست، که سرمایه ی اصلی همین است.

- حداقل اگر می خواهید سالم باشید، سکوت کنید، دانا باشید و ساکت.

- چه بسا، یک کلمه لغو، باعث قضا شدن نماز می شود و یا سر درد و کمر درد و...

- به کس نگو، کم حرف بزن، که اگر خودش عقل داشت؛ می فهمید.

- شیطان دائم انسان را از دعایی به دعای دیگر مشغول می سازد؛ دعای بدون مغز و تدبیر. دعاها همه یک کلمه‌اند و آنهم؛ خدا.

- چاره‌ای جز توسل نیست. شیطان بایک اشاره می تواند آدم را به جهنم بکشاند و لو، اعلم علماء باشد.

- شیطان در وهله اول می خواهد انسان را کافر کند؛ اگر توانست او را به گناه می کشاند و اگر هم نتوانست انسان را به وسواس دچار می سازد.

- شیطان ولایت را قبول نداشت، که مطرود شد.

- سوء ظن به خودی خود حرام است؛ زیرا مبدأ خیلی از کارهای گناه می شود.

- آدمهای خبیث، همیشه عیبها را می بینند؛ اما افراد طیب به عیوب خود انسان مشغولند.

- راه اصلاح انسان، بدبینی نسبت به خود و خوش بینی نسبت به دیگران است.

- همه دم از خدا می زنند، چند نفرشان خدا را می شناسند و به آن ایمان دارند؟! -

- خداشناسی، بستگی به اطاعت دارد و فقط نشستن پشت تلسکوپ و این همه عظمت را دیدن، چه فایده‌ای دارد؟! -

- معرفت تفصیلی خدا، از اهل بیت علیه السلام شروع می شود.

- انسان قدرتش خیلی زیاد است، ولی نمی خواهد خرج کند، بابی ساندز، ۶۰ روز نه آب خورد نه غذا!!! -

- مقام انسان به حدی است که خدا همه ی عالم به این عظمت خلق کرد نگفت: باز شستم! ولی، در خلقت گفت: «فتبارک الله احسن الخالقین».

- مرحوم قاضی، به مردم در ماه رمضان

- آیه الله خوشوقت سفارش فرمودند: زیاد قرآن بخوانید و تکرار کنید؛ برای این است که چه بسا کسی صد بار هم بخواند و نفهمد ولی در دفعه صدویکم بفهمد.

- قرآن را که می خوانید، این طور فکر کنید، که هیچ کس نیست، مگر شما و قرآن که قرآن با شما حرف می زند.

- اگر با قرآن انس بگیریم، در قیامت بما خواهند گفت: اقرأ و ارفع.

- یک قرآن در شب قدر نازل شد و یازده قرآن ناطق، از نور فاطمه (س) بجا ماتند.

- روایت داریم که: «ثواب خواندن سوره حمد هفت برابر کل قرآن است».

- اگر انسان با قرآن انس بگیرد، حکیم می شود و «القرآن الحکیم» و علاوه

بر حکمت سایر چیزها...

- خلاصه قرآن را مرحوم طباطبائی در

این آیه بیان کرد: «قل

تعالوا الی کلمة الله و لا تشرکوا بی شیئا و بالوالدین احسانا» (انعام / ۵)

- تو باید کنار بروی، تا خدا بیاید ما برویم، کنار می نگریم؛ که

خدا هست یا نیست.

جز یک نیست نقد این عالم باز بین و به عالمش مفروش

- اسم اعظم، خودت هستی؛ پس خودت را کشف کن.

- در حوادث معلوم می شود، که خدا را چه کسی قبول دارد.

- اگر ما، بازار را برای پول و علم را برای قبولی دانشگاه و دکتر را فقط

برای شفا می بینیم فرقی با کمونیستها نداریم.



حاج جلیل صلاحی، متولد ۱۳۲۵، اهل تبریز، مداح و خادم قرآنی است. او در یکی از محله‌های قدیم تبریز به نام «قره آغاج» با پرورش‌های مذهبی والدین، بویژه توجهات معنوی پدر بزرگوارش - که او نیز خادم اهل بیت بوده - بالیده و رشد کرده است. و امروز، مهم‌ترین میراث پدرش نزد او، عشق به اهل بیت (ع) و سفارش به هیأت‌داری و پرچم‌داری دسته‌های زنجیر زنی و عزاداری می‌باشد. در کودکی - با فقدان پدر - سرپرستی خانواده به دوش او افتاد و بدین خاطر، مجبور شد روزها کار کند و شبها درس بخواند. با وجود سختی‌ها و مشکلات کاری، آنچه در زندگی او فراموش نشد، «مطالعه» بود. همین اهتمام او در مطالعه‌ی

تبریز شروع شد و برکات معنوی آن تا به امروز مشهود است؛ بویژه در حضور عاشقانه‌ی صاحب دلانی که تدین و عاشقی در وجودشان ریشه دوانده است.

● گوش نصیحت پذیر باید داشت! یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مداحان و پیرغلامان قدیم در دستگاه ابراز ارادت به اهل بیت (ع)، گرایش به حقیقت‌پذیری و توجه به نصایح بزرگان بوده است. حاج جلیل صالح که از خرمن بسیاری از بزرگان، خوشه‌ی فیض چیده، رمز موفقیت خود را در تربیت‌پذیری از والدین و نصیحت‌پذیری از بزرگان می‌داند:

یکی از نکات - که رمز موفقیت در هر کار است و بنده نیز از آن بی بهره نبوده‌ام - این است که همواره گوش نصیحت‌پذیری داشته‌ام. اگر چیزی را نمی‌دانستم، رفته و یادگرفته‌ام و بر آنچه نمی‌دانسته‌ام، جاهلانه اصرار نمی‌کرده‌ام که حرفم درست است! من از علما و روحانیون، بهره‌ها و فیوضات معنوی فراوانی برده‌ام و بسیاری از آموخته‌هایم را مرهون این قشر خدوم و ارزشمند هستم. علاوه بر این، در مداحی، از آقایان حاج فیروز زیرک‌کار و حاج غلامرضا خشکبار، بهره‌های خاصی برده‌ام.

● توجه به «امام‌شناسی» در هیأت‌ها و برنامه‌های عزاداری حاج جلیل، از آنجا که تقریباً تمامی زندگی او با مداحی و هیأت‌داری عجین شده، درباره‌ی این دو عنصر مهم در معرفی سیره‌ی اهل بیت (ع) حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد و درد دل‌های بسیاری برای شنفتن:

«مادر شناخت امام حسین (ع) تنها به یک بُعد - آن هم شهادت امام حسین - پرداخته‌ایم، با

کتاب، باعث شد که در نوجوانی و جوانی و به هنگام مداحی، دقت نظر خاصی داشته باشد و «مطالعه» و «تأمل»، شالوده و اساس مداحی او را تشکیل دهد. این نیاز به مطالعه، نه فقط به جهت مداحی، که کلاً به عنوان یک نیاز فطری در وجود او بود؛ در نتیجه‌ی مطالعات مستمر و عمیق یافتن بینش، مداحی او - بحمدالله - از آفت سطحی‌نگری و روزمرگی مصون مانده، بواسطه‌ی همین وسواس و دقت نظر که یافته، دیگر هر شعر و نوحه‌ای او را اقتناع نمی‌کرده است.

● توجه به وظایف مداحی مداحی در نظر «حاج جلیل صلاحی» صرفاً خواندن و راضی کردن مردم و صاحب هیأت نیست؛ بلکه جست و جوی خلأها، توجه به نیاز واقعی مخاطب - حتی اگر خود از آن غافل باشد - و تلاش جهت جلب رضایت اهل بیت (ع) از مهم‌ترین وظایف یک مداح برجسته است. توجه به همین نکات باعث شد که در روزهای دفاع مقدس هشت ساله، یعنی درست همان زمان که مردم ما احساس نیاز بسیاری به دعا و توسل یافته بودند، سنت حسنه‌ی توجه به ادعیه بویژه «زیارت عاشورا» را در رأس وظایف هیأت خود قرار داد. خود در این باره می‌گوید:

«۱۴ سال در تهران، بانی هیأت «دل ریش» بودم و بعد در شهرستان میانه و از سال ۱۳۶۵ به بعد در تبریز، به فعالیت‌های هیأتی خود ادامه دادم و این مرحله‌ی مهمی در زندگی من بود؛ چراکه در آن روزهای دفاع مقدس، احساس کردم که جای دعا و توسل در میان مداحی و در هیأت‌ها خالی است؛ بنا براین تمام سعی خود را در این امر قرار دادم. این کار در چند مسجد



دنیای رسدور

به کوشش مهدی شفاعت - تبریز

اهل وفا نی اهل وفاتانیر

دنیای رسدور اهل وفا نی اهل وفاتانیر

عرض ارادت و توسل به ساحت ملکوتی حضرت ولی عصر علیه السلام منحصر به زمان و ایام شعبان نیست و این ابراز ارادت می تواند در تمام ایام سال انجام پذیرد از آن جا که دوست داریم در زیر خیمه ی سید الشهداء و در این هیأت مکتوب حسینی صفحاتی متبرک به نام نامی مولایمان حضرت ولی عصر (ع) باشد این ستون را تقدیم شما منتظران می نمایم.

اگر توفیق زیارت امام زمان (عج) را داشته باشید و بخواهید یک بیت تقدیم اقا بفرمایید آن بیت شعر چیست؟

سیده فاطمه نوری موکبی (قم):

یعقوب ترین چشم جهان قسمت من باد
چون یوسف گمگشته ی من یوسف زهراست

خاتم محبوبه زارع (از قم):

او غایب و ما منتظران پنهانیم
هر چند که از غیبت او می خوانیم
با اینهمه، ای روشنی جاویدان!
تا فجر فرج، منتظرت می مانیم

دکتر روح الله ابطحی:

ذکر تو مرا بُد به لبان، در همه عمر
اشکم ز غمت بود روان، در همه عمر
در مهر کرم، مرا ز تو آرزویی است
یک بار ببینمت عیان در همه عمر...

اقا سید رضا محمدی (افغانستان):

یعنی طلوع می کنی ای آفتاب من
یا ما به روزگار ظهورت نمی رسیم؟!

افسانه نوری (یزد):

ای مفرد مخاطب دلها طلوع کن!
حالاکه فعل بودن تو صرف می شود

محمّد علی زارع شاهی (یزد):

سلام بر تو ای همیشه سبز نوبهار عشق
غزل سرای شعر گل، تویی طلایه دار عشق

اقا سید امر حسین حاتمی نسب (یزد):

عمری به انتظار نشستیم که می رسی
عمرم گذشت و فرصت من دیر شد بیا!

اقای سید نبراس میر رکنی (عربستان):

در انتظار کدامین امید می رقصید؟
امید شهر شما پشت میل می سوزد

زهرا مقدادی (قم):

در یاد تو عطر سیب را بوئیدیم
سرخی دل چلچله را فهمیدیم
گفتیم که فصل زرد دلها رفته
وقتی که سوار سبز را می دیدیم

حاج جلیل صلاحی در این باره درد دلهایی دارد شنیدنی:

«با وجود گسترش امکانات و ابزارهای مورد استفاده ی رسانه ها، هیئات مذهبی و مراکز آموزشی، امروزه می بینیم که محتوای برنامه های مدّاحی، روز به روز تهی تر از پیش می شود. اکنون مدّاحان، بسیاری از مشکلات مدّاحان قدیم - علی الخصوص مشکل صوت - را ندارند؛ با این وجود روی مسائل دیگر مدّاحی سرمایه و وقت نمی گذارند! برخی از این عزیزان، نوحه هایی می خوانند که نشان می دهد «امام شناسی» آنان بسیار سطحی است! عده ای در مجالس، به بهانه ی جمع شدن جوانان، کف زدن و دیگر حرکات - که متناسب با مجلس اهل بیت نیست - را رسم کرده اند... در کل، متأسفانه، با این شیوه ها - که دارد رسم می شود - هر روز فاصله مان با سیره ی عملی اهل بیت (ع) و معرفت نسبت به آنان، بیشتر می شود!»

البته باید گفت، امروز «کف زدن» را با شرایط خاص - که معمولاً رعایت هم نمی شود - به عنوان یک رسم جا افتاده باید پذیرفت؛ اما امید می رود با توجه عزیزان هیأتی - مستمعان و مدّاحان - به خطرات گوشزد شده توسط بزرگان و نصیحت پذیری از ایشان، در مصون ماندن هیئات و محافل حسینی از تهدیدات و انحرافات مذکور، مهم ترین گام برداشته شود؛ ان شاء الله.

● سخن آخر

سفارش حاج جلیل صلاحی به هیأتی ها - بویژه مدّاحان جوان - مطالعه و تأمل در زندگی اهل بیت - علی الخصوص حضرت امام حسین (ع) - است. او با لحنی آمیخته با حسرت و امید می گوید:

«از همه ی مدّاحان و از همه ی جوانان خواهش می کنم، مفاهیم واقعی قرآنی و اهل بیت را در برنامه های خود در نظر بگیرند و رعایت کنند؛ تا زینت درگاه ابا عبدالله الحسین (ع) باشند. ما باید در هر حال با اشعار، گفتار و کردار خود، امر به معروف و نهی از منکر را پیاده کنیم. باید به گذشتگان خود و هویت معنوی آنان توجه نموده، پا جای پای آنان بگذاریم. «حاج حسین جهازچی» را بشناسیم و امثال او را، که وقتی شاه به او گفت از من چیزی بخواهید، تنها حرف او این بود: «مراقب این پرچم های سیاه حسینی باشید!» ما وارث این ارزش ها هستیم.»

راستی چقدر در حفظ پرچم سنت ها و ارزش های معنوی می کوشیم؟!

دنیا ده رسم دور اهل وفانی اهل وفا تانیر
سنگ محک نجیکه عیار طلا تانیر

سالما اوزوی زحمته ای کیمیا گزن
فهمیده لر حسین آدینی کیمیا تانیر

آن که تمام زندگانی آن امام - از تولد تا شهادت - سراسر درس و سیره و الگوی عملی برای زندگی است. البته عزاداری و سینه زنی برای امام حسین (ع) جایگاه رفیع و خاص خود را دارد؛ اما اگر ندانیم چرا امام حسین با طاغوت زمان خود - یزید - بیعت نکرد، این عزاداری ها ارزش چندانی نخواهد داشت. امام حسین (ع) برپادارنده ی نماز بود و شهید امر به معروف و نهی از منکر شد. بنابراین اگر از سیره ی عملی امام پیروی نکنیم، عزاداری ما، تبلیغ سیره ی ایشان نخواهد بود و روح اعمال ما - اگر با سیره ی امام، تناسبی نداشته باشد - افراد را از هیئات حسینی گریزان خواهد کرد.»

● روحانیت؛ الگوی عملی امروز برای هیئات بهترین الگوی عملی برای جوانان هیأتی، قشر روحانیت می باشد. «روحانی» در هیأت، جایگاه خاصی دارد و میتواند با نمایش عملی تعالیم اسلامی و اخلاق انسانی - در قالب رفتار و کردار خویش - بهترین الگو برای افرادی باشد که برای شناسایی ارزش های اسلامی به هیأت ها روی می آورند. حاج جلیل صلاحی، ویژگی یک روحانی خوب هیأتی را چنین بر می شمارد:

«باید در مجالس اهل بیت (ع) از افرادی استفاده شود که تعهد لازم نسبت به برنامه های هیأت و اهداف آن داشته باشند و همچنین از توانایی های خاص در سخنرانی بهره مند بوده، بتوانند با استفاده از شیوه های جذاب در ضمن خطابه و... دل و جان مستمع را جذب خود کنند و از همه مهم تر و ارزشمند تر اینکه، اهل عمل به معارف اسلامی باشند.»

● توجه به آسیب هایی که هیئات را تهدید می کند

هر انسان منصفی، که از نزدیک با جریانات مدّاحی امروز آشناست، بر این باور است که آسیب هایی جدی و خطرناک، مدّاحی امروز را تهدید می کند و اگر به این تهدیدها و خطرها توجهی نشود، اساسی و شالوده ی هیأت ها تحت الشعاع آثار آن - که نوعی انحراف به شمار می آید - قرار خواهد گرفت.

شاید یکی از بهترین راه های آسیب شناسی و دفع خطرات، توجه به سنت ها و ارزش های مدّاحی و هیأت داری گذشتگان است. این سخن به هیچ وجه به مفهوم کنار گذاشتن نوگرایی و انکار آن نیست. هر ابداع و خلاقیتی باید به پشتوانه ی ارزشهای پایدار و رسوم جا افتاده ی گذشته باشد؛ ارزش هایی که محک خورده و جزو هویت هیأت های حسینی شده است. طبیعتاً نوگرایی امروز، اگر بایی اعتنایی به ارزشهای گذشته همراه باشد، نوعی خطر و انحراف محسوب می شود... اینجاست که باید پای سخن بزرگان نشست و اعتراضات آنان جدی گرفت.



پیغمبر از این خودستایی عایشه دلگیر شده در جواب جسارتی که در حق خدیجه کرده بود، به او گفت: «چگونه این سخن را گفتی؟! سوگند به خدا! خدیجه هنگامی به من ایمان آورد که همه ی مردم کافر بودند. مرا هنگامی پناه داد که همه ی مردم مرا ترک و طرد کرده بودند. مرا هنگامی تصدیق نمود که همه تکذیبم می کردند.»^(۱)

از شعب ابی طالب جانش فرسود
چون ماه زجان کاست به صبرش افزود
اقا آن غم که پشت او را خم کرد
اندوه خدیجه و ابوطالب بود

● خونخوار، یعنی حجاج بن یوسف!

۱۳ رمضان سال ۹۵ هـ؛ هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی.

آخرین جمعه ای بود که به نماز می رفت. کسی چه می دانست؟ در بین راه صدای ضجه ی زیادی شنید. پرسید این شیون ها از کیست؟ گفتند: صدای کسانی است که در زندان تو می باشند و از گرسنگی و سختی زندان، صیحه و ضجه می کشند... حجاج با بی تفاوتی از آنجا عبور کرد و فقط دستورش این شد: «آنها را ساکت کنید!»

معروف است که در زندان های او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که برخی از آنها حتی کمترین لباسی برای پوشاندن خود نداشته اند. زندان او نه سقفی داشت نه پناهگاهی...

حجاج، بسیاری از شیعیان علی (ع) از جمله «کمیل بن زیاد» و «قنبر» را به شهادت رساند. شیعیان را می گرفت و آنان را امر به اهانت و سب علی (ع) می نمود و چندان آنان را به تازیانه می زد که اندام شان سیاه می شد. از جمله ی آنها «عبدالرحمن بن ابی لیلی» بود که چون از سب علی (ع) ابا کرد، طعم تازیانه های او را چشید و در آخر، شربت شیرین شهادت را. «یحیی بن ام الطویل» و «سعید بن جبیر» از آخرین نفراتی بودند که به دست قساوت او به شهادت رسیدند. حضرت علی (ع) بارها و بارها در خطبه های خویش، از امارات و خونریزی های حجاج و گرفتاری های مردم در زمان او و بنی امیه با مردم کوفه سخن گفته است.

● او با قصاص قاتلان حسین (ع)، خنده بر لب های امام سجاد نشانده...

۱۴ رمضان سال ۶۷ هـ شهادت مختار بن ابی عبیده ثقفی

با یکی از دوستانش نشسته و حدیث می گفت و ذکر این روایت که: «مردی از «ثقیف»، آل رسول را یاری کند و انتقام آنان را از دشمنان شان می گیرد.» به او می گفت که من بسیاری از اوصاف آن «مرد» را در خود یافته ام، به جز این که جوان نیستم - که شصت ساله را کسی جوان

که ارث به وی رسیده بود در اختیار همسر بزرگوارش، حضرت رسول (ص) قرار داد و به عنوان یکی از بزرگترین حامیان و پشتیبانان ایشان، ۲۵ سال تمام در تمامی خطرات و سختی ها با او همراهی نمود.

«خدیجه» بواسطه ی سفارش عمویش «ورقه بن نوفل» که از دانشمندان بزرگ بود، نشانه های پیغمبری را در «محمد» یافته و مقام او را به خوبی شناخته بود و آنگاه که پاکی و امانتداری را در او مشاهده کرد، مجذوب و شیفته ی پیامبر شد و تصمیم گرفت با او ازدواج کند.

خدیجه: نسبت به پیامبر، بسیار مهربان و فداکار بود. او اولین بانویی بود که به او ایمان آورد و در تمامی ۲۵ سال همسری لحظه ای از همدلی با او غافل نبود. رحلت خدیجه، پیامبر را بسیار اندوهگین نمود و از شدت اندوه، مدتی از خانه بیرون نشد. آن سال را - عام الحزن نامید و هر بار به یاد او می افتاد، از خداوند برای او طلب رحمت می کرد و می گفت:

«خدیجه وقتی به من پیوست که همه از من دور می شدند، او در راه اسلام هرگز مرا تنها نگذاشت؛ همواره مرا حمایت نمود. خدا او را رحمت کند، که بانوی پربرکتی بود.»

عایشه - یکی از همسران پیامبر - از این که حضرت رسول (ص) پس از سالها، خدیجه را از یاد نبرده بود، اظهار رنجش و حسادت نمود و به پیامبر گفت: «چرا اینقدر به فکر خدیجه هستی؟ در حالی که خدا همسر جوانی به تو داده است!»

● نام علی بن موسی الرضا (ع) در منابر و مجالس دربار عباسی

۶ رمضان سال ۲۰۱ هـ، آغاز ولایتعهدی امام رضا (ع) وقتی مأمون، امام رضا (ع) را از مدینه به مرو فرا خواند، به ایشان گفت: «می خواهم خود را از خلافت خلع و آن را به شما تفویض نمایم!» حضرت فرمود: «اگر خلافت را خدا برای تو قرار داده، جایز نیست که خود را عزل کنی و به دیگری ببخشی و اگر خلافت از آن تونیست، تو اختیار نداری که آن را به دیگری تفویض نمایی!»

در حقیقت، امام (ع) با این سخن هم بی اعتنایی خود را به این امر نشان داد و هم غیر قانونی بودن حکومت او را غیر مستقیم، متذکر شد. پس از چندی که اصرار مأمون و انکار حضرت را در پی داشت، مأمون پیشنهاد کرد ولایتعهدی او را بپذیرد! با این حال، حضرت آن را نپذیرفت؛ تا این که مأمون - که از این کار اهداف سیاسی، از جمله سرپوش گذاشتن بر جنایات خود را داشت - حضرت را تهدید و اجبار در قبولی پیشنهادش کرد. پس حضرت به جبر و البته با شرایطی - که مأمون آن را قبول کرد - ولایت عهدی را پذیرفت.

● بعد از او، همه ی سالها، عام الحزن شد!

۱۰ رمضان سه سال پیش از هجرت؛ وفات حضرت خدیجه (س) بزرگ بانوی اسلام خدیجه، دختر خویلد، از خاندان قریش و بانویی بسیار پاکدامن و ارجمند بود. او اموال بسیاری را



نمی‌داند - و دیگر این که چشمان من از عقاب نیز تیز بین تر است؛ در حالی که آن جوان، چشمی ناقص دارد... و آن مرد به دلداری مختار پرداخت که اینقدر هم نومید مباش، که در روزگار ما شصت ساله‌ها را نیز هنوز جوان می‌دانند! و چه دانی که از این پس چشمان تو را آفتی رسد...؟!

مختار، با همین امید، روزگار به سر می‌برد و دل در گرو عشق اهل بیت می‌داشت و روزشمار لحظه‌ای بود که انتظارش را می‌کشید. وقتی خبر ورود مسلم (ع) را کوفه شنید، شتابان آهنگ کوفه نمود. اما از بخت بد، گرفتار این زیاد شد. این زیاد او را متهم به یاری مسلم کرد و از سر عصبانیت و خشم، با چوبی که در دست داشت، بر سر او کوبیده چشم او را مجروح کرد و سپس او را روانه ی زندان نمود (۱).

مختار در زندان، خود را در حصار بی صبری دید. لاجرم نامه‌ای به عبدالله بن عمر - که شوهر خواهر او بود - نوشت و در خواست شفاعت او نزد ابن زیاد نمود. پس از آزادی از زندان، آماده ی خروج شد و در این راه بسیاری از شیعیان، بویژه ایرانیان را با خود همراه کرد. با شروع قیام، بسیاری از قاتلان امام حسین و اصحاب بزرگوار آن حضرت را دستگیر و قصاص کرد. جست و جوی خانه به خانه، جهت دستگیری ابن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد و... و نیز قصاص یکایک آنان، از دلنشین‌ترین و خواندنی‌ترین فرازهای ماجرای قیام این دلاور قهرمان و مدافع راستین مقام اهل بیت است.

مختار با این خدمت بزرگ، اهل بیت را پس از هفت سال از عزا در آورد و لبخند را بر لب‌های آنان، بویژه حضرت امام زین العابدین (ع) نشاناند. سر انجام مختار، چهاردهم رمضان سال ۶۷ هجری، در ۶۷ سالگی در حالی که با سپاهیانش دلاورانه در برابر سپاه مصعب بن زیاد، ایستادگی کرد، به شهادت رسید (۳).



به یاد شبگرد غربت کوفه‌های کوفه ۱۵ رمضان، سال ۶۰ هجری؛ اعزام جناب مسلم بن عقیل، سفیر قیام کربلا به کوفه مسلم، پسر عقیل بن ابی طالب است. عقیل از

نسب شناسان معروف عرب بود و داستان انتخاب فاطمه‌ی کلایه - ام البنین - برای علی (ع) از جانب او مشهور است. «عقیل»، پدر مسلم (س) مورد علاقه‌ی رسول خدا (ص) بود؛ وقتی علی (ع) از ایشان، دلیل علاقه را پرسید، آن جناب فرمود: «به خاطر علاقه‌ی ابی طالب به او، و نیز به خاطر فرزندش که در راه محبت به فرزند تو - حسین - به شهادت می‌رسد؛ به خاطر او، اشک از چشم مؤمنان جاری می‌شود و ملائکه‌ی مقرب الهی بر او درود می‌فرستند.»

در تاریخ آمده است که عقیل برای خرید کنیزی از معاویه، تقاضای چهل هزار درهم نمود. معاویه، که بدش نمی‌آمد که گاه با عقیل شوخی کند و از مطالبات او لذت ببرد، با شوخی از او پرسید: «کنیز به این گران قیمتی برای تو، که نابینا هم هستی، به چه کار می‌آید؟ عقیل نیز با لحن خاصی گفت: «می‌خواهم این جاریه، برایم فرزندی بزاید که چون او را به خشم آوری، گردنت را با شمشیر بزنم!» در حقیقت، عقیل با این جمله، دو نکته را به معاویه گوشزد کرد؛ یکی عنصر شجاعت را که در خاندان او - بنی هاشم - جنبه‌ی موروثی داشت و دیگری تحقیر معاویه به هر شکل ممکن.

اتفاقاً در سالیان بعد - آن هنگام که مسلم، جوان بالغی شده بود - معاویه خواست پولی را که در قبال معامله‌ای به مسلم داده بود، باز پس گیرد؛ مسلم در جوابش با جسارت و شهامت خاصی گفت:

«نخست بدین شمشیر، سرت را بردارم و سپس پولها را به تو پس می‌دهم!»

معاویه به یاد حرف عقیل افتاد و خندان شد گفت: «بخدا این سخن، همان است که پدرت، عقیل، هنگام خرید آن جاریه - که مادر توست - به من گفت...»

شجاعت مسلم در کوفه - آن هنگام که سپاه «ابن زیاد» او را محاصره نموده بودند، بیش از پیش به اثبات رسید؛ تا جایی که محمّد بن اشعث، فرمانده سپاه کوفه، به ابن زیاد - در پاسخ شکست‌های خود - گفت:

«تو فکر می‌کنی که مرا به جنگ بقالی از بقالان کوفه فرستاده‌ای؟! او مثل شیر خشمگین و شمشیری برنده است...»

مسلم بن عقیل، علاقه‌ی خاصی به سید الشهداء (ع) داشت و این علاقه، متقابل بود، وقتی خبر شهادت مسلم به امام حسین (ع) رسید، مکرراً فرمود: انا لله و انا الیه راجعون! رحمت خدا بر او باد! هیچ خیری در زندگی پس از او وجود ندارد!

غربت مسلم در کوفه نیز از جنبه‌های فراموش ناشدنی زندگانی اوست. در کوفه بر سر مسلم آتش ریختند؛ به او و به مولایش امام حسین

اهانت نمودند او را بالای دارالاماره به شهادت رساندند و بدنش را از بالای قصر بر زمین افکندند و نهایتاً با جسارت تمام، بدن شریف آن بزرگوار - در حالی که ریسمان به پاهای او بسته بودند - در میان بازار کوفه می‌کشیدند...



... کریم اهل بیت آید!

۱۵ رمضان سال ۳ ق فرخنده میلاد حضرت امام حسن مجتبی (ع)

مردی از اهالی شام، حضرت امام حسن مجتبی (ع) را دید که سواره می‌رود؛ با جسارت تمام، آن حضرت را لعن و نفرین نمود. حضرت به او هیچ جوابی نداد. چون آن مرد از جسارت‌های خود خسته و ساکت شد، آن حضرت به روی او لبخندی زد و گفت: «گمان می‌کنم در این دیار غریبی! اگر راهنمایی بخواهی، تو را راهنمایی می‌کنم! اگر گرسنه هستی، تو را سیر می‌نمایم! اگر نیازی داری، نیاز تو را برطرف می‌کنم... اگر هم بیایی تا هنگام سفر، مهمان من باشی، خوشحال خواهیم شد. چون مرد، در قبال جسارت‌ها و بی ادبی‌های خود آن همه لطف و مرحمت را از امام مجتبی (ع) دید، خجالت زده گریان شد و گفت: شهادت می‌دهم که شما خلیفه‌ی خدا بر روی زمین هستی و خداوند خوب می‌داند رسالتش را به چه کسانی بسپارد!» این رفتار انسانی و اخلاق الهی حضرت امام حسن (ع) باعث شد مرد، با وجود تبلیغات مسمومی که معاویه و کارگزارانش درباره‌ی حضرت امام علی و امام حسن - علیهما السلام - کرده بودند، از ارادتمندان واقعی و شیعیان ناب اهل بیت گردد.

براستی چقدر از فضایل و رفتارهای انسانی اهل بیت را در رفتارهای خود نمایان کرده‌ایم، ما که خود را از شیعیان واقعی ایشان می‌شماریم...؟!

منتخب التواریخ - ص ۸۷۸

۱. بحارالتواریخ، ج ۱۶، ص ۲۲
۲. قلمقام زخار - ج ۲ - ص ۷۰۷
۳. منتخب التواریخ - ص ۳۳۰

● بدر پیروزی درخشید!

۱۷ رمضان سال دوم هجری؛ جنگ بدر
 ۳۱۳ نفر از مسلمانان در رمضان سال دوم هجری
 به همراه پیامبر (ص) از مدینه به سوی
 بدر (منطقه‌ای وسیع و پر آب) حرکت کردند.
 صبح روز جمعه هفدهم رمضان، سپاه قریش نیز
 با ۹۲۰ تن با تجهیزات کامل در این منطقه اردو
 زد. پس از آن که «اسود مجزومی» به سمت
 چاههای بدر، هجوم برد و به دست حمزه (س)
 کشته شد، همه ی زمینها را برای جنگی
 نابرابر، اما معنوی فراهم نمود. تاریخ اسلام،
 دلاوری‌های بزرگانی چون حضرت امام علی و
 حضرت حمزه در این جنگ را هنوز فراموش
 نکرده است.
 سرانجام جنگ با پیروزی اسلام و شکست
 دشمن کافر، پایان پذیرفت. از کفار، هفتاد نفر و
 از مسلمانان، چهارده نفر کشته شدند. یکی از
 بزرگترین عاملان شروع جنگ، عداوت،

سخت‌گیری و لجبازی‌های ابوجهل بود که در
 همین جنگ کشته شد.
 پس از جنگ، آیات الهی نازل شد و شش دستور
 مهم برای مسلمانان ابلاغ شد: (۱)
 «ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که با
 گروهی در میدان نبرد روبرو می‌شوید (این شش
 دستور را رعایت نمائید):
 ۱- ثابت قدم باشید
 ۲- خدای را فراوان یاد کنید، تا پیروز گردید.
 ۳- از فرمان خدای و پیغمبرش اطاعت کنید.
 ۴- نزاع و کشمکش نکنید؛ تا سست نشوید و
 شوکت تان بر باد نرود.
 ۵- استقامت کنید؛ چون خداوند با استقامت
 کنندگان است.
 ۶- مانند آنانی نباشید که از روی غرور و خود
 پرستی و خودنمایی (یعنی ابوجهل و همراهان)
 به میدان نبرد آمدند، تا مردم را از خدا بازدارند.
 خدا به آنچه عمل می‌کنند، آگاه است.

نشانند و شاهد حکمرانی را به کام آرزوهای او تلخ
 نمود. وقتی معاویه، «سوده» را دید، او را مورد
 نکوهش و ملامت قرار داد، که چرا در جنگ
 صفین، سپاهیان را علیه او می‌شورانده... و سپس
 برای آن که منّی بر سر او نهاده باشد، از او
 پرسید که اینک حاجت تو چیست؟ سوده گفت:
 «خداوند در خصوص حقوقی که برای ما واجب
 ساخته، از تو باز خواست خواهد داشت. همواره از
 سوی تو کسانی می‌آیند که به پشت گرمی تو، بر
 ما طغیان می‌کنند و با تکیه بر سلطنت تو
 بر ما ستم می‌نمایند و ما را هم چون خوشه، درو
 می‌کنند و چون اسپند می‌کوبند و با تحقیر و
 تهدید به هلاکت می‌کشانند. «بُسرین اراطا»
 از طرف تو به دیار ما آمده، مردان هلمان را کشته
 و اموال مان را چپاول نموده و اگر نبود عزت
 نفسی که داریم، او را تحمل می‌کردیم... پس اگر
 او را عزل می‌کنی، سپاسگزارم و گرنه
 تورانا سپاسی خواهم کرد.»

معاویه گفت: «ای سوده! مرا به قوم و قبیله ی
 خود تهدید می‌کنی و می‌ترسانی؟! اینک تو را بر
 مرکب چموش می‌نشانم و نزد او می‌فرستم، تا
 هر آنچه خواهد، درباره ی تو اجرا کند...»
 «سوده» با شنیدن این سخنان جسورانه و
 ظالمانه ی معاویه، اندکی سکوت کرد و سپس
 ایاتی را سرود که ترجمه ی آن چنین است:
 «درود خدا بر آن روح بزرگ، که قبر او را در آغوش
 گرفت و بدین سان، عدالت در خاک رفت! او
 با حق، هم سوگند بودو به چیزی جز حق، فکر
 نمی‌کرد و حق و ایمان را قرین ساخته بود.»

معاویه تجاهل کرد - یعنی منظورت را نفهمیدم
 - و پرسید: «سوده! منظورت کیست؟!» پاسخ
 داد: «بخدا قسم او امیر المؤمنین، علی بن ابی
 طالب بود! بخدا هنگامی که نزد او رفتیم و از
 مردی - که از طرف او مأمور اخذ زکات بود-
 بواسطه ی ظلمی که مرتکب شده بود، شکایت
 کردم، علی برای نماز ایستاده بود مرا که دید
 متوجه شد که برای دادخواهی آمده‌ام! از نماز
 دست کشید و از من، با مهر و الفت پرسید:
 حاجتی داری؟! گفتیم: بله! - و ما جرارا گفتیم -

حضرت با شنیدن سخنان من گریست و گفت:
 بار خدایا! تو شاهدی بر من و آنان، که من آنان
 را به ستم در حق خلق تو، فرمان ندادم و به ترک
 حق تو، ایشان را امر ننمودم! سپس قطعه ی پوستی
 برداشت و بر آن چیزی نوشت و دست من سپرد.
 من آن رقعہ را آوردم و به دست صاحبش رساندم
 و بدین وسیله، آن حاکم عزل شد و از دیار ما
 کوچید...»

اری! عدالت در خاک رفت!

۱. آیات ۴۷-۴۵، سوره انفال



۱۰

● طنین لاله الا الله، بتهای مکه را فرو فکند.
 ۲۰ رمضان سال هشتم هجری؛ فتح مکه بدست
 حضرت رسول اکرم (ص) به همراهی مسلمانان
 انصار و مهاجر.
 رسول خدا (ص) به مسجد الحرام آمد؛ پس از
 هشت سال دوری. ابتدا آهنگ تخریب اصنام و
 بت‌ها نمود. سیصد و شصت بت در اطراف خانه
 ی کعبه نصب بود که هر یک با اشاره ی جاء
 الحق و ذهق الباطل بر زمین فرو می‌افتادند.
 پیامبر، با آرامش خاطر وارد خانه ی خدا شد و
 در آن نماز گزارد و سپس تهلیلات معروف (لااله
 الا الله وحده وحده...) را بیان فرمود.
 مردم قریش - که تا آخرین لحظات در برابر

پیغمبر جسارت و ایستادگی نموده بودند - لرزان
 ایستاده و منتظر بودند که پیغمبر چه حکمی
 درباره ی ایشان خواهد داشت. حضرت، ایشان را
 خطاب کرد که در حق خویش چه گمان می‌برید و
 همه یکصدا گفتند: گمان خیر می‌بریم! اخ کریم!
 و ابن اخ کریم و با این سخن، اشاره به قصه ی
 یوسف و عفو برادرانش کردند.
 رسول خدا (ص) رقتی بردش افتاد، بیشتر از
 آنچه همیشه داشت. اشک در چشم هایش جمع
 شد. اهل مکه نیز گریستند. آنگاه حضرت فرمود:
 «من می‌گویم، آنچه برادرم یوسف گفت؛ امروز
 گناهی بر شما نیست! خدا شمارا می‌بخشاید.
 بدرستی که او بهترین بخشنندگان است!»

این جمله ی معروف از «سوده، بنت عماره
 همدانی» است، که پس از شهادت مولا امیر
 المؤمنین در نزد معاویه بر زبان آورد و با اشعار
 حسرت بار خود، طعم حسرت را به کام معاویه

● و بدین سان، عدالت در خاک رفت!
 ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری شهادت مظلومانه ی
 مولای متقیان حضرت علی (ع)



ساخت دو سریال انیمیشن با نامهای «عاشورا، سراپردهی راز» و «عاشوراییان» در موسسه ی فرهنگی - هنری صبا ادامه دارد.

ناهید صمدی امین، کارگردان سریال عاشوراییان، ویژگی این اثر را در نوع گرافیک و ساده شدن طراحی‌ها دانست و گفت: «عاشوراییان» داستان ۱۰ تن از یاران امام حسین (ع) است که سفری را آغاز می‌کنند.

بعضی از جانب امام حسین (ع) به کوفه می‌روند و بعضی دیگر از کوفه به جانب امام می‌آیند. تمام شخصیت‌های اصلی، درگیر سفری می‌شوند که تعیین‌کننده ی اراده و تصمیم آنها برای انتخاب راه حقیقت است.

وی با توضیح این که طرح در ۱۳ قسمت ۲۰ دقیقه‌ای تهیه می‌شود، گفت: سعی می‌کنیم تا پایان امسال ۳ قسمت اول این سریال را که به ماجرای مسلم بن عقیل و وقایع کوفه

آغاز تولید سریال انیمیشن عاشورا، سراپرده راز

و پرد خوانی به سبک جدید

۱۱



می‌پردازد، آماده ی نمایش کنیم.

همچنین مراحل ساخت سریال انیمیشن «عاشورا، سراپردهی راز» به کارگردانی علیرضا فرمانی در ۲۶ قسمت ۱۵ دقیقه‌ای ادامه دارد.

به گفته ی فرمانی، شخصیت‌های این سریال انیمیشن همان شخصیت‌های واقعه ی عاشورا هستند که سعی شده به شیوه‌ای نو، نمایش داده شوند.

وی افزود: یکی از ویژگی‌های این سریال، نوع روایت آن است که به سبک پرده خوانی، شروع می‌شود و به گذشته می‌رود.

«عاشورا، سراپردهی راز» از لحظه ی مرگ معاویه و به حکومت رسیدن یزید شروع می‌شود و به روز عاشورا و حوادثی که بر سید الشهداء و خانواده‌اش می‌گذرد، می‌پردازد.

خبر ساخت سریال «انیمیشن عاشورا سراپردهی راز» در روزنامه ی جام جم روز شنبه ۲۶ مهر ماه به چاپ رسیده است.

محمد رضا زائری

شاعر آیینی

شاعر آیینی



نعمت و برکت هستند؛ اما قیمت الماس و پسته و عناب و فندق، یکی نیست. برخی چنان با سروده‌های آیینی معامله می‌کنند و به فراوانی نعمت، چنان فریفته می‌شوند که گویی بهایی ندارد و به آسانی فراق‌چنگ هر کسی می‌آید. چنین برخوردی شاید اهانت به لطف و عنایت صاحبان مدح و رثاء نیز باشد و کم شمردن و به شمار نیابردن عظمت‌های نهفته در این اشعار شمرده شود.

ما وظیفه داریم تا با افزایش معرفت و پیرایش باطن خود، به چنان ظرفیت و قابلیت برسیم که با شنیدن یک بیت از شعر، با دیدن حتی یک عبارت کوتاه و در برخوردن به یک کلمه، چشم به حقایقی بگشاییم که آتش در جان و دلمان برافروزد و سیلاب اشک از دیده به خون بیامیزد. توجه به سیره‌ی اهل بیت - علیهم‌السلام - در برگزاری مجالس سوگواری و بیان مصائب سالار شهیدان، تکلیف ما را در این مقام روشن می‌کند. گاه شنیدن یک بیت، چنان امام ششم حضرت صادق (ع) را منقلب و آشفته می‌کرده و مدهوش می‌ساخته است که اگر آن بیت را بر ما بخوانند، گمان نمی‌کنیم که حتی مناسب مجلس روضه و ذکر مصیبت باشد!

شاعر آیینی باید پا به پای «تولی» همراه و همقدم «تبری» باشد و در کنار ذکر مصائب و مادیح اهل بیت، ریشه‌های فساد و تباهی را در تاریخ اسلام بنماید و اسباب و علت‌های این همه مصیبت و تلخ‌کامی را نیز به مخاطبان خود یادآور شود. فراموشی مقام و مرتبه‌ی لعن دشمنان، در کنار مدح دوستان خداوند، نوعی انحراف نابخشودنی است.

والته این هوشمندی و آگاهی شاعر آیینی است که او را یاری می‌کند، تا با ظرافت و ذوق به عمق این دریا راه برد و به غواصی ماهرانه‌ی خود، گوهرهای معرفت و آگاهی را برای جویندگان به ارمغان بیاورد و با درک صحیح مقتضیات و شرایط اجتماعی و کیفیت مخاطب و مقام، هدف بزرگ هدایت را تأمین کند. ادامه دارد...

گر چه توجه فوق‌العاده و عنایت ویژه‌ی پیامبر اکرم و ائمه‌ی طاهرین - علیهم‌السلام - به شاعران، نشانه‌ای از شناخت جایگاه رسانه و اهتمام به امر تبلیغ و اقناع مخاطب به مفهوم عام است؛ اما تنصیب بر شعر به معنای خاص و قرائن گوناگون و تأمل برانگیز دیگر، نشان دهنده‌ی جایگاه والای شعر به معنای کلام خیال‌انگیز و منظوم و مقفی است، که جنسی آسمانی و معنوی دارد و با نمونه‌های دیگر هنر و کلام هنری قابل مقایسه نیست.

آن همه توجه و عنایت و آن پایه لطف و محبت به چهره‌هایی سرافراز و نامدار، چون حسان و فرزذق و کمیت و دعبل، منحصر به زمان حضور ظاهری اهل بیت نبوده است.

امامت در تنگنای زمان و حضور امام منحصر به مکان نیست. امروز هم همان لطف و عنایت، چون همیشه به رهروان این راه مستدام، است چنانکه در طول قرن‌های گذشته بر امثال سید حمیری و بسیار کسان دیگر، آشکار شده است.

شعر، عطیه‌ای آسمانی است و به یکایک این کلمات و جملات، نگاه لطف دلداری افتاده؛ تا کلمه در کنار کلمه‌ای و مصراع‌ی در کنار مصراع‌ی نشسته و منظومه‌ای پدید آمده است. هر کلمه از چنین مادیح و مرثی‌های جاودانه، ستاره‌ای است که با ستارگان دیگر، منظومه‌ای می‌سازند و بر گرد خورشید درخشان عشق و ایمان می‌درخشند. باید به یکایک این کلمات و عبارات، با توجه و دقت نظر کرد و نباید گمان برد که چون بسیاری از نوشته‌ها و گفته‌ها این مضامین و تعابیر، خودسرانه و بی‌حساب در کنار هم گرد آمده و چیزی فراهم ساخته‌اند. از این رو باید در خواندن و دانستن، بهای هر بیت آن را به درستی پرداخت؛ باید قیمت هر کلمه و عبارت را به خوبی حفظ کرد؛ چه در زمان برگزاری مجالس و چه در هنگام چاپ و نشر این کلمات، باید آنها را چون دانه‌های الماس شمرد؛ نه چون کارتن‌های سیب و خیار و سیب‌زمینی! سیب و پرتغال هم



وظایف زنان هیأتی

* فاطمه محمدی

این است آرامش روحی و معنوی خانمی که به پیشنهاد همسرش و مصلحت دینی خود، در خانه ماند.

یکی از مواردی که مصلحت‌ها، اکثراً اشتباه تشخیص داده می‌شوند، مجالس نذری، سفره‌ها و مجالس مختص خانم‌هاست.

این مجالس ابتدا برای توشل به اهل بیت و پذیرایی آن با نان و پنیر - با سادگی هر چه تمام‌تر - آغاز شد، اما به مرور زمان تبدیل به سالنهای اسراف، تجمل‌گرایی و مُد، مجالس غیبت و... تبدیل شده است. شرکت در این مجالس، با حفظ شوونات اسلامی، یکی از جنبه‌های تدبیر زیرکی‌های زنان مسلمان است. چه بسا، بعضی مواقع، مصلحت در شرکت نکردن در این مجالس است. مهم، عمل به وظیفه است.

اللهم واعصمنا من الذنوب خیر العصم. (۱)
پی‌نوشت:

۱- فرازی از دعاهای روزانه ماه رجب صادره از ناحیه مقدسه.

زن مسلمان در این موارد، باید بسیار زیرک و با تدبیر باشد تا وظیفه‌ی خود را در شرایط گوناگون دریابد و در حساسیت زمانی، رضایت مولای خود را کسب کند.

بانویی پرهیزکار نقل کرده است که، در شب‌های احیا به مشهد مشرف شده بودیم. من باردار بودم. شب که شد با غسل و وضو آماده‌ی رفتن به حرم شدیم. همسرم به من گفت امشب حرم، خیلی شلوغ است بهتر است شما نیاید ممکن است تنه بخورید و گناه شود و چون قدر است گناهایش بیشتر است.

من اول دلگیر شدم؛ ولی دیدم مصلحت وادب در امثال امر همسر است. در خانه ماندم و همانجا احیا گرفتم. حال خوشی داشتم. در یک حال معنوی زیبا، دیدم وارد حرم مطهر امام رضا - علیه‌السلام - شده‌ام. درهای حرم را بسته‌اند و حرم خالی است. آقای بزرگواری آمد و اعلام کرد:

«خانم‌هایی که به خاطر حفظ حجاب و عفت به حرم نیامدند، حالا بیایند و زیارت کنند».

من و چند خانم دیگر، وارد حرم شدیم و یک زیارت خوب و دل‌چسب بجا آوردیم.

یکی درد و یکی درمان پسندد
یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران
پسندم آنچه را جانان پسندد

زنان، پیرامون شرکت در هیأت‌ها، محافل روضه، مسجد و حتی جلسه‌ی درس و... باید دقت بسیاری در حفظ حد و مرز شوونات اسلامی داشته باشند.

آنچه یک زن مسلمان باید بداند، تشخیص «وظیفه» در زندگی و حفظ شوونات اسلامی در امر مادری و همسراری است؛ چرا که وظیفه‌ی اصلی زن در خلقت، تربیت نسل صالح می‌باشد و باید همه‌ی میلها و مصلحت‌های او تابع این مصلحت گردد. مطمئناً در این راستا، توسل به اهل بیت عصمت و طهارت - سلام‌الله علیهم - و دعا برای تشخیص وظیفه و توفیق عمل به آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

گاهی با رفتن به هیأت این وظیفه انجام می‌شود و در نتیجه، تقرب نیز به همین وسیله حاصل می‌گردد و گاهی هم انجام وظیفه در ترک است و بدیهی است که این ترک نیز، تقرب را به دنبال دارد.

اشاره:

«شله زرد» یکی از غذاهای اصیل و سنتی ایرانی است که در بسیاری از سفره‌های نذری و در ایام ماه مبارک رمضان، زینت بخش سفره‌های افطاری و سحری می‌شود. دستور پخت شله زرد و آن هم برای پنجاه نفر، شاید برای خانم‌های جوان و هیأتی که دوست دارند در منزل خودشان و بدون آنکه سوالی از بزرگترها در این باره داشته باشند، دارای جاذبه باشد؛ هرچند استفاده از تجربه‌ی بزرگ‌ترها کمک موثری در پخت و آماده‌سازی غذای سنتی به همراه دارد.

مواد لازم:

- ۱/۵ کیلو برنج نیم دانه‌ی طارم
- ۳ کیلو شکر
- ۲ ملاقه روغن
- ۲ مثقال زعفران
- ۱ قاشق چایخوری زردچوبه
- ۲۵۰ گرم خلال بادام

- دارچین و پسته‌ی خام به مقدار لازم برای تزئین شله زرد

ابتدا برنج را خیس می‌کنیم و سپس مقداری زعفران - که قبلاً با آب جوش مخلوط کرده‌ایم - روی برنج می‌ریزیم تا پس از مدتی مغز برنج‌ها کاملاً زرد شود. سپس برنج را که از شب قبل خیس کرده‌ایم، با آب به مقدار لازم مخلوط کرده، روغن، خلال بادام و مقداری زعفران را به



بفرمایید شله زرد

دستور پخت «شله زرد» برای پنجاه نفر

مواد قبلی اضافه می‌کنیم. نکته‌ی مهم این که تا قبل از له شدن کامل برنج، شکر را به آن نمی‌افزاییم.

برای تزئین شله زرد از دارچین و پسته‌ی خام رنده شده به همراه کمی خلال بادام - که در زعفران آن را خیس کرده‌ایم و رنگش نارنجی شده است - می‌توانیم استفاده کنیم.

آن می‌افزاییم و آن را حرارت می‌دهیم. آب باید به اندازه‌ای باشد که برنج موقع پخت کاملاً شل شود. در صورت کم بودن آب آن می‌توانیم به مرور به آن اضافه کنیم. دائماً مواد را به هم می‌زنیم تا ته نگیرد. برنج که کاملاً له و کمی هم غلیظ شد، شکر را - که از قبل با آب مخلوط کرده‌ایم و ناخالصی‌های آن را گرفته‌ایم - به



مناجات خوانی کی حاج ماشاء الله عابدی

حاج ماشاء الله عابدی در مجلس استانی
آیت الله حق شناس



۱۳

می داد، نکات ارزنده ی بسیاری از تجربه های معنوی خود بر ایمان بیان کرد که حیفاً آمد، تمام این مطالب که در حکم گوهرهای ارزنده و درخشانی است - یکباره در یک شماره مطرح شود - به هر حال، از میان بحث های انجام شده با حاج ماشاء الله عابدی در خصوص مناجات خوانی، در این شماره مطالبی را خواهید خواند. حاجی، مذاخه را اولین بار در شانزده سالگی در هیات «مجتبای العباس» - تأسیس سال ۱۳۳۵ - با ارائه ی شعری پیرامون حضرت زهرا - سلام الله علیها - آغاز نموده است:

فرشته ی زندگی ام پاره بسین
کونکالم همه آورده بسین
بعد تو مولس من آمده
مخبرم راز دلم چاه شدت

حسینیه بود تا زیر زمین یک منزل مسکونی؛ چارگوشه ی آن پایه های اکو بود و تابلوهای نصب شده ی مزین و متبرک به اسامی و القاب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام. شهرت حاج ماشاء الله عابدی بیشتر از آن که در زمینه ی «مذاخه» باشد، به «مناجات خوانی» بر می گردد و نیز اخلاق و رفتاری که در او متجلی است. اخلاقی که شایسته و پایسته ی یک «مناجات خوان» آنهم از شخصی که از درس و بحث نظری و عملی بزرگانی چون آیت الله حق شناس بهره برده و محضر بزرگان اخلاقی و عرفانی بسیاری را درک کرده است؛ مجموع این صفات و فضایل بر جداییت گفت و گوی ما با او افزود و وی با تمام تواضعی که از خود نشان

حاج ماشاء الله عابدی متولد ۱۳۳۶؛ اهل تهران من هم حاج ماشاء الله عابدی را تا به حال ندیده بودم و فقط اسمش را بارها و آنهم از زبان دوستان هیأتی و مذاحان و بیشتر از منبری ها شنیده بودم و احترامی که از آنان در هنگام بردن نام او و ذکر احوالاتش می دیدم، برایم جالب و جذاب بود.
پنج شبه صبح، ساعت ۹/۳۰ دقیقه با مدیر مسؤول ماهنامه ی خیمه از کوچه های خیابان ایران می گذشتیم و هر بار که نگاهش به تابلوهای کوچه ها می افتاد، یاد و داغ همزمان شهیدش در گردان حبیب، برایش تازه می شد. وقتی به منزل حاج ماشاء الله عابدی رسیدیم، به زیر زمین منزل او رفتم که بیشتر شبیه

مرتبه ی بالایی دارد. البته این سخن، به این معنا نیست که من هم چنینم! من، متأسفانه، اصلاً شایستگی دعا خوانی و دعا خواندن را ندارم! یعنی به مخیله ی من هم خطور نمی کرد که روزی برسد که «آقاسید علی میرهادی» از دنیا برود و من به جای ایشان دعا

باز با محتوای ادعیه، برابری نمی کند. با محتوای دعای کمیل از امیرالمؤمنین (ع) - که به فرمایش امام راحل، «قران صاعد» است - و یا دعای افتتاح، که منقول از امام زمان (ع) است و یا دعای ابوحمزه، که از امام سجاد (ع) است و یا مناجات شعبانیه و... چون خود دعا مرتبه ی بالایی دارد، خواننده ی دعا هم - به تبع آن -

...حاج آقا، بفرمایید درباره ی مناجات خوانی در شب های ماه مبارک رمضان، یا خواندن ادعیه دیگر، چه برنامه ای داشته باشیم؟! توجه دارید که دعا خواندن - هر نوعش - رتبه ای بالاتر از مذاخه دارد؛ به اعتبار اینکه محتوایی که مذاخه می خواند، شعر است و شعر، برای هر شاعر قوی و پر مضمونی هم که باشد،



آدابی که در احادیث و روایات ذکر شده است و نکات اخلاقی که علماء نقل نموده‌اند. جزئیات و کلیات تمام آنها در مناجات خوان باید پیاده شده باشد. باید خودش عامل باشد. دعا خوانی نباید عادتش باشد؛ یعنی، عادت کرده باشد تا شب‌های جمعه دعای کمیل بخواند. بلکه باید دعایی بخواند که جمله‌هایش برخاسته از دلش باشد؛ لا به لای آنها یک سری نکاتی را بگوید.

به یاد دارم گاهی اوقات به مسجد سید علی آقا میرهادی می‌رفتم و با خود فکر می‌کردم: حالا من به آن جا می‌روم شاید به هوای این که، پس از «سید علی آقا» چند کلمه‌ای بخوانم! به خودم می‌گفتم: ببین اگر در خانه بنشینم، در آن حال، حاضری دعا بخوانی؟ و بالاخره، این تمرین و قدمی بود و گاهی موفق می‌شدیم و گاهی هم نه، موفق نمی‌شدیم! به هر جهت، نکته‌ی کلی‌اش این است که باید این باورها در آدم متجلی شود و دعا خواندن، عادت نشود.

نکته‌ی دیگر، رعایت آداب و مقرراتی است که سفارش شده؛ مثلاً رو به قبله بودن، حال تضرع داشتن و...

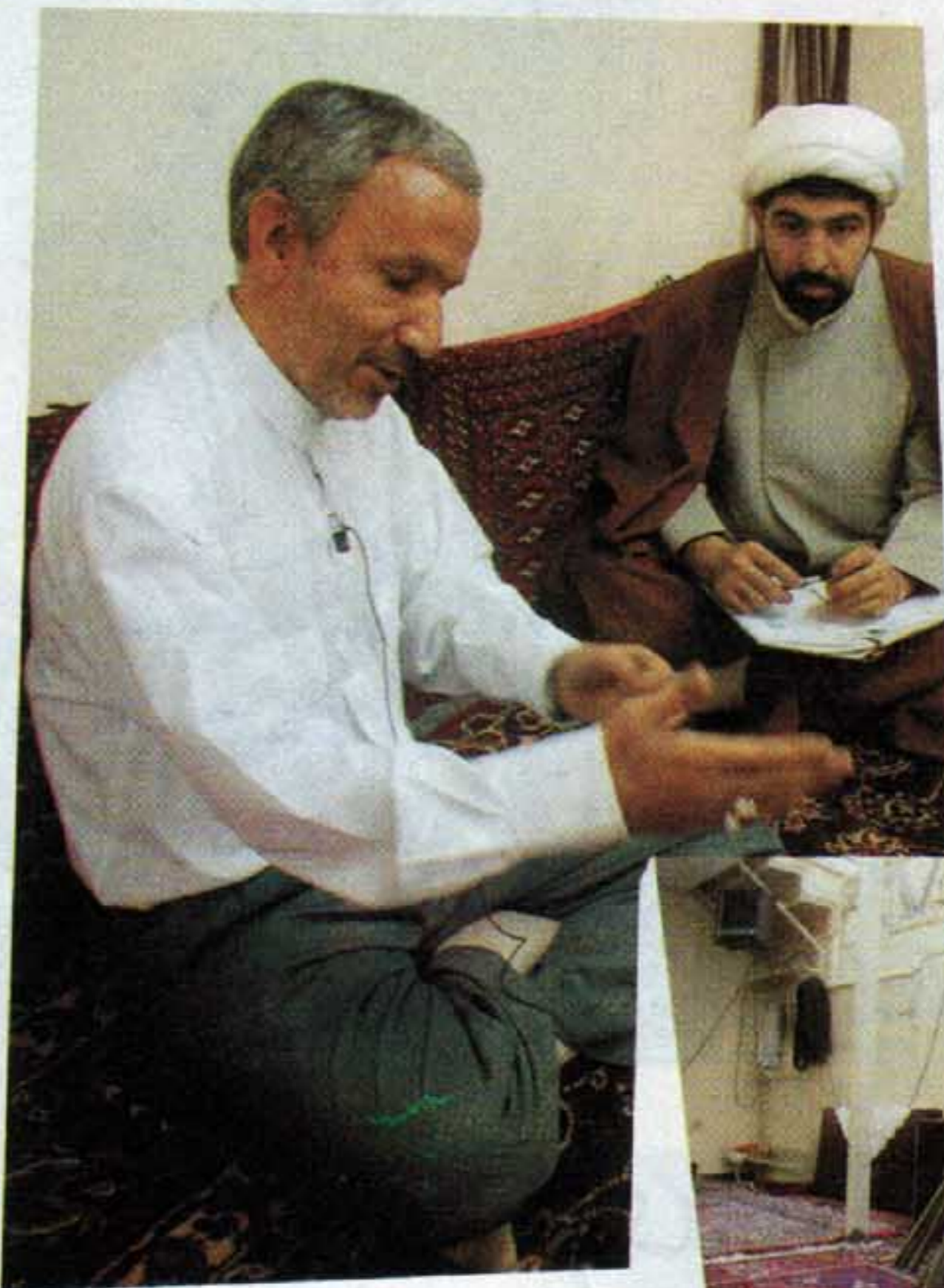
مناجات خوان‌ها محتوای مناجات را از کجا باید پیدا کنند؟!

معمولاً محتوا و مضمون لازم در خود دعاها هست؛ در ترجمه، توضیح و تفسیر همان دعایی که می‌خوانند.

چند کتاب هم درباره‌ی شرح دعای کمیل و افتتاح و ابوحمزه ثمالی موجود است؛ به هر جهت می‌توانند از آن کتابها یا از خود دعاهایی که می‌خوانند، بویژه از ترجمه‌ی دعاها برداشتی داشته باشند. جدای از این‌ها، چیزی موجود نیست. «ان ذکر الخیر اوله و اصله و فرعه» حال آنهاست و می‌ماند مصادیق یا نکته‌هایی که می‌خواهند ذکر کنند و لایه‌ی دعا بخوانند، که می‌شود آن‌ها را از کتابهای مختلف تهیه نمود.

البته ممکن است یک کتاب پانصد صفحه‌ای فقط چهار نکته‌ی بدردیخود داشته باشد؛ البته بعضی از کتاب‌های خاص این موضوع مطالبی را دارد؛ آقا به هر جهت مناجات خوانان باید در کتاب‌های مختلف بگردند و مصادیقی که در آن‌ها آمده است، ذکر کنند؛ مثلاً راجع به شب زنده داری، یک نمونه هم معرفی کنند که فلان آقا که شب زنده داری کرد به کجاها رسید...هم چنین حالات بزرگانی، علما و عرفا و اولیای خدا را ذکر کنند.

خود من، هنگام مطالعه گاهی از برخی مطالب، نسخه برداری می‌کنم و آیاتی را می‌نویسم و از آنها استفاده می‌کنم، حدیث می‌نویسم و عین حدیث را می‌خوانم.



هم با هدف اصلی «دعا خوانی» نمی‌خواند و تناسبی ندارد. خلاصه این که باید خودش بیاید و عنایتی در کار باشد!

به عنوان مثال قبل از «سید علی آقا میرهادی»، «آقا شیخ محمد حسین زاهد» - «آقای مجتهدی» - می‌خواند و «سید علی آقا میرهادی» گاهی پای منبر ایشان گریزی می‌زدند و روضه‌ای می‌خواندند...

در «مداحی»، شاید «فتی» بودن کمی الزامی باشد؛ ولی در دعا خوانی - از دید من - فتی بودن، شرط لازم نیست؛ یعنی یک دعا خوان فتی، نمی‌تواند یک موعظه گر به معنای واقعی باشد. این سخن، که چه چیزهایی در دعا خوانی باید مطرح بشود، به این معنا نیست که هر کس که دعا می‌خواند، از مداح‌ها برتر است؛ هر چند می‌گویم باید این چنین باشد البته در مورد خود من که صدق نمی‌کند! حالا دیگران هم ان شاء الله این شرایط را دارند...

مناجات خوان و دعا خوان چه آدابی را باید رعایت کند؟

بخوانم؛ ولی به هر جهت: «آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند.»

«دعا خوانی» نسبت به «مداحی» مرتبه‌ی بالاتری دارد؛ چون «دعا خوان»

هم می‌خواهد دعا بخواند و هم می‌خواهد مردم را در لایه‌ی دعایش موعظه کند و این مهم، خیلی چیزها را می‌طلبد؛ یکی این که خودش باید وارسته باشد؛ لازمه‌اش این است که سن و سالی از او گذشته باشد؛ یعنی یک جوان - به فرض این که خیلی هم وارسته باشد - بخواهد مردم را نصیحت کند، هر چند به عنوان یک فن، متداول شده، قابل پذیرش نیست. به هر جهت از نظر من، باید سن و سالی از او گذشته باشد؛ وارستگی هم داشته باشد. دیگر این که دعا خوان نشود که بخواهد مردم را موعظه کند! و اگر دیدگاه او این باشد که: من کسی هستم و مردم را موعظه می‌کنم و دعا می‌خوانم، از ابتدا کار او باطل و بی اثر است و اگر با این دید، دعا خوان بشود که به دیگران یاد بدهد که چه جور دعا بخوانیم و بخواهد دعا خوان پرورش بدهد، باز

در مورد اشعار، از شعرهای خاصی استفاده می‌کنید؟

یکی از اشکالاتی که به برخی «خوانندگان» وارد است، خواندن اشعار جدیدی است که معمولاً هم از جهت ادبیات و محتوا، اشعار ضعیفی است؛ حتی گاهی کلماتش هم بسیار سلیبی است!

مقام معظم رهبری هم در مجالس خاصی تذکر داده‌اند که شعرهای ضعیف را نخوانید؛ شعرهای قوی‌تر بخوانید. یکی از مداخلان هم در جواب مقام معظم رهبری - که البته نباید جواب می‌دادند - گفتند که مستمعان این جور می‌خواهند! آقا هم فرمود: شعر قوی‌تر بخوانید، مستمعان هم این جور می‌شنوند.

خوب، شاعران جوان هم - به برکت انقلاب - زیاد هستند و این که شعری می‌گویند، خیلی خوب است. ولی باید صبر کنند تا قدری قوی بشوند و کم کم هم شعرهایشان رو بیاید و خودش هم به پختگی لازم برسند.

ملانی هم که می‌خواهد شعر بخواند، همینطور؛ همان فرمایش مقام معظم رهبری که فرمودند: شما شعرهای قوی بخوانید، سطح نیاز و تفکر مستمعان هم بالا می‌آید؛ به همین دلیل من همان ابتدا سعی می‌کنم که اشعار ضعیف نتخاب نکنم. گاهی شعر حافظ می‌خوانم. از شعر حافظ می‌شود در زمینه‌های مختلف استفاده کرد؛ حتی در زمینه‌ی مصیبت و مرثیه. اگر آدم، خوب در اشعار حافظ دقت کند، می‌تواند از آن به خوبی استفاده کند. به عنوان مثال من یادم هست، زمانی در شب عاشورا این شعر را خواندم:

عاشران گره از زلف یار باز کنید!

شی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید!

بیدم خیلی هم با شب عاشورا تناسب دارد. البته موضوع کلی شعرهای حافظ «فراق» است. چونه فراق تجدیدی و موضوع امام زمان که باز هم فراق است و خیلی از شعرهای حافظ را می‌شود با امام زمان علیه السلام انطباق داد مثلاً:

هن نسیم سحر، آرمگه یار کجاست

مزی آن مه عاشق کش عتار کجاست»

و

غیب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آنش طور کجا، وعده‌ی دیدار کجاست؟!»

البته کسی هم که می‌خواهد شعر حافظ بخواند، باید در بسیاری از موارد سن و سالی از او گذشته باشد و با تجربه باشد. اینطور نیست که آدم، یک کتاب را باز کند و همه چیز برایش فراهم شود!

شعرهای کمی پایین‌تر از حافظ هم پر محتواس، شعرهای حسان، بخصوص

مجموعه‌ی شعر «ای اشک‌ها بریزید»، دیوان کمپانی اشعار مرحوم آیت الله غروی اصفهانی - شعری بسیار خوب و بلندی دارد. اخیراً هم از آقای سازگار، دو مجموعه‌ی شعر به نام «تخل و مینم» چاپ شده که اشعار خوبی دارد. شعر آقای «موریدبهنده‌ی» هم همینطور؛ کتابهای ایشان مطلوب و مورد پسند است.

ملاک‌های شعر قوی برای مناجات خوان چیست؟

یکی خود شاعر، که از نظر قوت شعری، مطرح باشد؛ یعنی اهل فن بگویند شعرش قوی است. مثلاً شعر حافظ که کسی درباره‌ی آن حرف نمی‌زند...

پس اعتقاد دارید بیشتر از اشعار شعرائی قدیمی باید استفاده شود؟

عرض کردم؛ شعرائی جدید از آقایانی که نام بردم هم خوب است.

در مورد استفاده از شعر شاعران جوان، نظرتان چیست؟

نه به طور کلی؛ اما در بین شعر آنها هم شعرهای بسیار خوبی هست. گاهی شاعران جوان فقط باید شعرهایشان را بسرایند تا تجربه ببینوند و قوی بشوند؛ اما شعرشان را نباید عرضه کنند.

من گاهی وقت‌ها به رفقا می‌گویم شعرهایی را حفظ کنید که اگر بیست سال دیگر هم خواستید بخوانید، رویتان بشود بخوانید! گاهی در موقعیتی خاص، شعری را حفظ می‌کنید، ولی ده - بیست سال دیگر، نمی‌توانید این شعر را بخوانید!

شعرائی جوان هم باید با شعرائی قوی که الان هستند، ارتباط پیدا کنند تا تجربه‌ی لازم را کسب کنند.

آیا لازم است که روضه خوان‌ها نغمه‌ها و الحان مناجاتی ریابد بگیرند؟

وقتی بنا بر این بگذاریم که من مناجات خوان بشوم و دنبال این کار بروم کار، از همان قدم اول خطاست؛ اما وقتی خدا می‌گوید بشنین و دعا بخوان؛ آنجا دیگر محتوایی را که دارد، بیرون می‌دهد. یک وقت من می‌خواهم مناجات خوان شوم و جای «سید علی آقا میر هادی» را بگیرم؛

چه کار کنم به او برسیم؟! این، در اول قدم، خطاست و دارم راه را اشتباه می‌روم. در شعر خوانی هم، خواندن آن و این در قدم اولیه‌اش، - بخواهی و نخواهی - اثر می‌گذارد و همین که یک جا سبکی را می‌شنود، روی ذهن او اثر می‌گذارد و این اشکالی هم ندارد.

در بعضی دستگاه‌ها خواندن و یادگیری دستگاه‌های مختلف هم اشکالی ندارد؛ اما الان برای خوانندگان، بخصوص برای جوان‌ها - که می‌خواهند روی دستگاه یاد بگیرند - تبعاتی دارد؛ به وادی‌های دیگر می‌افتند. بنا بر این که

افراد سبک نویی بیاروند، هیچ کس مخالف نیست؛ خوانندگان، دنبال سبک نو و طرح جدید و نوآوری بروند، هیچ عاقلی با نوآوری مخالف نیست؛ ولی نوآوری که با اصول کلی مورد اعتقاد ما مغایر نباشد. مثلاً اگر نوآوری، خاص مجالس لهو و لمب است یا اصول کلی ما مغایر و طبعاً حرام است؛ اما اگر با اصول ما مغایر نباشد، مانعی ندارد. اصلاً قابل تصور نیست که کسی بخواند و اصلاً از هیچ سبکی استفاده نکند. نمی‌شود! یعنی سبک نویی هم که ساخته می‌شود این طور نیست که از آسمان آمده باشد! حتماً در ابتدا شخصی به شیوه‌ی خوانده، کم کم دیگران الحان آن را تغییر دادند، تا این که یک سبک جدید شده، در این حرکت، مانعی نیست دیگران هم از آن تبعیت و تا برهه‌ای از زمان تقلید کنند.

در مورد مسجد الشهداء براین توضیحاتی بفرمایید:

این مسجد، زمین خیلی خوبی دارد! بعضی زمین‌ها، خوششان یک ویژگی خاص دارند؛ آن جا هم کس که بانی شده بعداً متوجه شدیم خیلی آدم وارسته‌ی بوده و خیلی پنهانی این کار را کرده‌است. به طوری که امام جماعت مسجد نقل می‌کرد، تا توی محضر نرفتم، نمی‌دانستم کسی که این زمین را وقف کرده، این آقا است! بعد هم که آقای مهدوی کنی برای کنگ زنی مسجد آمدند، پیش نماز مسجد به ذهنش خطور کرده که اسم آن را بگذارند «مسجد الشهداء»

در زمان موشک باران سال ۶۷ که همه جا تعطیل بود و «سید علی آقا میر هادی» زنده بود، به ما گفتند بعد هم جریاناتی پیش آمد که به هر جهت قبول کردیم شب‌های ماه رمضان در آنجا برنامه داشته باشیم و مجلس آن جا براه افتاد...

لطفاً مفاهیم و واژه‌های ذیل را خیلی کوتاه، توصیف کنید:

شب قدر: «من عرف قاطمه فقد ادرك ليلة القدر؛ هر کس قاطمه را بشناسد، شب قدر را درک کرده‌است!» پله‌ی قدر، یعنی حضرت قاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها

امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ موجودی ناشناخته!

خواندن در حرم امیرالمومنین چه حالی دارد؟! خیلی دلنشین است! از دید من با روح‌ترین حرم‌ها، حرم امیر المومنین است. ادامه دارد...

یادتان نرود، در شماره‌ی بعد، نکات ارزنده‌ی بسیاری را خواهید خواند که حاج ماشاءالله عابدی با بیانی شیرین برایتان نقل نموده‌است.

پریشانی عشق

ولینه‌گردی عطش

یادداشت‌های سفر به مدینه و کربلا



افتخار می‌کنند. تمام پسرها تو را مادر خود می‌دانند. درست است که زهرا، مادر هستی است، اما ما کجا و مادری او کجا؟!... فرزندان از جنس حسین و حسن، لیاقت او را دارند؛ ما دلمان خوش است که بگوییم فرزندان ام‌البنینیم!

دل‌متنگ است می‌خواهم یا تو حرف بزنم، مادر! دستهایم را نگاه کن... می‌لرزد از شوق با تو بودن. تو همیشه به دستهای عباس خیره می‌شدی. دستهایی که روزی سایه سار خیمه‌ها بود و کودکان، عطش طف را با نگاه به آن فراموش می‌کردند. من از سرزمینی آمده‌ام که جوانانش به عشق عباس تو دستهایشان را قلم شده می‌خواستند. چشم‌هایی که داشتند را فدای یک تار مژه‌ی عباس تو کردند و فرق‌هایشان شکافته‌ی مرام ابوفاضل تو شد. من وامدار آنانی هستم که در آرزوی خاکسای قبر تو را به ملکوت رفتند و دامن سبز تو را در عرش، توتیای چشم‌هایشان کردند.

دستهایم می‌لرزد... چشم‌هایم به سرخی نشسته و تشنه‌ام... کمکم کن. می‌خواهم تو را فریاد بزنم به وسعت تمام آبهای عالم، که تو که ام‌السقایی! ساقی بودن خود مرتبه‌ای است بهستی و مادری سقا هم مرتبه‌ای است که عالم در نهایت آن سرگردان است. مرا به وسعت چشم‌های مهربانت بخوان. می‌گویند تو قفل‌های بزرگ را با نگاه مادرانه ات آب می‌کنی. من امشب دل‌م را به گیسوانت گره زده‌ام و می‌خواهم مسافر کربلایت شوم. می‌خواهم کیوتری باشم از مدینه تا کربلا چه پیغام تو را به کف‌العباس برسانم.

قربان داغ چهارگانه‌ات! من تو را فریاد می‌کنم و در نسیم مزارت مویه می‌شوم تا شاید به سرچی دستان عباس برسم و آنجا کنار فرات، نجواگوی دردهایت باشم.

می‌دانم تو از آن روز که داغدار دستان عباس شدی تمام بازوان عالم به احترام تو بی‌رمق شده‌اند. تمام چشم‌های شهدای جهان، خود را در شکنج چادر تو گم کرده‌اند؛ تا مبادا تو حجم آسمانی چشم‌های عباست را فراموش کنی.

مادر جوانان عالم! من تشنه‌ام. می‌خواهم از دستان سقا آب بنوشم اما رخصت تو التیام بخش دل داغدارم خواهد بود.

ادامه دارد...

مدینه / پشت دیوار بقیع
اگر فکر کنی حکایت این شهر تمام شدنی است، راه به جایی نمی‌بری. باید به اندازه‌ی هزار و چهارصد سال غربت و درد، همسفر دردهای این شهر شوی، شاید آتی از آن را درک کنی.

از آن لحظه که وارد مدینه شدم، تصویرهای سوخته‌ی کوچی بنی‌هاشم دل‌م را خراش می‌دهد. گاهی وقتها احساس می‌کنم آتش گرفته‌ام. گاهی وقتها فکر می‌کنم این نخلستانهای بیت‌الاحزان، همین دل‌هایی است که این شبانه روزها پشت دیوار بقیع می‌سوزند و می‌سازند. از آن روز که شُرطه‌ی دشت‌دش پش دست به سینه‌ام گذاشت و از بقیع به جرم گریه کردن بیرونم کرد، فهمیدم که هنوز هم مردم این شهر، اگر در خانه‌ای را بیابند که عطر یاس می‌دهد، می‌سوزانند! اما این بار نمی‌دانم چرا دل‌م گوشه‌ای دیگر از بقیع را می‌کاود! آنجا که کیوتران، مهربان می‌شوند؛ آنجا که این برندگان بی‌زبان با لهجه‌ی اشک برای آدم روضه می‌خوانند. گوشه‌ی بقیع، نزدیک پنجره‌ها، قبر مادری است که به احترام فاطمه، پایین پای این منظومه‌ی اشک را برای آرامش ابدی انتخاب کرده است.

حق دارد عباس، پروردگار ادب باشد. از این مادر، آن چنان پسری چشم به جهان نگشاید، تعجب است! بقیع، کهکشانش غربت است و قبر ام‌البنین، جغرافیای ادب!

دل‌م را به دستم می‌گیرم، اشک باران و سوگوار، کنار کیوتر روی خاک می‌نشینم و با انگشتهایم گندم می‌چینم و برایشان به آسمان می‌پاشم. دل‌م می‌گیرد برای مویه‌های این مادر. راستی چقدر تو بزرگی! تو از کدامین لحظات آفریده شدی که این چنین در گوشه‌ی بقیع آرمیده‌ای و دستان سبزت مرهم دل‌های عاشق است. مادر دستهای سبزا گره‌گشایی می‌کنی؛ گردهای بزرگ... سرم به زانوی می‌گذارم و می‌گویم.

خانم آشفته‌ام؛ بد حال بد حال! نمی‌دانم به که بگویم این همه درد را - این همه دردی که سالهاست در سینه‌ام حبس شده - تو شاید تنها کسی باشی که بتوانم با تو نجوا کنم. از آن روز که تو را ام‌البنین خواندند، تمام پسرهای شیعه به وجود تو

اشاره:

چند وقتی است، در بین نامه‌های شما عزیزان هیأتی و یا نقل و قول‌هایتان به اصحاب خیمه، تعریف‌های بسیار زیبا و کوتاهی از «خیمه» شنیده و یا دیده‌ایم که از عشق تمام خیمه نشینان به محافل انس با اهل بیت حکایت دارد.

و راستش را بگویم حیفان می‌آید که این جملات احساسی، عاطفی و به عبارت دیگر «دلی» برای اطلاع تمام مخاطبان «خیمه» به چاپ نرسد.

هر چند می‌دانیم شما هم دوست دارید، «خیمه» را در یک جمله‌ی کوتاه تعریف کنید؛ پس بسم الله! قلم را بردارید و حس و حال خودتان را درباره‌ی «خیمه» بنویسید و برایمان ارسال کنید.

خیمه؛ یعنی

تصور تصویر

قهقهه‌ی مستانه

اصغر بر دوش بابا

«خیمه» چه نام زیبایی است! با شنیدن نام «خیمه» دل آدمی به پرواز در می‌آید و هوای کوی دوست در سر می‌پروراند. «خیمه»؛ یعنی بزم‌گاه عشق و عشقبازی.

«خیمه»؛ یعنی «خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است؟!»

«خیمه»؛ یعنی، «ما راسری‌ست با تو که گر خلق روزگار دشمن شود و سر برود، بر همان سریم!»

«خیمه»؛ یعنی شنیدن زمزمه‌ی یا حسین! ای کاش صد جان داشتیم و تقدیم قدومت می‌کردیم.

«خیمه»؛ یعنی به تماشای ایثار و دلباختگی و سیرابی در عین عطش نشستن.

«خیمه»؛ یعنی

«بیش از این بابا دل‌م را خون مکن، زاده‌ی لیلا مرا همچون مکن!»

«خیمه»؛ یعنی تصور تصویر قهقهه‌ی مستانه اصغر بر دوش بابا.

«خیمه»؛ یعنی اشک عرشیان بر خاکیان برتر از افلاک.

«خیمه»؛ یعنی تجسم «یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک.»



جمکران، از سوی بیش از دو میلیون مسافر عاشق، از اقصی نقاط ایران و جهان، نورباران شده، این مکان مقدس به همایش عظیم شیعیان تبدیل شده بود.

انبوهی از شیفتگان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) از روز شنبه، وارد این مکان مقدس شده، شب را تا صبح در جمکران به راز و نیاز با خدای یکتا پرداختند.

جاده ی ورود و خروج مسجد جمکران از ساعت ۱۴ روز شنبه به حدی شلوغ شده بود که مسافران اتوبوسها و مینی بوسها به ناچار این مسیر چهار کیلومتری را با پای پیاده و بعضاً با پای برهنه پیمودند.

صحن مسجد، داخل حیاط و حدود دویست متر اطراف خارج از حیاط مسجد، شاهد حضور میلیونها زائر دلسوخته و عاشق ولایت بود.

صدای «الغوث الغوث، ادرکنی ادرکنی یا صاحب الزمان» راز و نیازها و دعا به جان صاحب عصر و زمان «بقیة الله» و فرج آن مولا فضای جمکران را عطر آگین کرده بود.

به همین مناسبت نیز جشن های باشکوهی نیز در شهرها و بخشهای استان پهناور خراسان بویژه شهر مقدس مشهد برگزار شد. در این آئین های سرور بخش، که با شرکت دهها هزار تن از شیفتگان ولایت و منتظران حضرت مهدی موعود برگزار شد، مداحان اهل بیت و سخنرانان مذهبی، اشعاری در مدح و منقبت دوازدهمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت قرائت کردند. به همین مناسبت، شهر مقدس مشهد و بارگاه ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) با چراغ های رنگین و پرچمهای زیبا ترین شده بود.

همچنین به انگیزه ی این روز مبارک، روز یکشنبه مجلس جشنی از سوی استان قدس در تالار اماکن متبرکه ی حرم شریف رضوی برگزار شد.

در این آیین با شکوه و کم نظیر، جمعی از علما، مسؤولان اجرایی استان و انبوه زائران و مجاوران مرقد پاک امام هشتم علیه السلام شرکت داشتند که ضمن اجرای برنامه ی سرود و تواشیح، مداحان نیز به مدیحه سرایی پرداختند. صحن های حرم مطهر ثامن الائمه علیه السلام مملو از انبوه زائران و مجاورانی بود که برای عرض تبریک و کسب فیض به این مکان مقدس مشرف شده بودند.



حضور پر شور جوانان در آذین بندی شهر در آستانه ی فرارسیدن زادروز حضرت مهدی (عج) جوانان منتظر با حضور گسترده در کوچه پس کوچه های شهر، آذین بندی محلات را آغاز کردند.

برگزاری مراسم نیایش برای ظهور حضرت حجت (عج)

جوانان پرشور کشورمان، با برگزاری مراسم «شب ی با مهدی باوران» در شب میلاد حضرت مهدی (عج) در مساجد سراسر کشور، برای ظهورش به نیایش پرداختند.

این مراسم، با هدف انس معنوی و روحانی همه ی اقشار بویژه جوانان و نوجوانان، برای نخستین بار برپا شد و طی آن، منتظران حضرت ولی عصر (عج) در شبی که بیداری آن موجب بیداردلی است، گردهم می آمدند تا آستانه ی معرفت خویش راتا ظهور شاخصه های جامعه ی درحال انتظار، توسعه بخشند.

مراسم جشن های میلاد منجی عالم بشریت، حضرت مهدی (عج) در ایران و جهان برگزار شد در نیمه ی شعبان، سالروز میلاد با سعادت منجی عالم بشریت، شهرهای کشور در میان آذین چراغها، اشعار معنوی و پوسترهای رنگارنگ، جلوه های دیگر به خود گرفت.

در محلات مختلف، محافل و مجالس جشن و مولودی برپا شد، شهرها در زیر نور چراغ های الوان خوش درخشید.

شهروندان ایرانی از چند روز مانده به این عید بزرگ، با آذین بندی خیابانها و سر در منازل و مراکز تجاری و فرهنگی، به استقبال این روز خجسته رفتند. خیابانها و کوچه های شهرها حالت دیگری داشت و کوچک و بزرگ در جشن های مردمی شعبانیه شرکت کرده با فرستادن هزار صلوات و ختم قرآن مجید، برای سلامتی و تعجیل در فرج آن حضرت، دعا کرده، برنامه های شاد این شب را به فضای معنوی آن، پیوند زدند. در تهران، مصلی، مهدیه، مساجد و دیگر اماکن مذهبی مملو از مشتاقان ظهور منادی عدالت بود و پلاکارهایی با مضامین ظهور و انتظار در سراسر شهر نصب شد. بسیاری از ارگانها و سازمانهای فرهنگی - هنری نیز به مناسبت نیمه ی شعبان به افرادی که دارای اسامی مهدی و نرگس بودند، جوایزی اهدا کردند.

شب سالروز میلاد منجی بشریت حضرت امام مهدی (عج) شهر قم، بویژه مسجد مقدس



پدرم، گوش کن! بهانه نگیر
و غرور مرا نشانه نگیر
از دلم با تو حرفها دارم
حرف از روح کربلا دارم
پدرم حرف نسل ما چیز است
که شبیه شعار نسل تو نیست
کربلا از نگاه ما شورا است
نور در نور، نور در نور است
پدرم فکر تان بلند نبود
کربلاتان جوان پسند نبود
همه‌ی کربلا که ماتم نیست
قصه و غصه‌ی دمام نیست
کربلا حرف دیگری دارد
به وصال خدا دری دارد

حرف امروز حرف دیروز است
خون به شمشیر ظلم، پیروز است
پس چرا غم، سوار فکر شماست؟
کشته شد واحسین ذکر شماست
پس چه شد آفتاب پیروزی؟

پس چه شد آن همه ستم سوزی
که اگر کشته شد حسین (ع) چه باک
خون برای ادای دین چه باک
فکر کن کربلا چرا زیباست

پرچم دین هنوز پابر جاست
چه کسی این پیام را فهمید
«ای شمشیرها فرود آید»
او خودش خواست یک صدا بشود
که برای خدا فدا بشود
گفت آن مظهر شکیبایی
که: «ندیدم به غیر زیبایی»
پس تو و من چرا نمی بینیم
دیدنیهای را نمی بینیم

«روضه» خوب است؛ اشک می آرد
بوی سقا و مشک می آرد
تو کفایت ولی به این کردی
شد به اصل پیام برگردی؟
پدرم گوش کن بهانه نگیر
و غرور مرا نشانه نگیر

که اگر با تو روی صحبت است
«اتقوا من مواضع الثهم» است
حرف امروز نسل من این است
که عزا «بی شناخت» توهین است
سگ نه! یار حسین (ع) می مانیم
و کنار حسین می مانیم!

مادرم از شبی که زاده مرا
شیر عشق حسین داده مرا
کربلا زینبی ولی، زیباست
«استقامت» پیام عاشورا است
پس چرا آفتاب پیروزی!
پشت ابر کلیشه می سوزی؟

✽ مهدی، فرح

نگارخانه، یار حسین می مانیم



جشن ازدواج بیش از چهار هزار زوج برگزار شد
همزمان با میلاد خجسته‌ی حضرت ولی عصر
(عج) مراسم ازدواج چهار هزار و پانصد زوج، از
سوی کمیته‌ی امداد امام خمینی (ره) در هفت
استان کشور برگزار شد.

این مراسم در راستای ترویج سنت ازدواج در
میان جوانان در استانهای یزد، هرمزگان،
کهگیلویه و بویر احمد، لرستان، همدان،
چهارمحال و بختیاری و سمنان صورت گرفت.



به مناسبت خجسته میلاد منجی عالم بشریت
حضرت مهدی (عج) مراسم جشن میلاد
همزمان با نقاط مختلف کشور، در حرم مطهر
امام خمینی (ره) و حرم حضرت عبدالعظیم (ع) و
امام زنگان مجاور نیز، شب یکشنبه با شکوه
فراوان برگزار شد.

در مراسم جشن میلاد در حرم مطهر امام
خمینی، که بعد از نماز مغرب و عشاء برگزار شد،
مذاحان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) به
مذاحی و مولود خوانی پرداختند و تا پاسی از
شب برای ظهور حضرت مهدی (عج) دعا کردند.
در این مراسم که در فضایی روحانی برگزار شد،
به کسانی که اسامی و القاب قائم آل محمّد
(ص) حضرت مهدی (عج) و مادرش نرگس را
داشتند، جوایزی اهدا شد.

همچنین جشن میلاد نور در مصلاهی بزرگ ری و
حرم مطهر حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) و امام
زادگان مجاور با حضور انبوه عاشقان امام زمان
(عج) برگزار شد.



گفتمان سراسری مهدویت در قم برگزار شد
پنجمین گفتمان سراسری مهدویت، با حضور
اندیشمندان داخلی و خارجی، در سالن
اجتماعات مدرسه علمیه‌ی دارالشفای قم
برگزار شد.

در این مراسم، یکی از اعضای مجمع تشخیص
مصلحت نظام گفت: دنیای امروز، از دو تفکر
مارکسیستی و سرمایه داری متنفر است. آیت
الله محمّد امامی کاشانی افزود: این دو تفکر،
فلسفه‌ی تاریخ را به گونه‌ای که خود مدّ
نظرشان بوده، تفسیر کردند و همین عامل،
موجب ضربه خوردن آنان شد. وی ادامه داد: هر
انسان عالم و تحصیل کرده‌ای در این دوران، به
دنبال این دو تفکر - به دلیل عدم تفسیر درست
آنان از فلسفه‌ی تاریخ - نخواهد رفت.

امام جمعه‌ی موقت تهران گفت: نگاه فلسفی به
تاریخ، مخصوص خداشناسان نیست؛ بلکه
مادیون نیز دید فلسفی به تاریخ دارند، اما نگاه
آنان متفاوت است. وی افزود: مارکسیست‌ها به
علّیت تاریخ و قانونمندی بودن آن اعتقاد داشته
، جنگ میان فقر و ثروت را اساس آن می دانند.



همزمان در سایر نقاط جهان نیز جشن‌های
نیمه‌ی شعبان برگزار شد.
برخی از شهرهای جهان، که شاهد برگزاری
جشن‌های نیمه‌ی شعبان بودند عبارتند از:
مدینه‌ی منوره، ریاض، بیروت، دمشق، حلب،
لندن، دهلی نو، کربلا، نیویورک، امان، آتن، رم،
کویت و ابوظبی.



رتبه‌ی چهارم پریشکی!

یا رتبه‌ی اول عاشقی؟



shiraz international university

اشاره:

نام شهیدان مهدی و مجید زین الدین، نه تنها برای آنها که اهل جنگ و جبهه بوده‌اند، آشناست؛ بلکه برای بسیاری از جوانهای هیأتی نیز آشنا و پر جاذبه است. ویژگی‌های بارز و شاخص اخلاقی این دو شهید، در عبادت و اطاعت عاشقانه و مخلصانه‌ی خداوند، بر هیچ کس پوشیده نیست. توکل، اخلاص، صداقت، راستگویی و دهها صفات ارزنده‌ی اخلاقی دیگر، تا آن حد در وجود آنان شاخص بوده که لشگریان هم رزم او آماده‌ی فداشدن در راه تصمیم و دستورهای دو فرمانده‌ی جوان خود بوده‌اند. بیست و هفتم آبانماه، سالروز شهادت شهیدان مهدی و مجید زین الدین بهترین بهانه برای ما بود، تا لحظاتی را مهمان خاطرات حاج عبدالرزاق شیخ زین الدین شویم؛ پدر هفتاد و

یک ساله‌ی آن دو دلیرمرد سالیان دفاع مقدس، که در حال حاضر در عرصه‌ی فرهنگی و به چاپ و انتشار کتابهای دینی و مذهبی و اعتقادی مشغول فعالیت است و همواره افتخار می‌کند که دو پسر خود را تقدیم اسلام و انقلاب کرده و از این که سه دختر وی نیز در راه انقلاب و پیروی از ولی فقیه زمان خود، قدم بر می‌دارند، راضی و خشنود است. جای تمام شما خالی بود، تماشای زمانی که از لحظه‌ی شهادت فرزندان و از اهتمام آنان به فرایض الهی سخن می‌گفت و بغض امانش نمی‌داد؛ دلسوزانه اشک می‌ریخت و هر بار با بیان خاطره‌ای از فرزندان رشیدش، با صدایی رساتر و هیبتی مردانه‌تر به شایستگی و بایستگی پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین، صحبت هایش را ادامه می‌داد. او ما را با مهربانی تمام،

مهمان سفره‌ی خاطرات فرزندان دلیرش کرد و ما نیز شما رامهمان سفره‌ای که پر است از خاطره‌ی عشق، ایثار، شهادت، شجاعت و... گفت وگویی نشریه‌ی «خیمه» با پدر و مادر شهیدان زین الدین، تنها بیان خاطره نبوده و نیست؛ بلکه می‌خواهیم بدانیم چه نکات اخلاقی و مهمی در تربیت این دو شهید نقش داشته؛ رموز موفقیت این دو شهید را از زبان افرادی بشنویم که آنها را از هر کس دیگری بهتر می‌شناسند و به خصوصیات، اعتقادات و عبادت‌های عاشقانه و مخلصانه شان در خلوت و تنهایی و در ایام نوجوانی و جوانی واقفند. امید واریم این گفتگوی ویژه، بتواند حاوی نکات ارزنده و اخلاقی بسیاری برای تمام هیأتی‌های نوجوان و جوانی باشد که دوست دارند، در تمام مراحل زندگی‌شان موفق و پیروز باشند.

خیمه: جامعه‌ی ما، شهید زین الدین را به عنوان یک اسطوره می‌شناسد. برای مردم ما مهم است بدانند مادر زین الدین برای تربیت فرزندش چه‌ها کرده است. دوران بارداری خود با «مهدی» و «مجید» چگونه بوده‌اید؟

- زمان بارداری مهدی و مجید، در تهران زندگی می‌کردیم. دوران سخت خفقان شاهنشاهی بود؛ بعلاوه بعضی از مردم ایران هم در اجرای احکام اسلام، سست بودند؛ به همین علت برای افراد مذهبی مانند ما، که به شدت پایبند اصول و فروع دین بودیم، زندگی بسیار سخت بود؛ با همه‌ی این مسائل، سعی من بر این بود ضمن رعایت طهارت و پاکی، تعالیم عالی‌ه‌ی وحی را در زمان بارداری لحاظ کنم. همچنین تأمل و دقت بسیار در افکاری که از ذهن من به عنوان یک مادر می‌گذشت، داشتیم؛ چون تأثیر زیادی بر روی جنین دارد و نیز دقت فراوان بر تغذیه در دوران بارداری، یعنی غذای طیب و طاهر و حلال، که مورد نظر اسلام است و قرآن می‌فرماید: «فلینظر الانسان الی طعامه» خانواده‌ی ما از آنجا که صبغه‌ای کاملاً دینی و مذهبی داشت و با وجود شرایط خاص زمان طاغوت، سعی ما، در پاسداری از محیط مذهبی خانه و دور نگه داشتن فضای آن از گناه بود و معتقدم رمز تعالی فرزندان ما نیز در همین امر بود: کسب روزی حلال، ایجاد محیط پاک و فضای دور از گناه در خانواده.

البته باید بگویم که با همه‌ی این دقت‌نظرها، از اجتماع آن زمان دور نبودیم بلکه با افراد معاشرت داشتیم؛ ولی سعی ما بر این بود با افرادی که متناسب با خودمان هستند، معاشرت داشته باشیم.

خیمه: به دوران نوجوانی و کودکی فرزندان‌تان اشاره‌ای داشته باشید.

- بعثت آلودگی جوّ مدارس زمان شاه، سعی می‌کردیم بچه‌ها را در مدارس ملی ثبت نام کنیم؛ چون تقیداتشان بیشتر بود. ویژگی آنها این بود که به عبادات، خصوصاً نماز اول وقت، تلاوت قرآن و شرکت در نماز جماعت و حضور در مجالس دینی، بسیار گرایش داشتند.

آنها حس تعاون و همکاری در حد ایثار را در خانه داشتند «مهدی» با اینکه کوچک بود، در کودکی در کارهای بیرون خانه، همکار و یار پدر بود و در منزل هم، با من همکاری و مشارکت داشت.

یادم می‌آید که با بچه‌ها در کوچه، نزدیک منزل، با اشتیاق خاصی مشغول فوتبال بود و

بازی هم خیلی گرم گرفته بود. ماه رمضان بود و نزدیک افطار؛ به آقا مهدی گفتم: «مهدی جان! نان برای افطار نداریم!» مهدی، بلافاصله بازی را ترک کرد و برای تهیه‌ی نان رفت؛ چون برایش اطاعت از حرف مادر از هر چیز دیگر مهمتر بود. از آن روز، به طور عجیبی مهر او سراسر وجودم را فرا گرفت.

«مهدی» و «مجید» در شبهای احیاء همیشه حضوری فعال در مسجد داشتند. ما هم حتماً اصرار داشتیم که بچه‌ها در میان مردم حضور پیدا کنند بویژه در مکانهای مقدس چون حرم، نماز جمعه و...

«مهدی» و «مجید»، در تحصیل خود جوش بودند کسی به آنها تذکر نمی‌داد و به تشویق آنها نیازی نبود. خودشان بسیار جدیت داشتند. «مهدی» زودتر از هفت سالگی به مدرسه رفت و یک سال را جهشی خواند مهدی با خواهرش تا صبح، مسابقه‌ی کتابخوانی می‌گذاشت، البته نه کتابهای درسی بلکه کتابهای سرگذشت ائمه‌ی اطهار، نهج البلاغه، کتابهای اخلاقی و...

خیمه: از فعالیت‌های مذهبی - مثل شرکت در جلسات توسل به اهل بیت - و فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی شان هم حتماً مواردی برای گفتن دارید؟

- بله. دعا و توسل به ائمه، از برنامه‌های هر روزه‌ی او بود. علاقه‌ی وافری به حضرت ابا عبدالله داشت و با تمام وجود به اهل بیت (ع) عشق می‌ورزید.

در مبارزه با رژیم شاه، همراه پدر، نقش مؤثری داشت. به پیروی از امام عزیز، سیاست را عین دیانت می‌دانست و دیانت را عین سیاست. در دوران دبیرستان بعثت عدم پذیرش حزب رستاخیز از دبیرستان اخراج شد بعد از اخراج از مدرسه، با حضرت آیت الله مدنی - شهید محراب - مشورت کرد. ایشان فرمودند در رشته‌ی طبیعی (علوم تجربی امروز) ثبت نام کنید و تحصیلاتتان را تمام کنید. اوهم همین کار را انجام داد بعد از اخذ دیپلم، در کنکور شرکت کرد با رتبه‌ی ۴ در رشته‌ی پزشکی دانشگاه بین المللی شیراز قبول شد. در همان زمان بود که پدر او بخاطر فعالیت‌های سیاسی، به کردستان تبعید شد او هم برای اینکه جای خالی پدر را در خانه پر کند، از تحصیل انصراف داد و به قم برگشت. این کار او واقعاً ایثار بزرگی بود؛ چشم پوشی از تحصیلات عالی‌ه‌ی آنها با بهترین رتبه! **خیمه:** - شنیده‌ایم که آقا مهدی در زندگی به «سادگی» خیلی اهمیت می‌دادند.

- بله! او همیشه لباسهای بسیار ساده می‌پوشید. اگر در سفره، دو نوع غذا بود، فقط یک نوع آن را می‌خورد و همیشه به من می‌گفت که آب گوشت درست کنید؛ چون هم ساده است و هم پر ویتامین!

خیمه: با توجه به اینکه نشریه‌ی خیمه پیرامون هیأت‌ها و مجالس حسینی منتشر می‌شود، لطفاً درباره‌ی خصوصیات هیأتی دو شهید بزرگوار، مهدی و مجید زین الدین مطالبی بفرمایید.

ج- فرزندان من از طفولیت در جلسات قرآن شرکت می‌کردند. ما خانوادگی، اهل روضه و جلسات مذهبی بودیم. از همان ابتدا بچه‌ها را همراه خود به هیأت می‌بردیم و در مجالس روضه، مخصوصاً روضه‌ی علما شرکت می‌کردیم، این عادت‌ی شده بود برای آنها که در این مجالس شرکت کنند. یک ویژگی که بیشتر در آقا مهدی وضوح داشت علاقه‌مندی و عشق به ائمه‌ی اطهار بود او همیشه نام مبارک ائمه را با احترام و ذکر القاب زیادی به کار می‌برد. مخصوصاً نام بی بی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها که بر زبانش جاری می‌شد، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و...

این اواخر دیده بودم، در سخنرانیهایش و حتی در مراسم دعای ندبه و دعای کمیل، برای ائمه روضه می‌خواند، مسلماً هر چه هم بود و شد و هر افتخاری هم که بدست آورد از همین مجالس و هیأت‌ها و از ائمه‌ی اطهار بود. مهدی در این مجالس و هیأت‌ها ساخته شده و به اوج عرفان رسیده بود. من افتخار می‌کنم که این دو فرزندم در ایامی به بلوغ رسیدند که انقلاب عظیمی به رهبری امام (ره) در ایران به وجود آمد و آنها مانند یک مسلمان واقعی که باید پیرو ولی فقیه زمانش باشد، از امام خودشان پیروی کردند.

آرزو و خواسته‌شان این بود در زمان غیبت امام زمان، که ولی فقیه، جانشین حق ایشان می‌باشد، همواره از ولی فقیه زمانشان پیروی کنند تا با این کار پا جای ائمه‌ی اطهار بگذارند.

خیمه: - این دو بزرگوار در یک روز به شهادت رسیدند؟

ج-بله **خیمه:** شنیده‌ایم که آقا مهدی هنگام شهادت، با صورت به زمین خورده است و... برداشت شما از این حادثه چیست؟

ج- والله، من احساس خاصی روی این موضوع دارم و وقتی به آن فکر می‌کنم بسیار رنجم می‌دهد و منقلب می‌کند. در روضه‌ها و هیأت

عزاداری‌ها شنیده‌ایم که حضرت قمر بنی هاشم، وقتی تیر به بازوی ایشان اصابت می‌کند، چون دست نداشته با سر به زمین برخورد می‌کند، ولی مهدی دستهایش سالم بوده، اما نمی‌دانم چرا به زمین می‌خورد - آن هم به شدتی که سنگ ریزه‌ها در صورتش فرو می‌رود - اما دستهایش حائلش نمی‌شود، علتش را خداوند می‌داند.

● **خیمه:** مهمترین ویژگی آقا مهدی در دوران نوجوانی چه بود که تا آخر عمرشان هم در اعمالشان باقی مانده بود؟

ج - نماز اول وقت!

هم رزمهای آقا مهدی تعریف می‌کنند که حتی درباران در مسیر راهها نماز اول وقتش را ترک نمی‌کرد بیشتر اوقات هم با وضو بود.

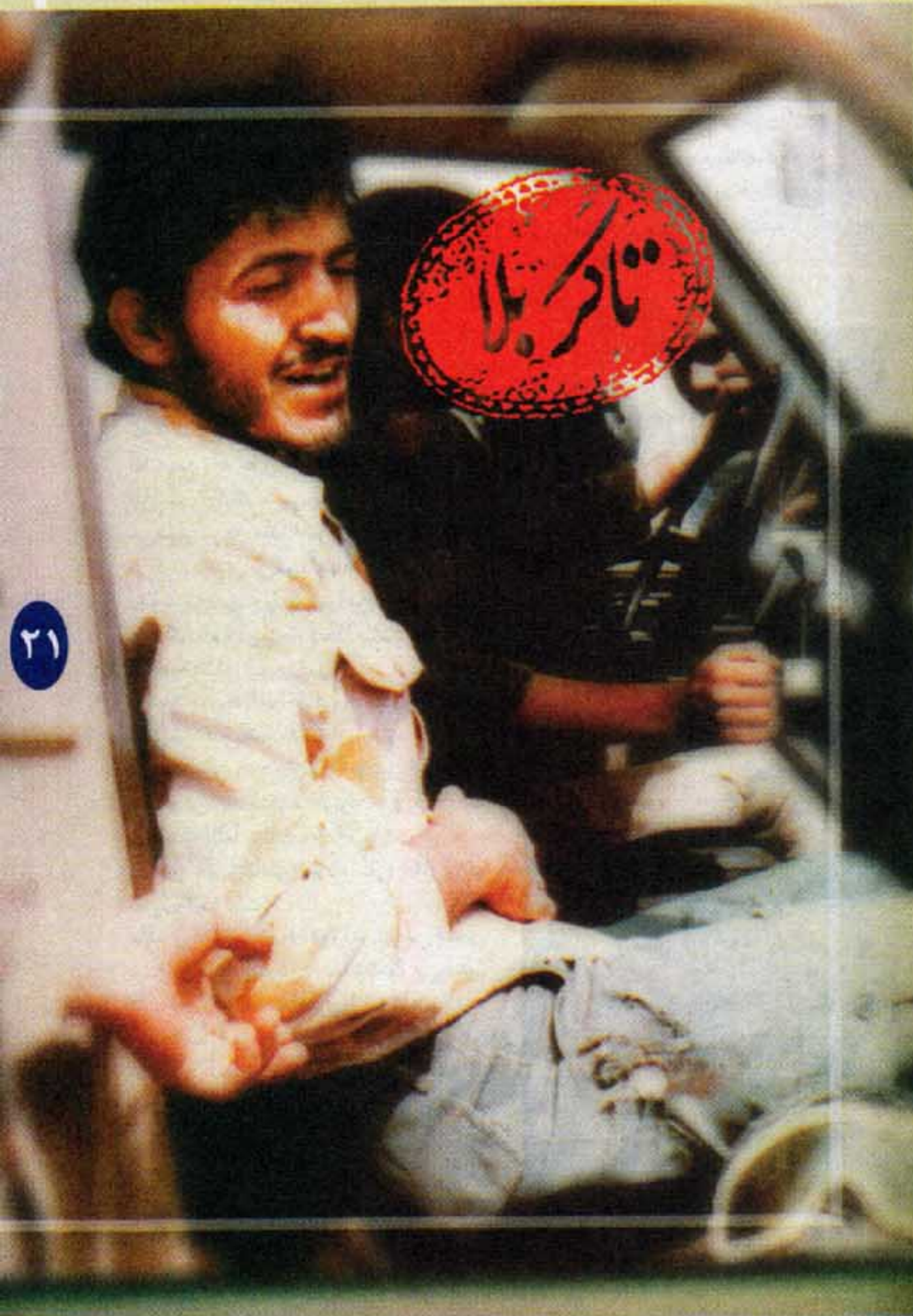
علاوه بر اینکه به نماز اول وقت، مقید بود، خیلی هم علاقه‌مند بود که با جماعت، نمازش را بخواند. به نوافل هم بسیار اهمیت می‌داد. نماز شب آقا مهدی که دیگر زبانزد عام و خاص بود! کم اتفاق می‌افتاد که آقا مهدی در منزل نماز بخواند، اما چند باری که او را در منزل در حال نماز دیدم با خشوع و حالت خاصی نماز می‌خواند... و هنوز هم که به یادم می‌آید، پیش خدای خودم شرمند می‌شوم که اگر این نماز است، پس من چه می‌خوانم و نماز من چیست و اگر این بنده توست پس من کیستم؟ من مطمئن هستم همان نمازهای اول وقت او ارزش و مقام خاصی داشته که او را در بالای کعبه دیده‌اند...

● **حاج آقا!** در اول انقلاب، شهید مهدی ۱۹ ساله بوده و شهید مجید ۱۳ ساله؛ یعنی در اوج جوانی و نوجوانی. شرایط انقلاب هم، شرایط خاص خودش را داشته. الان جوان ۱۹ ساله و نوجوان ۱۳ ساله، چه حجتی بین خود و خدای خودش دارد اگر که مثل آن بزرگواران نباشد. آیا شرایط عوض شده؛ اینکه می‌گویند شرایط عوض شده و ما نمی‌توانیم مثل اول انقلاب، روحیات انقلابی و روحیه‌ی تعصب دینی داشته باشیم، به نظر شما مشکل از کجاست؟

- من فکر می‌کنم این حرف برعکس است! اینها زمانی رشد کردند که فساد در ایران زیاد بود، در ایران، سینماها فیلم‌های مفتضحی نمایش می‌دادند، در کوچه و خیابان، حالت زنها و مردها جوری بود که نمی‌شد امر به معروف و نهی از منکر انجام داد و رژیم طاغوت سعی می‌کرد روز به روز بی‌عفتی و بی‌حجابی و بی‌دینی را رواج بدهد. حالا کدام جوانی است که

بگویند این زمان با آن زمان فرق ندارد؛ مسلماً فرق دارد! الان یک محیط الهی در این کشور حاکم است درست است که هنوز مردم، مسلمان

کسی که بخواهد تربیت بشود، الان محیط، آماده است. بی‌عفتی و هرزگی در مدارس رونق ندارد - من پیشاهنگها را یادم هست بالباسهای



و شیعه‌ی واقعی نشده‌اند، اما باید دلیل آن را تحقیق و جستجو کرد. استکبار جهانی سعی و همتش این است که نگذارد بچه‌های ما مسلمان و شیعه‌ی واقعی باشند با این وجود، هر

مبتذل و پوشش نامناسب در مدارس بودند - الان این چیزها نیست بنابراین جوانهای ما خیلی بهتر از آقا مهدی‌ها می‌توانند تربیت بشوند، رشد کنند و علاقه‌مند به مکتب اسلام

باشند.

● **خیمه - آقا مهدی در ماه مبارک رمضان، چه برنامه‌ای داشت و چه کارهایی می‌کرد؟**

ج - او قبل از این که به تکلیف برسد، روزه‌ی کامل می‌گرفت؛ حتی در زمان کودکی به انجام فرایض، علاقه‌مند بود. مجید هم پنج - شش ساله بود که دلش می‌خواست، روزه بگیرد. آقا مهدی در وصیت‌نامه‌ی خودش نوشته بود: تعداد ۹۰ روزه بدهکارم ولی نماز بدهکار نیستیم؛ اما اگر شد، یکسال برایم نماز بخوانید. هفتمین روز شهادت او که فرا رسید تمام نیروهای لشکرش یک روز، بجای ۹۰ روز، روزه‌های قضای آقا مهدی، روزه گرفتند.

● **شنیده‌ایم که اگر دو نوع غذا سر سفره بود، آقا مهدی غذا را میل نمی‌کرد؛ در این مورد مقداری توضیح بفرمایید.**

ج - یکدفعه برای مأموریت به شهر برگشته بود. حاج خانم، غذای مورد علاقه‌ی مهدی را تهیه کرده بود. در کنار آن غذا، یک کاسه آبگوشت را که از شب گذشته مانده بود هم سر سفره آورد. آقا مهدی به جای خوردن غذای مورد علاقه، نان در آبگوشت می‌زند و مشغول خوردن می‌شود. هرچه مادر اصرار به خوردن آن غذا می‌کند، مهدی می‌گوید خواهش می‌کنم باعث نشوید من عهدهم را بشکنم! من با خدای خودم عهد کرده‌ام که یک نوع غذا بیشتر نخورم و از مولای متقیان پیروی کنم.

● **در مورد خصوصیات اخلاقی آقا مهدی، نحوه‌ی عبادتش صحبت کنید.**

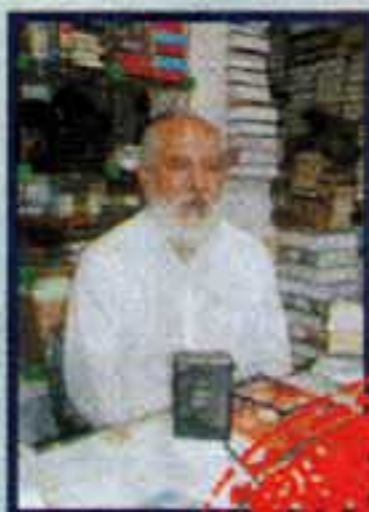
مهدی در این راه هم از امیر المؤمنین الگو گرفته بود. وقتی به سجده می‌رفت یا قنوت که می‌گرفت واقعاً مجذوب خدا می‌شد.

یکی از هم‌زمانش به نام علی حاجی زاده تعریف کرده است:

جاده‌ی اندیمشک به اهواز، در تیررس دشمن بود؛ ما از جاده‌ی شوش به سمت اهواز می‌رفتیم. اذان ظهر که شد، ماشین را کنار زد و گفت: بچه‌ها نماز! ما گفتیم: چند کیلومتر پایین‌تر، رستورانی هست که صاحبش آشناست هم در آنجا ناهار بخوریم و هم نماز بخوانیم چون مسافت کم بود، آقا مهدی قبول کرد؛ وقتی رسیدیم آقا مهدی گفت: همه میهمان من! هر چی خواستید سفارش بدهید! رفت پیش کافه چی چیزی گفت و بعد رفت و مشغول نماز شد. همه به آقا مهدی اقتدا کردیم بعد، آقا مهدی مشغول تعقیبات شد. سرمیز غذا بودیم که دیدیم یکدفعه صدای گریه‌ی دلخراش آقا مهدی می‌آید؛ همه متعجب و نگران شدیم. بعضی از مشتری‌های کافه رانندگان کامیون بودند، همه از جا بلند شدند که چی شده؟ ماریا عقرب کسی را گزیده که اینطوری گریه می‌کند؟! ما خودمان می‌دانستیم که آقا مهدی

یادش رفته اینجا کجاست و در نماز، مجذوب خدا شده حواسش در نماز به خدا بود، می‌فهمید که کجاست و باید به خدا چه بگوید؛ این گونه از مولای متقیان پیروی می‌کرد.

حضرت آیت الله دیباجی هم که در زمان جنگ، ستاد کمک‌رسانی برای رزمندگان داشتند، برای ما تعریف کردند که در مسافرتی که به جنوب داشتیم، در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب، سراغ آقا مهدی را گرفتیم پس از مدتی یک موتور سوار آمد، گفتند آقا مهدی آمده، دیده بوسی کردیم و مشغول صحبت شدیم دیدم خیلی خسته است خودم بهانه کردم که از صبح تا حال در راه هستیم، باید فردا زودتر برگردم و باید استراحت کنم. شام مختصری خوردیم و همانجا خوابیدیم. من یکدفعه بیدار شدم،



تا در زیر نور ماه بیستم ساعت چند است ناگهان متوجه شدم، صدای ناله‌ی سوزناکی می‌آید بیرون آمدم، دیدم باران می‌آید و این صدا از پشت چادر است. دیدم آقا مهدی دست به قنوت گرفته و دارد راز و نیاز می‌کند و اشک می‌ریزد؛ با وجود تمام خستگی‌هایی که داشته.

● **خیمه: به هیأتی‌ها چه توصیه‌ای دارید؟ چگونه می‌توانند شهیدان مهدی و مجید را الگوی**

خودشان قرار بدهند؟

ج - مسأله‌ی مهمی که برای بعضی بچه‌های هیأتی مطرح است این که بعضی هیأتی‌ها تا پاسی از شب و نیمه شب ادامه دارند و جوان هم احتیاج به خواب کافی دارد و اکثراً هم نماز صبح، اول وقت خوانده نمی‌شود یا دم طلوع آفتاب، یا خدای نکرده نمازهایشان قضا می‌شود.

به بچه‌های هیأتی و بچه‌های شیعه پیرو ائمه یک هشدار می‌دهم جوانان عزیز! هیأتی‌های محترم! شما ببینید در تمام حالات، ائمه‌ی ما کدام یک از آنها صبح به نماز جماعت نمی‌رفتند؟! چرا ما ادعا می‌کنیم شیعه هستیم و در حالی که صبحها، مساجد خالی است؟! آنهایی که از نظر اعتقادی مورد قبول ما نیستند، همت خاصی در برپایی نماز جماعت دارند. صبح‌ها در خیلی کشورهای اسلامی هنگام رفتن مردم به نماز جماعت، خیابان‌ها مملو از جمعیت است.

ما که باید پیرو ائمه باشیم و شیعه یعنی کسی که پایش را جای پای ائمه می‌گذارد چرا ما اینگونه نیستیم؟! متأسفانه صبح که هیچ! مغرب هم برخی کاسب‌ها در مغازه می‌مانند و افراد در خیابانها تردد می‌کنند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند. مساجد آن گونه که شایسته‌ی یک کشور وابسته به امام زمان هست، نیست.

یک خاطره از یک شهید نقل کنم:

شهید رجائی - که خداوند به درجاتش بیافزاید - می‌فرمود: چطور وقتی که تلفن زنگ می‌زند، شما مضطربید که زود بروید و جواب دهید تا آقای که پشت خط هست، زیاد معطل نشود، حتی اگر در نماز هستید، نماز را سریع می‌خوانید تا بیا بیاید جواب تلفن را بدهید؛ اذان که می‌گویند، خداوند پشت خط است و وظیفه‌ی ما این است که لبیک بگوییم.

بنابراین به بچه‌های هیأتی می‌گویم به نماز جماعت توجه کنید که کلید همه‌ی خوشبختی‌هاست - چه دنیایی و چه آخرتی - و اولین ایستگاهی که در آخرت از ما سؤال می‌شود، ایستگاه نماز است. ان شاء الله سرفراز و موفق از این ایستگاه عبور کنیم.

● **فکر می‌کنید اگر آقا مهدی امروز زنده بود، به چه کاری مشغول بود؟ و در کدام از سنگرهای انقلاب و نظام، انجام وظیفه می‌کرد؟** ج - همان طوری که عرض کردم، او ولی فقیه زمان خودش را جانشین بر حق امام زمان - علیه السلام - می‌دانست و اگر الان زنده بود، مطیع فرمان ولی فقیه بود و در خدمت نظام و انقلاب و اسلام بود.

● **ازین که وقتتان را در اختیار نشریه‌ی خیمه و خوانندگان آن گذاشتید، از شما متشکریم.**



منتظر بمانید...

توجه به «گریاندن مستمع» و یا با لطایف الحیثیة مختلف، از جمله چهل - پنجاه دقیقه شور زدن، حد اقل خسارتی که به دستگاه توسل به اهل بیت کرام (ع) وارد می‌کند، وارد شدن مستمع و مداح در عالم بی خبری و غفلت نسبت به فضایل اهل بیت (ع) است. گناه این کوتاهی و قصور، هم بر عهده ی مداح است، هم مستمع و هم شاعر که هنر خود را - به جای آنکه در خدمت اهل بیت و نشر فضایل آنان قرار دهد - در خدمت مداح محترم و خواسته‌ها و رفع نیازهای کاذب او و مستمعان جوانش قرار داده و می‌دهد...

جست و جو در میان آثار برخی از پیشینیان و مقایسه ی شعر ایشان با شعرهای امروزی - که جداً حالت یک بار مصرف پیدا کرده‌اند - پرده از رازی بزرگ و حقیقی شگرف بر می‌دارد. ایشان - با وجود برخی ضعف‌ها مثل کلی‌گویی در اشعارشان - برآستی از سر معرفت شعر می‌گفته‌اند و مخاطب شعرشان ابتدا خود اهل بیت بوده است و سپس دیگر مشتاقان.

از دیگر نکات مهم و مثال زدنی - که توجه به آن می‌تواند نوعی راهیابی به الگوهای برتر تلقی شود - باز آفرینی فضایل و سیره‌های عملی اهل بیت در آثار ادبی و نیز تأکید بر آن است. این شیوه ی کار، در آثار شعرای دیروز و امروز اگر چه از لحاظ کمی و وضوح چندانی ندارد اما از لحاظ کیفی و تأثیر بخشی، در حد اعلائی بوده و هست. نمونه ی بارز آن، شعر جاودان زنده یاد «شهریار» است: همان «علی ای همای رحمت» معروف که زبانزد عام و خاص شده است. برآستی سز زیبایی، مقبولیت و زبانزد شدن این شعر، جز بهره مندی آن از ارزشهای یادشده است. یعنی توجه به فضایل و بازتاب سیره ی عملی اهل بیت در شعر!

بزرگوار

۳۳



جوشش چشمه ی فیض ازلی
فجر تا سینه ی آفاق شکافت
چشم بیدار علی خفته نیافت
روزه داری که به مهر اسحار
بشکنند نان جوین افطار
ناشناسی که به تاریکی شب
می‌برد شام یتیمان عرب
پادشاهی که به شب برقع پوش
می‌کشد بار گدایان بردوش
تا نشد پردگی آن سز جلی
نشد افشا که علی بود علی

بروای گدای مسکین در خانه ی علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدارا
به جز علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا
چو به دوست عهد بندد به میان پا کبازان
چو علی که می‌تواند که به سر برد وفا را؟
و این مثنوی که در نوع بی نظیر است:
علی آن شیر خدا شاه عرب
الفتی داشته با این دل شب
شب شنفته ست مناجات علی

و این شعر آقای غفورزاده (شفق) که در حقیقت در ادامه ی همین سنت پسندیده، سروده شده:

امید است که شاعران آئینی با دقت در این الگوی ناب - که مطرح گردید - گام بزرگی در ارتقای جنبه‌های سرفتی جمیع علاقه‌مندان و ارادتمندان به اهل بیت بردارند. و با این کاربرنامه ی مداحی نغمه پردازان و مدیحه خوانان اهل بیت را عمق بخشند! ان شاء الله

اگر چه دست کریمش پناه مردم بود
و هیچ روز نشد شب، که بار عام نداشت
چشیده بود علی طعم فقر را همه عمر
به غیر نان و نمک، سفره‌اش طعام نداشت
اگر چه بود زره بر تن علی بی پشت
اگر چه تیغه ی شمشیر او نیام نداشت،

علی، که بی گل رویش جهان قوام نداشت
بدون پر تو او، روشنی دوام نداشت
قسم به عشق و محبت! پس از رسول خدا
وجود هیچ کس این قدر، فیض عام نداشت
اگر به حرمت این خانه زاد کعبه نبود
سحاب رحمت حق بارش مدام نداشت



یاس کبود / دروای حضرت سدیقه طاهره، فاطمه زهرا
خلوت سحر / آداب و نکات آموزشی مناجات و توسل
طین عشق / ذکر مصائب سیدالشهدا و باران باوفایش

بانک تجارت / شعبه صفایه قم / کد ۱۵۳۱۰
شماره حساب ۷۱۱۵۴
به نام انتشارات شفق



انتشارات شفق
قم / خیابان شهدا،
تلفن ۷۷۴۱۰۲۸
دورنگار ۷۷۴۴۸۳۶



در محوطه‌ی باز تناتر شهر انجام شد تعزیه؛ آغاز گر دوازدهمین جشنواره‌ی نمایش‌های سنتی - آیینی دوازدهمین جشنواره‌ی نمایش‌های سنتی - آیینی با اجرای «تعزیه» در فضای باز محوطه تناتر شهر آغاز شد. بنا به گزارش رسیده، افتتاحیه‌ی جشنواره‌ی امسال، بدون هیچ‌گونه مراسم رسمی و در یک فضای صمیمی، در میان تماشاگران علاقه‌مند به نمایش‌های سنتی تعزیه و با حضور صاحب نظران این عرصه برگزار شد. درکنار اجرای تعزیه در محوطه‌ی مجموعه‌ی تناتر شهر، داوران این بخش (لاله متقیان، داوود قنجعلی بیگی و علاءالدین رحیمی) به داوری مشغول بودند.



اعتقاد قلبی به آرمان مهدویت، عمل حفظ و سلامت اخلاقی و معنوی است معاون سازمان تبلیغات اسلامی، با تأکید بر ضرورت توجه ویژه به فرهنگ انتظار و گسترش آن، یادآور شد برگزاری مراسم ویژه ایام ولادت امام زمان (عج)، نقشی اساسی را در این زمینه ایفا می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین محمّد حسین موسی پور، معاون سازمان تبلیغات اسلامی، با اشاره به ظلم و بی عدالتی حاکم بر جهان و ایمان به مهدویت - که ترسیم گر چشم اندازی روشن و آینده‌ای نوید بخش است، اظهار داشت: اعتقاد به منجی و مصلح به عنوان حقیقتی سترگ، باور مشترک همه‌ی ادیان الهی، فِرَق و مذاهب اسلامی است.

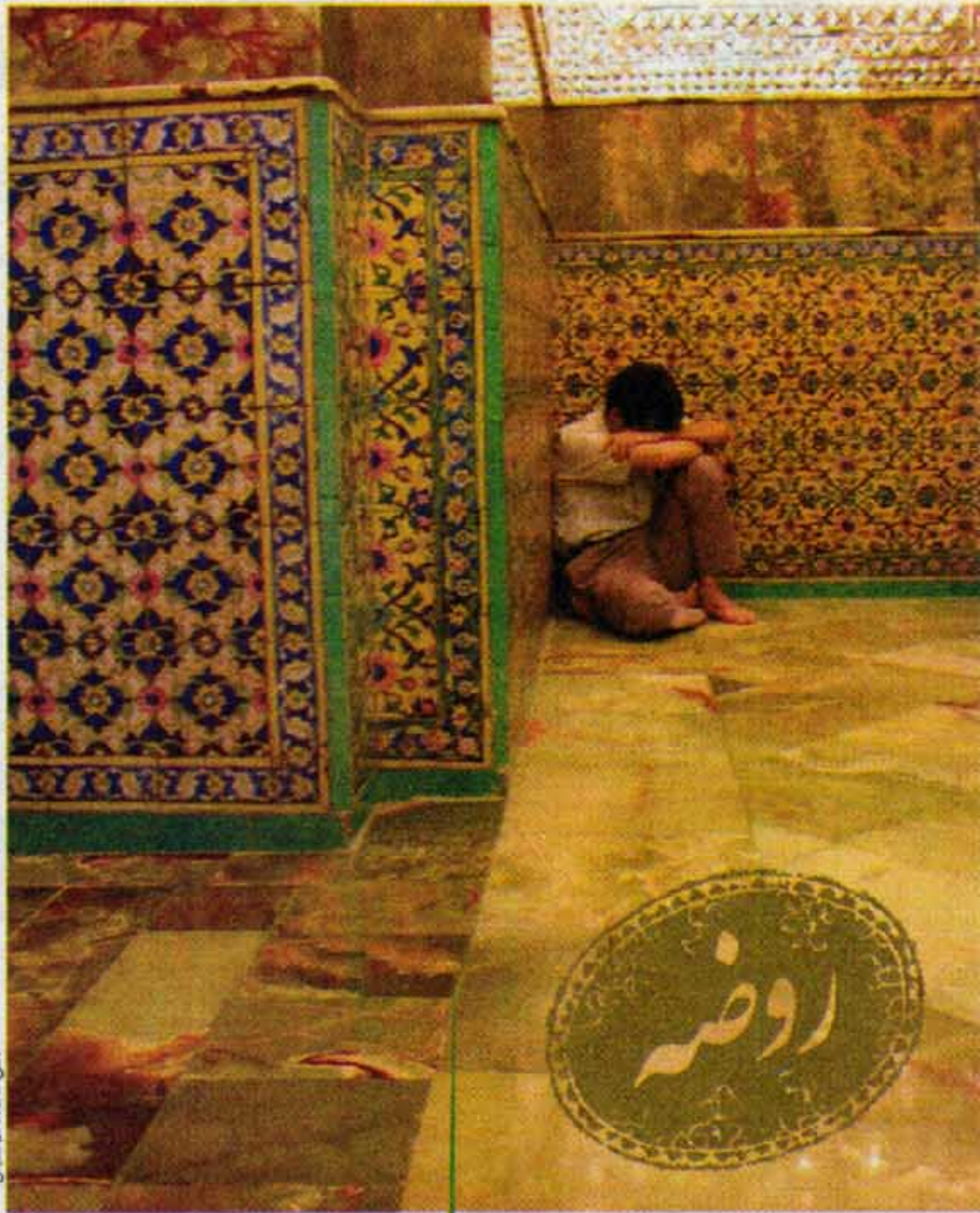
وی افزود: بی تردید، اعتقاد قلبی به آرمان مهدویت، گسترش و تلاش در جهت تقویت این فرهنگ، موجب رشد و شکوفایی هرچه بیشتر جامعه اسلامی و عامل حفظ و سلامت اخلاقی و معنوی است.

معاون سازمان تبلیغات اسلامی تأکید کرد: بینش مهدویت و ایده‌ی ولایت مداری، مترقی‌ترین نظریه‌ی سیاسی-حکومتی و منشأ بسیاری از جنبشهای اصلاح طلبانه و رمز پیروزی استقرار و استمرار نظام اسلامی است. همگرایی اسلامی، تنها راه حل مشکلات جهان اسلام است

ای سفره‌ی نان و خرما
مثل یتیمان گشته تنها
علی، علی، علی، علی غریب است!
خون علی زند ندا - که کشته‌ی عدالت است

خون. یه وقتم خم شد، بدن علی شو تو آغوش گرفت:

«ولدی! علی! علی! علی! الدنیا بعدک العقی...»



به رستگاری اش قسم - که عشق او شهادت است
سلام ما به صبح کوفه
که زد زخون او شکوفه
علی، علی، علی، علی غریب است!
عمری به مظلومیتش - باید بگرید روزگار
دیگر ندارد چون علی - این گردش لیل و نهار
آن رهبر تنها و مظلوم
قدرش شهادت کرده معلوم
علی، علی، علی، علی غریب است!

● با تشکر از شاعر آل الله، جعفر رسول‌زاده (اشفته) که توجه‌ی ویژه‌ی صفحه‌ی «روضه» این شماره را سرودند.

۱. مظهرهایی که داخل پرانتز می‌آید، در حقیقت مضمون‌هایی است که در لایه‌ی لای شعر و برای القای بهتر آن، باید استفاده شود.

۲. شرح نهج البلاغه - ج ۹ - ص ۲۰۵

۳. از سازگار ۴. عین اخبار الرضا - ج یک - ص ۲۶۷
۵. از حافظ ۶. از سازگار

● توحه‌ی پایانی

«عشق او شهادت است»

آئینه‌ی خدا شکست - جبین مرتضی شکست
از تیغ اشقی الاشقیاء - بال مرغ خدا شکست
خون گریه کن ای چشم محراب
به دیده‌ای که مانده بی خواب
علی، علی، علی غریب است!
افطاری اش نان و نمک - سحری اش تیغ ستم
مرغایان، وحشت زده - حلقه‌ی در، بی تاب غم
زینب، پریشان نگاهش
عالم، سیاه از دود آهش
علی، علی، علی غریب است!

ای شمع‌ها پروانه‌ها - گل‌های سرخ همدلی
دیگر نمی‌آید بهار - دیگر نمی‌آید علی



شوق وصال

مرثیه‌ی شهادت حضرت علی (ع)
سید مهدی حسینی

● اشاره:

با اتکا به عنایت الهی و توجهات اهل بیت (ع)، از این شماره با صفحه‌ای به نام «روضه»، عشق و شیفتگی خود به اهل بیت رادر قالب «روضه» و «توحه‌ی پایانی» زمزمه خواهیم داشت. پیش از مطالعه‌ی «روضه» این شماره، مطالعه‌ی موارد ذیل، الزامی به نظر می‌رسد:

۱- هر یک از روضه‌هایی که ارائه می‌شود، از دو حال خارج نیست یا بطور کلی روضه‌ای تازه و نوساخته است و یا این که بر حسب روضه‌های ارائه شده توسط مذاحان، بازسازی، اصلاح و یا جرح و تعدیل شده است؛ تا شائبه‌ها و ضعف‌های فنی یا محتوایی آن روضه‌ها - غیر مستقیم - تذکر داده و رفع شود.

۲- روضه‌هایی که ارائه می‌شود - معمولاً - بر حسب ماجراهای تاریخی است که از یک سو نا شناخته مانده و غبار بی توجهی و غفلت بر آنها نشسته؛ و از سوی دیگر در کنار بار حسی و مرثیه‌ای، سرشار از مضامین حماسی و معرفتی می‌باشد.

۳- از آنجا که سیر کلی جلسات مذاحی به سمت سینه زنی و شور زدن می‌باشد و این حرکت، نشان‌گر خلأ محتوایی برخی مذاحان در ارائه‌ی مضمون ناب یا روضه‌های معرفتی است، برخورد واجب دانستیم که در این امر، گامی هر چند کوتاه و کم برداریم تا لااقل حجتی باشد برای کسانی که در ارائه‌ی روضه‌ی تازه و صحیح، تابه حال، پنهان تراشی داشته‌اند.

۴- مضامین و اشعاری که در لابه‌لای روضه‌ها استفاده می‌شود، بیشتر جنبه‌ی سلیقه‌ای دارد و مذاحان خوش سلیقه و کوشا که ذهن پویایی دارند، می‌توانند از مضامین بهتر یا اشعار جالب‌تری برای بهتر شدن اثر هنر شان استفاده کنند.

۵- از آنجا که «روضه» با موضوع خاص و بر محور عناصری مشخص، تهیه و آماده می‌شود، تأکید ما بر آن است که عزیزان مذاح، بر روضه هیچ نکته یا ماجرای که روضه را از جریان اصلی آن منحرف کند، نیفزایند تا جنبه‌های فنی و عاطفی آن یکدست و اثر گذار، باقی بماند.

۶- شگردهای مختلفی در روضه سازی وجود دارد که در صورت استقبال مذاحان گرامی، در شماره‌های آینده، راهکارهای مختلف آن را به مرور، در قالب مقاله‌ی آموزشی، ارائه خواهیم نمود.

۷- حتی‌الامکان بر پایه‌ی اصل «مضمون سازی» - که مهم‌ترین و برجسته‌ترین اصل محتوایی در مذاحی است - از اشعار «حافظ» در روضه‌ها استفاده خواهیم نمود، امیدواریم آن دسته از مذاحان گرامی که با شعرهای ساده و سطحی خو گرفته‌اند، کمی به خود آمده، در صدد بالا بردن سطح محتوایی مضامین اشعار انتخابی در مذاحی‌شان باشند. مسلماً استفاده از شعر حافظ در مذاحی، راهکاری بسیار مفید و تجربه‌ای ماندگار و موفق در نیل به هدف یاد شده خواهد بود.

دوش وقت سحر از غصه، نجاتم دادند
وندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی!
آن شب قدر، که این تازه براتم دادند.

بعد از این روی من و آینه و وصف جمال...
(روی من، روی خونی من با اون فرق
شکافته...)

بعد از این روی من و آینه‌ی وصف جمال
که در آنجا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند

(معنی «فزت و ربّ الکعبه» چی می‌تونه غیر از
این باشه؟! «رستگار شدم! قسم به خدای کعبه!»
دارم جلوه‌های ذات رو می‌بینم...!)

من اگر کامروا گشتم و خوشدل، چه عجب
(اگه بالاخره به وصال رسیدم)

من اگر کامروا گشتم و خوشدل، چه عجب
مستحق بودم و...

مستحق بودم؛ صبوری کردم؛ طعنه‌ها رو تحمل
کردم؛ بی‌اعتنایی‌ها رو به جون خریدم؛ خونه
نشینی‌ها رو پذیرفتم...)

...مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند!
ها تف آن روز به من مژده‌ی این دولت داد

که بدان جور و جفا، صبر و ثباتم دادند
(دولت علی، آرزوی علی، همیشه شهادت بود،
فدا شدن به راه دوست بود.)

ابو طالب، پدر علی. تو اون روزایی که کفار در
صدد قتل پیغمبر بودن، هر شب علی رو تو بستر
رسول می‌خوابوند:

«علی جان! تو فدایی پیغمبری! مبادا از مرگ
بترسی!»

یه شب علی از بابا پرسید: «یعنی من تو این
راه، کشته می‌شم؟! اشک، تو چشم‌های
ابوطالب حلقه زد: «بابا! صبور باش پسر!»

گذشت و گذشت. این سؤال رو بازم علی پرسید.
اما این بار از پیغمبر.

از جنگ احد برگشته بود؛ زخم‌های بسیاری
خورده بود. داغ حمزه، داغ مصعب رو دیده بود. با
حسرت به رسول الله گفت: «آقا! یا رسول الله!

پس من کی کشته می‌شم؟! داغ، تحمل رو
برده! خود شما می‌دونی چقدر به مرگ اشتیاق
دارم!»

«به مرگ بود ز کودک به شیر عاشق تر
که تیغ، دور سرش بود و التهاب نداشت
علی کسی است که از روز بدر تا شب قدر
به کام مرگ فرو رفت و اضطراب نداشت!»

یه وقت دید اشک تو چشمای پیغمبر حلقه
زد!^(۳)

- «آقا! مگه من حرف‌بندی زدم؟! من از دست شما
که خسته نشدم! همه‌ی زندگی من فدای
شما!»

- «نه! علی جان! گریه‌ی من به خاطر اون
لحظه‌ایه که دارم می‌بینم سر به سجده می‌داری
و شقی‌ترین مردم، ضربه‌ای به سرت
می‌زنه...!»^(۴)

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند!^(۵)

علی، پیغمبر رو در خواب دیده و در دل کرده: «یا
رسول الله! من از دست این مردم خسته شدم!
اینام تحمل منو دیگه ندارن!» پیغمبرم
دلداریش داده: «علی جان! مژده بهت بدم! فردا
شب، تو مهمان منی!»

علی، پیغمبر رو در خواب دیده و در دل کرده: «یا
رسول الله! من از دست این مردم خسته شدم!
اینام تحمل منو دیگه ندارن!» پیغمبرم
دلداریش داده: «علی جان! مژده بهت بدم! فردا
شب، تو مهمان منی!»

علی دل تو دلش نیست! هی می‌ره آسمون نگاه
می‌کنه. می‌گه امشب، همون شب که پیغمبر
مژده شو داده... حالا موعد وصال! اوّمده مسجد.
بقیه‌ی ما جرار و خودت می‌دونی:

«عاشق این است که از شوق وصال یارش
خصم را خواند و از خواب کند بیدارش
خبر از سرّ ضمیرش دهد و از کارش
تا به تأخیر نیفتد شرف دیدارش
زودتر از همه بشتاید و قامت نبرد
نشود قامت او، دست قیامت بندد!»^(۶)

اینجا علی از مردم شکایت کرد و گفت تحملم
تموم شده؛ کربلا هم این قصه تکرار شد...
رو به بابا ایستاد؛ بابا چهره‌ی پیغمبر و شجاعت
علی رو داره تو حرکاتش می‌بینه. «بابا! سنگینی
اسلحه، گرما و تشنگی، طاقتم رو گرفته!» امام
حسین می‌دونست مژده‌ی وصال دادن چقدر
شیرین و دلچسبه! گفت: «بابا! برو! الان از دست
جذّت سیراب می‌شی!»

این حرف، خون تازه‌ای تو رگهای علی جاری
کرد. یه وقتم صداس به گوش بابا رسید:
«بابا! من رفتم! از دست جدم سیراب شدم!»
یه لحظه ابی‌عبدالله دلش رفت کوفه؛ شب
نوزدهم رمضان؛ همون لحظه‌ای که صدای
باباش علی، طنین انداخت: «فزت و ربّ
الکعبه!»

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

دوید سمت میدان؛ بدن علی شو تو آغوش
گرفت؛ فرق شکافته شو نگاه کرد؛ یاد فرق
شکافته‌ی بابا افتاد و اون صورت آغشته به

باز من بجزیره ام را برهنه کن

باز هم بوی سحر می آید
بوی تا دوست سفر می آید
باز هم بوی خدا و ایمان
بوی تسبیح و دعا و قرآن
عشق انگار که در می کوید
در هر خانه، سحر می کوید
میکنده، یکسره لبریز خداست
باز هم بزم «ابو حمزه» بیاست
باز باغ ملکوت گل کرد
ناله در شام سکوت گل کرد
یادم آمد که شبی خوب شدم
عازم خانه‌ی محبوب شدم
توبه مهربان شب و روزم بود
اشک هم شمع شب افروزم بود
آه! آن شوق و صفا زود گذشت
حال خوش نیز اگر بود گذشت
چه کنم؟ نفس تلاشی دارد
خلوتم ریخت و پاشی دارد
امشب ای اشک، مرا خالی کن!
خالی از غربت هر سالی کن
پر بده شب پرهام راتانور
باز کن پنجره‌ام را به حضور
امشب از جذبه‌ی او ماتم کن
غرق تسبیح و مناجاتم کن
باز منصورم و از دار بگو
امشب ای دل! فقط از یار بگو



تقدیر علی

مشتق شده ماه از جبین، در شب قدر
خورشید به خون نشسته بین در شب قدر
زخم است به سر گرفته جای قرآن
تقدیر علی است اینچنین در شب قدر!

مژده‌ی میلاد (۱)

سرشار، شمیم اهل بیت آمده است
شادی به حریم اهل بیت آمده است
جوشان شده است چشمه‌ی فیض خدای
میلاد کریم اهل بیت آمده است

(۲)

گویند که گردمه، زمین می‌گردد
دور فلک و عرش برین می‌گردد
خورشید جمال مجتبی را دیده است
حیران شده است و اینچنین می‌گردد

(۳)

امروز زمین، عرش برین می‌گردد
چون مطلع آفتاب دین می‌گردد
دیروز زمین، دور فلک می‌گردید
امروز فلک، دور زمین می‌گردد

نماز و علی

روز صفین از آن شگفت نبرد
راوی داستان روایت کرد
گفت: بودیم در سپاه امام
تیغ ما بود و مرگ لشکر شام
گردش ذوالفقار مرد افکن
عرصه را تنگ کرد بر دشمن
عرصه پر شد ز ذوالفقار علی
مرگ عاجز به کارزار علی
در تکاپوی بی‌قراری جنگ
گاهگاهی علی نموده درنگ
روی خود سوی آسمان می‌کرد
قرص خورشید را نشان می‌کرد
گفتم ای روح غیرت و مردی!
در فلک از پی چه می‌گردی؟
تو فروغ جمال ایمانی!
روح آینه‌ها! از چه حیرانی؟
گفت: وقت وصال نزدیک است
فرصت شور و حال نزدیک است
بسته‌ام دل به شوق راز و نیاز
می‌کنم جستجوی وقت نماز
گفتم: ای مقتدای دینداری!
این فراغت، در این گرفتاری؟!
کرد در پاسخ امام، نگاه
لب جانبخش خود گشود آن‌گاه،
که مرا یاد یار، جان و دل است
رشته‌ی من به دوست، متصل است!
ما برای نماز می‌جنگیم!
بهر آن سوز و ساز می‌جنگیم
تا نپویند راه کج مردم
تا طریق خدا نگرود گم
اصل ایمان، امام آگاهی است
بی‌ولایت، نماز گمراهی است
ای نماز از تو ابرو جسته
در زلال تو عشق روشسته
ای شهید عدالت و محراب!
ای سراپا شگفتی و اعجاب
ای شکوه نماز، تکبیرت!
طاق محراب نقش شمشیرت
می‌شکوفد صدای غربت تو
با آذان شب شهادت تو
ای وصال تو سجده‌ی خونین
هیچ کس عاشقی نکرد چنین



سوگند

به وصله وصله ی پیراهن تو
به قلب آب و تیغ آهن تو
به کفش پاره ی پای تو سوگند
همه «او» بود، در «من» گفتن تو!

© دکتر غلامرضا وحید - رشت

سپر نماز

گنجینه ی علم و راز پیغمبر بود
در عاطفه، همطراز پیغمبر بود
گاهی می شد فدایی اش در بستر
گاهی سپر نماز پیغمبر بود

© دکتر غلامرضا وحید - رشت

سحر بود و زمان دل صداردار

دل گفتم علی، گفتا: علی وار،
بیا آماده شو از بهر دیدار!
دلت را با خدایت آشنا کن
سپاس نعمت بی منتها کن
به راز نیمه شب یا صبحگاهی
بنوش از چشمه ی عشق الهی
به قریبش کن چراغانی دلت را
صفایی ده فضای محفلت را
لبانت را به تکبیر آشنا کن
خدا را همراهت در لحظه ها کن
علی را در نماز خود به یاد آر
ببین از عشق او هنگام دیدار
غریق بحر اوصاف خدا شد
دلش در بند وصل کبریا شد
سحر بود و زمان دیدن یار
سحر بود و زمان وصل دلدار
علی از بهر دیدارش وضو کرد
وصالش را به هر دم آرزو کرد
کسی در مسجد کوفه نهان بود
که با مولا یمان نامهربان بود
دوباره سجده با چشمان پر آب،
علی را در نیایش کرد بی تاب
بناگه برق شمشیری درخشید
علی در برق آن نور خدا دید
نمازش با شهادت در هم آمیخت
در آن مسجد به جای اشک، خون ریخت
به خونش سرخ شد سجاده ی عشق
دمادم نوش کرد از باده ی عشق
ز سوگش کعبه امشب بی قرار است
به چشمم گریه ها بی اختیار است
علی جان با فراق، تاب بردی
مرا در دست تنهایی سپردی
غم امشب گشته با دلها هماغوش
ز سوگت شیعه شد یکسر سیه پوش
ببار ای اشک خونین از دو دیده
که فصل ماتم عظمی رسیده
چرا، غم بی امان می گرید امشب
زمین و آسمان می گرید امشب
الا ای باغ گیتی باغبان کو؟
دلیم بیتاب گوید: مهربان کو...؟!

© دکتر غلامرضا وحید - رشت



غریبی، بی کسی

هزار و چارصد سال ابن ملجم
غریبی، بی کسی، اندوه و ماتم
اذان و کوفه و محراب و شمشیر
شکاف سر و تیغ ابن ملجم
حسین (ع) و کربلا، شمشیر و فریاد
و ظهر گرم عاشورا، محرم
غل و زنجیر و سیلی، تازیانه
و پهلوی شکسته، دشنه و سم
هزار و چارصد سال این حوالی
سپیداری به خاک افتاد هر دم
سر سرسبز ما و چارده قرن
به روی نیزه ها مانند پرچم

© دکتر غلامرضا وحید - رشت

نغمه پرداز مظلوم نخلستان

(۱)
مولاست غریب و قبر زهراست غریب
بی نغمه نای، دشت و صحراست غریب
بیت الغزل خون شهیدان این است
هر جا که عدالت است، آنجاست غریب

(۲)
خورشید، ز غیرت علی می سوزد
تزویر، ز صولت علی می سوزد
دستی که به تاروا برون می آید
از برق عدالت علی می سوزد

© دکتر غلامرضا وحید - رشت



روضه خواجه با

کراوات و ریش تراشیده

گفت و گو با همسر شهید اندرزگو

لطف فرمایید نکاتی درباره‌ی خانواده‌ی شهید اندرزگو فرمایید. مادر ایشان چه دفت‌هایی در امر تربیت‌شان داشته‌اند که توانسته‌اند یک چنین انسان بزرگی را تحویل اجتماع بدهند؟

«سید» قبلاً تعریف کرده بود که پدرش همیشه در منزلشان - که واقع در میدان غار تهران بود - مراسم روضه‌خوانی داشته‌اند. من فکر می‌کنم برگزاری این مجالس انس با اهل‌بیت، سبب جذب بچه‌ها و آشنایی‌شان با اهل‌بیت می‌شود. خود من هم در کودکی در چنین فضای بزرگ شدم در خانه‌ی پدر و مادرم، همیشه مجلس روضه‌خوانی ماهانه داشتیم. الآن نیز به صورت ماهانه، هم‌چنین دهه‌ی اول محرم در منزل ما برنامه روضه‌خوانی پیرا است. «سید» هم همیشه بر این عقیده بود که این توجه به مجالس اهل‌بیت باعث می‌شود که در خون بچه‌ها عشق به اهل‌بیت رشد کند. حتی آن کسانی هم که ظاهراً بعضی مسایل مذهبی را نمی‌خواهند بپذیرند و از شرکت در محافل مذهبی بظاهر دورند، آنها هم عشق به اهل‌بیت دارند، اما خانواده‌هایشان این زمینه را برای آنها فراهم نکرده‌اند. در همین شمیران در روز عاشورا حتی بچه‌هایی که بظاهر مذهبی نیستند و ظواهر آنچنانی دارند، دوست دارند شربت امام حسین (ع) را بنوشند و به آن عقیده دارند. این نشان می‌دهد که روح ارادت به اهل‌بیت در همه وجود دارد.

از خصوصیات و رفتار شهید اندرزگو، بویژه در منزل، با شما و فرزندان‌تان سخن بگویید.

به جای بیان مستقیم با عمل و کردار، ما را هدایت می‌کردند. به ما نشان می‌داد - به عنوان مثال - چگونه باید به اهل‌بیت علاقه داشته باشیم. «سید» خیلی به مادرش حضرت زهرا (س) علاقه داشت. همیشه موقع قسم خوردن، جده‌اش حضرت زهرا (س) را صدا می‌کرد؛ و هر گاه، کاری را می‌خواست انجام بدهد، از حضرت زهرا (س) استمداد می‌طلبید. ارتباط «سید» با اهل‌بیت بویژه حضرت زهرا (س) خیلی قوی بود. به یاد دارم در زمان رژیم شاه اتفاقی در زابل برای ما افتاد؛ سید به من دل‌داری می‌داد، گفت: اصلاً نگران نباش من همین الآن متوسل به مادرم حضرت زهرا (س) شده‌ام. ان شاء الله مشکل براحتی حل می‌شود؛ نگران نباشید! همین‌طور هم شد!

خانم اندرزگو ضمن تشکر از شما که دعوت ما را پذیرفتید؛ لطفاً در ابتدای بحث، قدری از خودتان بگویید...

بسم الله الرحمن الرحيم. من کبری سیل‌پور هستم؛ همسر شهید اندرزگو. مدت نه سال با ایشان زندگی کردم و چهار فرزند از ایشان به یادگار دارم. هر چهار فرزندم پسر هستند و اکنون همه‌ی آنها متأهل هستند.

اگر موافقت با نام «خانم اندرزگو» با شما صحبت کنیم. چون موضوع کار نشریه، مرتبط با فعالیت‌ها و آیین‌های هیأت‌های حسینی است، پیرامون ارتباط شهید اندرزگو - در حین فعالیت‌های سیاسی‌اش - با مسجد و منبر صحبت کنید.

از اوایل کودکی تا نوجوانی و جوانی، همیشه در هیأت و مسجد حضور می‌یافت و علاقه‌ی خاصی هم به اهل‌بیت داشت؛ خودش هم گهگاهی مذاحی می‌کرد. از وقتی که با هم ازدواج کردیم، دائم منبر می‌رفت و در حین منبر، مذاحی نیز داشت؛ اما خود من بجز دو یا سه بار بیشتر پای روضه‌ی او نبوده‌ام؛ اما خبر دارم که روضه‌های سوزناکی می‌خوانده، بخصوص درباره‌ی حضرت علی اکبر امام حسین (ع) روضه‌هایی می‌خوانده که من هنوز هم در هیچ جا مانند آن روضه را نشنیده‌ام.

زمانی بود که ما متواری بودیم، منزلی در مشهد گرفته بودیم که یک اتاق داشت. به خاطر دارم که صاحبخانه، مجلس روضه‌خوانی داشت و دو تا از مذاح‌های مجلس نیامده بودند؛ شهید اندرزگو گفت حالا که روضه خوان‌تان نیامده، خود من برای شما روضه می‌خوانم. در آن زمان به علت این که در حال فرار بودیم «سید» تغییر قیافه داده بود ریش‌هایش را از ته تراشیده بود و کراوات هم زده بود! در آن مجلس روضه با همان شکل و قیافه، شروع کرد به مذاحی و خانم صاحبخانه باور نمی‌کرد که آدمی با این وضع و حال، اینقدر خوب بتواند مذاحی کند. روضه‌ی آن روز روضه‌ی حضرت علی اکبر (ع) بود، همان‌طور که گفتم تا به حال آن نحوه روضه را نشنیده بودم. جالب این که خودش هم در حین روضه خواندن مثل باران بهاری اشک می‌ریخت.

نواری از آن روضه‌خوانی‌های ایشان باقی مانده؟ نه! همه‌ی نوارهای او را ساواک برده؛ چیزی باقی نمانده.



لطفاً جزئیات این جریان را بیان کنید.

از مرز افغانستان به زابل آمده و از زابل، عازم مشهد بودیم. «سید» از قبل به من گفته بود که تعداد زیادی سلاح باید به ایران انتقال بدهیم و چون سر مرز، امکان بازرسی خانم‌ها خیلی ضعیف است، بهتر است شما سلاح‌ها را حمل کنی. من با این که یک فرزند چهارماهه باردار بودم، تمام اسلحه‌ها و فشنگ‌ها را به کمر و پهلوهایم بستم. «سید» می‌گفت: بخاطر اهل‌بیت، به خاطر دینمان این کار را انجام می‌دهیم و ان‌شاءالله خداوند هم کمک می‌کند. در یک پاسگاه بین راه به اجبار ایستادیم؛ مسافران را به خاطر کشف موارد مخدر بازرسی می‌کردند. من ناگهان به فکر فرو رفتم که نکنند مرا بازرسی کنند. «سید» گفت: من همین الان به مادرم حضرت زهرا(س) متوسل شدم، مطمئن باش که با ما کاری ندارند! بعد از این صحبت، من با آرامش کامل از اتوبوس پیاده شدم احساس می‌کردم دارم خدا را می‌بینم. «سید» به مأمور پاسگاه گفت: من پزشکم و همسرم حالش خوب نیست و نیاز به استراحت دارد. با این تدبیر، مرا به قهوه‌خانه‌ای که در کنار پاسگاه بود، برد تا استراحت کنم. بعد از بازرسی اتوبوس، من به داخل اتوبوس برگشتم بدون این که بازرسی شوم. آب از آب هم تکان نخوردم! موقع حرکت اتوبوس، «سید» به دیوار پاسگاه اشاره کرد و گفت: ببین عکس مرا به عنوان مجرم فراری روی دیوار نصب کرده‌اند! البته روی دیوار با لباس روحانیت بود، اما سید در آن زمان کت و شلوار پوشیده و کراوات زده بود. بعد از حرکت ماشین، من نفس راحتی کشیدم. «سید» گفت: نگفتم مادرم حضرت زهرا(س) کمک می‌کند؟!

شهید اندرزگو تا چه حدی به روضه‌های زنانه نظر داشتند؟

در اکثر زمان زندگی مشترک ما، «سید»، فراری بود و اگر مردم مختلف و یا ناشناسی به خانه‌ی ما رفت و آمد می‌کردند، خانه‌ی ما لو می‌رفت؛ چون ما اسلحه داشتیم؛ اعلامیه‌ی امام و رساله و کتاب‌های سیاسی داشتیم؛ بنابراین هیچکس نباید از وضعیت ما اطلاعی می‌یافت به همین خاطر، حتی همسایه‌ی بغل دستی ما نمی‌دانست ما کی هستیم. با این حال، وقتی همسایه‌ها مجلس روضه خوانی می‌گرفتند، «سید» در ایوان منزل می‌نشستند و گریه می‌کردند و زمزمه می‌کردند که: خدایا ان‌شاءالله روزی بیاید که رژیم پهلوی سرنگون شده باشد و من آن روز را ببینم که می‌توانم در منزل خودم مراسم عزاداری برای اهل‌بیت برگزار کنم...

با این سؤال شما، خاطرهای هم در ذهنم تداعی شد؛ زمانی بود که «سید» در لبنان به سر می‌برد. دو ماهی بود که اصلاً از او هیچ اطلاعی نداشتیم! من، یک زن تنها با سه بچه‌ی خردسال در مشهد، تنهای تنها زندگی می‌کردم؛ بدون هیچ آشنایی، در

همان دوران سخت و طاقت‌فرسا یک‌روز هر سه فرزند من، سرخک گرفتند. زمستان بود و هوا هم بسیار سرد؛ من خانه را با کرسی بسختی گرم نگه می‌داشتم. وسایل گرمایش کم بود؛ ما هم امکاناتی نداشتیم. از ساعت سه بعد از ظهر شروع کردم بچه‌ها را، یک به یک، به دکتر بردن یکی از آنها را که می‌بردم، آن دو تای دیگر در خانه تنها بودند؛ چون کسی را نداشتیم بچه‌ها را پیش او بگذارم. بچه‌ها گریه می‌کردند تا من برگردم... تا اذان مغرب، درگیر بیماری بچه‌ها بودم. موقع برگشت، دم در مسجد محل، امام جماعت مسجد را دیدم و از ایشان خواستم که به منزل ما بیایند و روضه‌ی پنج تن بخوانند تا ان‌شاءالله فرجی حاصل شود و بیماری بچه‌ها سبک شود. هنگام روضه‌ی حاج آقا- به خاطر دارم مرثیه‌ی امام حسن مجتبی(ع) بود- ناگهان تلفن زنگ زد؛ تلفنی که دو ماه بود که هیچ صدایی از آن در نیامده بود! پشت خط، «سید» بود. به او گفتم بچه‌ها سرخک گرفته‌اند و همین الان از مطب دکتر آمده‌ام و از حاج آقای اسلامی خواسته‌ام که برای شفای بچه‌ها روضه‌ی پنج تن بخوانند و الان اواسط روضه است که تماس گرفتی... «سید» گفت که همین الان «آقا» به من گفتند که بیایم و با شما تماس بگیرم. الان کنار قبر حضرت علی(ع) می‌روم و شما و بچه‌ها را دعا می‌کنم. آنجا بود که فهمیدم بالاخره اگر توسل به ائمه‌ی اطهار پیدا بکنیم، آنها ما را رها نمی‌کنند.

رفتار شهید اندرزگو با شما و بچه‌ها چگونه بود؟

به بچه‌ها خیلی علاقه داشت. من در رفتار با بچه‌ها، هیچ‌گاه از او خشونت ندیدم. هیچ وقت ندیدم عصبانی بشود و سر بچه‌ها داد بزند. اوقات فراغت، بچه‌ها را روی کولش می‌گذاشت و با آنها بازی می‌کرد. در خیابان، بچه‌ها را بغل می‌کرد تا مبادا زمین بخورند؛ خیلی به بچه‌ها علاقه داشتند. هنگام شهادتش فرزند اولمان شش ساله بود؛ فرزند دوم پنج ساله، فرزند سوم، دو و نیم ساله و فرزند چهارم هفت ماهه.

«سید» همیشه احترام مرا حفظ می‌نمود. رفتارش با من علی‌وار بود. وقتی که باردار بودم، تا وقتی که در منزل بود خیلی کمک می‌کرد.

نام نشریه «خیمه»، این نکته را در ذهن مردم تداعی می‌کند که در زیر خیمه‌ی امام حسین رشتن نشانه‌ی پیروی از ولایت است؛ شهید اندرزگو تا چه حد اهتمام به این امر می‌ورزیدند؟

خیلی برایش مهم بود که پیرو ائمه‌ی اطهار باشد. به یتیمان و مساکین خیلی توجه داشت. جلوی بچه‌های که می‌دانست یتیم است، هیچ‌گاه فرزند خودش را بغل نمی‌کرد؛ به اقشار مختلف مردم، از هر نظر، بسیار کمک می‌کرد. به خاطر دارم یک روز تمامی مبلغ خرج منزل را به یک شخص محتاج بخشید!

در دوران مبارزه، همه‌ی فعالیت‌ها را مستقیماً با اجازه‌ی امام خمینی - ولی امر زمان - انجام می‌داد و تأکید داشت که اگر قرار باشد یک مستشار امریکایی را به درک واصل کنم، باید با اجازه‌ی امام باشد و الا این کار را انجام نمی‌دهم. مثلاً ترور حسنعلی منصور را، به همراه چهار مبارز دیگر (که این روزها سالگرد شهادت آنهاست) (۱) با اجازه‌ی مستقیم امام، ولی فقیه و مرجع تقلید خود انجام داد.

از شهادتش بگویید...

سال قبل از شهادتش به من سفارش داشت که به منزل همسایه‌ها برای امر احیا بروم. اما سال بعد در منزل یکی از رفقای خود برنامه‌ی احیا برگزار کرد. دوستانش نقل می‌کنند احیای آن شب او بی‌تظیر بود. آن شب، شب آخر عمر او بود و فردای آن روز به شهادت رسید...

خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید؟

آن موقع متوجه نشدیم؛ بعد از اینکه امام خمینی(ره) به ایران تشریف آوردند، مرا به مدرسه‌ی رفاه خواندند و در آنجا خبر شهادت «شیخ عباس تهرانی» را به من دادند. امام، او را به این نام می‌شناختند. امام فرمودند: همان موقع مبارزان به من تلگراف زدند به من خبر دادند.

چرا دیر باخبر شدید؟

چون از زمان شهادت او تا پیروزی انقلاب، حدود سه ماه، من و فرزند هفت ماهه‌ام در زندان رژیم بودیم؛ به همین علت از شهادت او خبر نشدیم.

چه پیامی برای رهروان حضرت زینب(س) دارید؟

اولین صحبتی که «سید» در آن زمان با من داشتند، این بود که زنهای ما باید «زینب‌گونه» زندگی کنند. مثلاً وقتی حضرت زینب(س) می‌خواستند سر مزار مادرشان بروند، شبانه می‌رفتند تا قد و بالای ایشان را نامحرمی نبینند. «سید» می‌گفت بانوان، از نظر عفت، باید این چنین باشند. به این نکته هم اشاره داشت که، در جایی که حضور حضرت زینب(س) در مقابل دشمن، ضرورت داشت آن حضرت، آنچنان سخنرانی کردند که در اذهان مردم، خطبه‌ی علی(ع) تداعی شد...

توصیه می‌کنم که جوانان باور کنند عاقبت به خیری آنان در پیروی از اهل‌بیت(س) است. خود آنها دست جوانان را می‌گیرند و راه را به آنها نشان می‌دهند. امیدوارم موفق باشید.

با سپاس فراوان، از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید.



سومین همایش سراسری «دانشجو هیأت و چالش‌ها» توسط دبیر خانه هیأت‌های مذهبی مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، در هفدهم و هجدهم مهر ماه سال «خدمت رسانی به مردم» در شهر مقدس قم برگزار شد. این همایش، طی دو روز و با قرائت پیام آیت الله جوادی آملی در صبح روز پنجشنبه، هفدهم مهر ماه آغاز به کار نمود و پس از آن حجت الاسلام و المسلمین فقیهی، مسئول مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری به بحث در مورد «ضرورت شناخت دانشجو در مناسبت‌های فرهنگی هیأت» پرداخت و سپس دبیر همایش به تبیین برنامه‌های همایش پرداخت و گزارشی اجمالی از مناسبت‌های دبیرخانه ارائه نمود. از دیگر برنامه‌های صبح روز اول همایش می‌توان به سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین قنادی همراه با معرفی ONLINE (گفتگوهای زنده‌ی اینترنتی) و نیز سخنرانی حجت الاسلام وافی در خصوص «اصول و روش مذاحی و ویژگی‌های مذاح در هیأت‌های مذهبی» اشاره نمود. «آیین نشریه نگاری دانشجویی و شیوه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در توسعه‌ی مخاطب» نیز دو بحث ارائه شده توسط استاد نوروزوند و خانم عبدالهی بود که در بعداز ظهر روز پنجشنبه، ویژه‌ی خواهران شرکت کنند ه در همایش در مهمانسرای شاهد قم برگزار شد. لازم به ذکر است برنامه‌های فوق، توسط حجت الاسلام و المسلمین مستشاری و نوروزوند، ویژه‌ی برادران نیز در همان مکان برگزار گردید. اقامه‌ی نماز مغرب و عشاء به امامت حضرت آیت الله جوادی آملی و زیارت بارگاه بانوی کرامت حضرت فاطمه‌ی معصومه سلام الله علیها و قرائت دعای پر فیض کمیل و حضور در مسجد مقدس جمکران در غروب پنجشنبه از برنامه‌های جنبی همایش سراسری «دانشجو هیأت و چالش‌ها» بود که باعلاقه‌مندی و استقبال حاضران در همایش همراه بود. اجرای برنامه‌های مشترک، توسط مسؤولین هیأت‌های دانشجویی حاضر در همایش، باعنوان «بیان موفق‌ترین مناسبت و تجربه‌ی فرهنگی»، «درکلیات نشریه نگاری و جایگاه نشریات دانشجویی در هیأت‌های مذهبی» و مولودی خوانی مذاح اهل بیت، حاج علی مالکی از مهمترین برنامه‌های اجرا شده در صبح دومین روز همایش بود. مراسم سخنرانی و جلسه‌ی پرسش و پاسخ توسط حجت الاسلام والمسلمین قمی ریاست محترم نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها نیز عنوان آخرین برنامه‌های همایش قبل از اختتامیه بود.



ویژگی انتظار فرهیختگان حوزه‌ودانشگاه

بخشی از پیام حضرت آیه الله جوادی آملی به سومین همایش سراسری هیأت‌های مذهبی دانشگاه‌ها (دانشجو، هیأت و چالش‌ها)

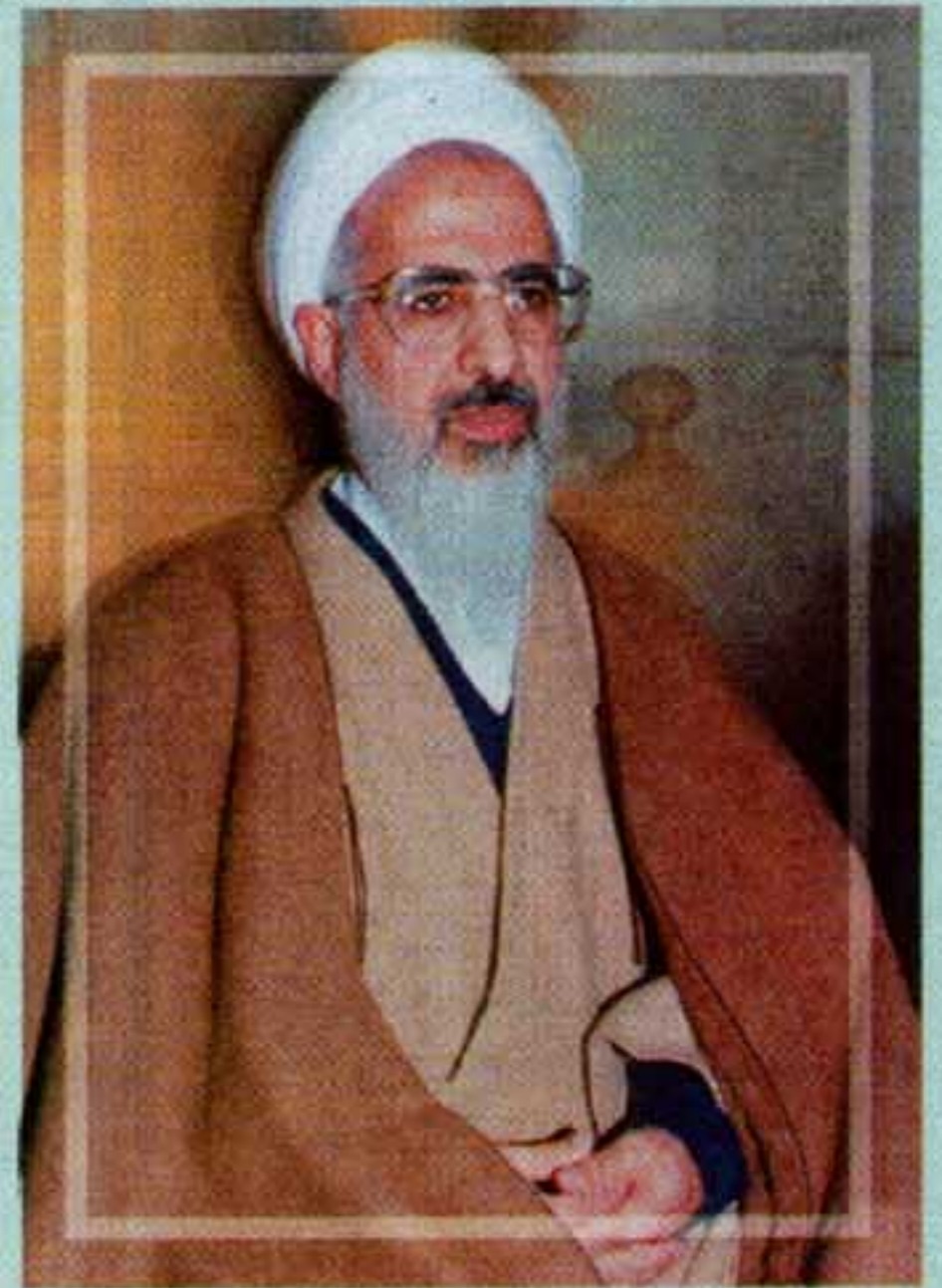
بسم الله الرحمن الرحيم و آياه نستعين
حمد خالص خدای سبحان را سزااست که مبدأ همه‌ی نعمت‌ها است و تحیت ناب، پیامبران بویژه حضرت ختمی مرتبت (ص) را بجااست که وسیط همه‌ی هدایت‌هایند و درود تمام، اهل بیت عصمت، مخصوصاً امام مهدی (ع) را روااست که مستنار هرگونه ثورث علمی و عملی اند. به این ذوات قدسی توکی داریم و از معاندان آنان تبری می‌نماییم.

امید آنکه، فیض ولایتمداری دوده‌ی طاها و آسره‌ی یاسین، ره توشه‌ی تمام سالکان کوی حقیقت شود. تا ابلیس از بیرون و نفس اماره از درون، هوس رهزنی نداشته، هوای راهبری را درخیال خام نپرورانند.

گرچه همتایی قرآن و عترت، جرأت ورود به حریم امامت را به هر پژوهشگری نمی‌دهد، لیکن با مطایای موهوب آن ذوات مقدس، می‌توان عطایای مبدول آنان را حمله نمود؛ هر چند ممکن است شتونده از گوینده آماده‌تر باشد: «زُبّ حامل فقه الی من هو افقه»^(۱)

لازم است عنایت شود که اگر بعضی از احادیث و علوم خاندان وحی صعب و دشوار است، جریان حضرت مهدی موجود موعود (ع) و حضور مستمر وی درعین استتار و ظهور دائم او در متن اختفا، از روایات مُستضعف و سخت‌ترین است. لذا فهم آن، فحص بالغ را با طهارت ضمیر می‌طلبد.

هرگز نمی‌توان بهانه‌ی دشواری ادراک برخی از معارف دینی را بهای ترک آن قرار داد و مجوز



اهمال آن دانست. بلکه باید عنایت کرد که بهای هر کالای گران، اعتماد به امداد الهی است. چنانچه حضرت امام محمد تقی (ع) فرمود: «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِّكُلِّ غَالٍ وَ سَلْمٌ لِّكُلِّ عَالٍ»^(۲) یعنی وثوق به کمک خداوند، بهای هر متاع گران و نردبان هر مقام بلند است. البته شرط لازم فوز به فیض الهی و نیل به همای سعادت، که طائر ملکوتی است، رهایی از مکر دام گستری و رسیدن به وُکُر سازی و آشنایی با اشیانه ساختن است:

گوید سلیمان مر تورا، بشنو لسان الطیر را
دامی و مرغ از تو رمد، رو لانه شو رو لانه شو!
گر چهره بنماید صنم، پر شو از او چون آینه
وز زلف بگشاید صنم، رو شانه شو، رو شانه شو!
یک مدتی ارکان بُدی، یک مدتی حیوان بُدی
یک مدتی چون جان شدی، جانانه شو، جانانه شو!^(۳)

اکنون که در آستانه ی میلاد آن امام همام، در صدد تجدید بیعت و تحکیم انتظار مقدم آن خلیفه ی کامل الهی و مصلح جهانی به سر می بریم، نکاتی کوتاه جهت تذکره ی برخی و تبصره ی بعضی ارائه می شود. شاید زادراهی برای راهیان صراط انتظار صادق باشد.

۱. چون وقت ظهور معلوم نیست؛ چه اینکه زمان ارتحال نامعلوم است، باید همواره واجد شرایط و لوازم ظهور مهدی موجود موعود (عج) بود؛ چه اینکه لازم است، همیشه دارای اسباب و علل لقای مسرت بخش خدای سبحان بود و همین آمادگی و پرهیز از تسویف و تأخیر، در اصلاح فرد و جامعه و در بارور شدن فکر فردی و

عقل جمعی، سهم بسزایی دارد.

۲. هر انسان صالحی که مثال محبوب واقعی را در سر، و وصال او را در دل می پروراند، مظهر نام مبارکی از اسمای حُسنای الهی است؛ اگر نصاب صالحان منتظر، به کمال خود نائل شد و نعمت تقرب صادق، به تمامیت خویش بالغ گشت. زمینه ی ظهور انسان کاملی که مظهر اسم اعظم است و مجرای هر گونه فیض تکمیل دین و تتمیم نعمت است، فراهم می گردد و خدای سبحان، مشیئت نفوذناپذیر خود را اعمال میفرماید. آنگاه طنین «انا بقیة الله» از کنار کعبه - که قبله ی عالمیان و مطاف زائران است - به گوش مشتاقان مترصد می رسد و همگان، وظیفه ی استماع، انصات و امتثال آن را، همچون آیه ی قرآن به خوبی ادراک می کنند و از هر سمتی به صوب آن حضرت و باهر زبان، در هر زمین و در هر زمان، تلبیه گویند به محضر انورش بار می یابند و یا در اقلیم خویش به اطاعت دستور معصومانه ی وی مبادرت می نمایند.

۳. اصلاح جامعه ی انسانی، تنها با اصول فطری و الهی میسر است. زیرا تمدن اصیل بشر در متن تدین وی تعبیه شده است. اصول فطری، که گسترده ی آن به صورت عقائد، اخلاق و اعمال فردی و جمعی تحریر می شود، نیازمند ریاضت و تمرین مستمر است. زیرا ملکات نفسانی و تعقد های اخلاقی، هرگز بدون مراقبت و تداوم بر آنها حاصل نمی گردد؛ بنا بر این منتظران راستین، کسانی اند که همواره در قلمرو اندیشه های نظری، در مدار تعلیم کتاب و حکمت سیر کنند و در منطقه ی انگیزه های عملی در محور تزکیه و تطهیر روح از یک سو و تحصیل حبّ آل عصمت و مودت اهل طهارت (ع) از سوی دیگر، سفر نمایند تا به هجرت از جهل علمی و جهالت عملی کامیاب گردند.

غرض آنکه کسی میتواند منتظر لبریز شدن مرز و بوم زندگی جامعه از عدل و قسط باشد که جان وی، مملو از دادخواهی و روح او مشحون از عدل پروری باشد. به طوری که نه سلطه گر باشد، نه سلطه پذیر؛ نهادینه نمودن چنین فرشته خوبی، مرهون جزم علمی و عزم عملی مستمر است.

برون بسیت بجُستم، درون بدیدم و رستم
چه میل و عشق شدستم، بجُست و جوی درونی^(۴)

۴. استقلال هر ملتی، رهین استغنائی آن است. زیرا امّتی که نیازمند دیگران است، نمی تواند از آنها مستقل بوده بخودکفا باشد. برای تأمین بی نیازی از دیگران، گذشته از خود اتکایی در مسائل اقتصادی، صنعتی، فرهنگی، سیاسی و مانند آن، داشتن روح غنی و جان سرشار استغنائی از غیر خداوند لازم است؛ یعنی بشر

گرچه از هر نظر، محفوف به حاجت است و نیازهای متراکم و روز افزون وی را نمی توان مهار کرد، لیکن تکیه بر قدرت غنی مطلق، مهم ترین عامل برای رفع نیاز است، البته اگر بتواند روح بی نیازی را در خود تقویت نماید، تا مظهر خدای غنی گردد، بسیار بهتر از آن است که محتاج باشد و نیاز خود را با وسائلی برطرف کند. کسی که بر هوس ها و آرزوهای خام خود چیره شد و آنها را رها کرد، به شریف ترین غنا دست یافت: «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى»^(۵) و کسی که از آنچه در دست مردم است، نا امید شد و هرگز به آن طمع نوزید، به غنای اکبر، بار یافت: «الغنى الاکبر الیأس عما فی یدی الناس»^(۶) غرض آنکه بی نیازی از چیزی، بهتر از رفع نیاز به وسیله ی آن چیز است.

اکنون که معلوم شد، کمال هر فردی در داشتن روح مستغنی است و تمامیت جامعه نیز در گسترش ملکوت غنا و روح استغناء در همه ی شوون آن است، مدینه ی فاضله و آرمان شهری که منتظران راستین حضرت ولی عصر (ع) مترصد گشایش درهای آنند، مملو از قسط و عدل از یک سو و مالامال از روح استغنائی مردمی از سوی دیگر است.

احادیث گرانبهایی که هندسه ی مدینه ی مهدی موعود (ع) را ترسیم و ویژگی مردان آن را تصویر می نماید، هم از عدل جامعه خبر می دهد و هم از غنای قلبی مردم آن. یعنی اصول قانون اساسی حکومت آن حضرت - که وحیانی است - هم نوید عدل می دهد و هم مژده ی تقویت روح استغناء؛ پیامبر عظیم الشأن اسلام، درباره ی سیره و سَنَت امام زمان (ع) فرمود: «...و یملا قلوب أمة محمد (ص) غنی ویسعهم عدله»^(۷) مهدی موعود (ع) دل های امت مسلمانان را پر از بی نیازی نموده، گستره ی عدل آن حضرت به همگان می رسد.

نتیجه آنکه، ویژگی انتظار فرهیختگان حوزه و دانشگاه، در روند تکاملی اندیشه های علمی و انگیزه های عملی است. به طوری که روش و منش همگی به سمت قسط و عدل از یک سو، و روح بی نیازی از سوی دیگر و تکامل علم و عقل از سوی سوم باشد.

پروردگارا! نظام مقدّس اسلامی ایران را تا ظهور صاحب اصلی آن، از هر گزندی حفظ فرما! دانشگاهیان را ولایت مدارانه نگهدار!

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۴

۳. دیوان شمس، ۸۰۰

۴. دیوان شمس، ۱۱۴۵

۵. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱

۶. همان، ۳۴۲

۷. نور الابصار، ۱۸۸

عقیقه

حسن فقیه



است. راه درازی آمده‌ام. زمان بسیاری پیموده‌ام. بعد از اینهمه غفلت، انصاف نیست. نگاه کن خانه‌های گلی و کوچه‌های مدینه را! از این میان پیدا است. و آنجا، آن خانه ی بزرگ که میان خانه‌های کوچک نمایان است. گمانم مسجد پیغمبر باشد. هر چند مسجد، به تصویری دیگر در ذهن ما حک شده. اما مگر نه پیغمبر، اسلام را آورد و اولین مسجد را ساخت؟

به گمانم یکی از این خانه‌های اطراف مسجد، خانه ی علی و فاطمه (ع) باشد. اینطور شنیده‌ایم. کجا می‌روی؟ نه، به مسجد نمی‌رویم. باید به خانه ی علی و فاطمه (ع) برویم. حتماً پیامبر هم آنجاست...

— آهای برادر! با شما هستیم. سلام علیکم... پی خانه ی علی و فاطمه (ع) می‌گردم. پی داماد پیامبر. آنجا؟ سپاسگزارم. عجله کن تا تمام نشده. چه می‌گوییم؟ مگر می‌شود عقیقه ی کریم‌ترین انسان تمام شود؛ کمتر از ولیمه به خاندان پیامبر در سومین سال بعثت که نیست. هر چه خوردند، کم نیامد!

رسیدیم. سرای کوچک علی و فاطمه (ع) دوست داشتی‌ترین و پر برکت‌ترین سرای دنیا. در چوبی با گل میخهای... قرار نشد چیزی را به یاد بیاورم. در بزخم... مائیم. برای عرض تبریک به پیامبر و ابوالحسن آمده‌ایم. مستحقانی برای گرفتن عقیقه ی کریم اهل بیت. از راه دور آمده‌ایم. از قرن پانزده هجری، از دیار سلمان...

هیأت، کانون فلان حزب و گروه و محل نشر تفکرات خاص جناحی نشود که این افت هیأت خواهد بود.

راستی تشکیلاتی. البته عملکرد این دو متفاوت است. اما هیأت، باید فقط «ولایت» را بپذیرد و بس. بخصوص که به انتخابات هم نزدیک می‌شویم.

از هیأت‌ها استفاده‌ی ابزاری نشود

مواظب باشید کاندیداها و طرفداران آنان، از هیأت، استفاده‌ی ابزاری نکنند. کاندیداها می‌آیند و می‌روند، ولی شما می‌مانید. چرا آبرویی که به برکت اهل بیت بدست آورده‌اید، خرج این کاندیدا و آن کاندیدا کنید؟! منع قانونی ندارد. شما تشکل غیر دولتی هستید؛ اما حیث است که گروهها از شما استفاده‌ی ابزاری کنند. از وابستگی پولی به اشخاص و احزاب بپرهیزید. گرفتن این پولها «سم» است. درست است که بظاهر اگر این پولها را نگیرید خیلی کارهای مذهبی را نمی‌توانید انجام دهید؛ اما بهتر همان است که انجام ندهید و خود را وابسته هم نکنید. آزاد باشید! عزیز باشید. نه وابسته به احزاب و گروهها شوید و نه وابسته به پول دارها. فقط وابسته به سیدالشهدا باشید و بس؛ که این مایه‌ی افتخار است.

ضد انقلاب است؛ سخنران آنها ضد انقلاب! آدم هایی که در جلسه می‌آیند نیز ادعای بی‌طرفی دارند؛ اما عملاً افتاده‌اند در یک طرف لجن! نمی‌شود هیأتی موضع نداشته باشند. موضع هیأت چه باید باشد؟ همان موضع سیدالشهدا باید باشد. موضع حضرت زهرا(س).

زیر این آسمان، کدام موضع نزدیک‌ترین موضع به سیدالشهدا و فاطمه است؟ آیا جز موضع «ولایت» است؟! جز موضعی که سراسر شور دین، عشق دین، سراسر دغدغه‌ی نشر دین، گسترش دین دارد؟ «ولایت» این دغدغه‌ها را دارد.

مصحلت دین و دنیای هیأتی‌ها این است که خود را گره بزنند به ولایت، نه به جناحها و گروهها. هیأت، کانون فلان حزب و گروه محل نشر تفکرات جناحی خاص نشود، که این افت هیأت خواهد بود.

امروز، مُد شده است که به کسی که ارزشی فکر کند و ولایتی بیندیشد، می‌گویند «راستی!» تا از ارزش بیفتد. شما گوش به این حرف‌ها ندهید! خودشان می‌دانند که در کشور ما چه کسانی چپی به اصطلاح تشکیلاتی‌اند و چه کسانی

شیطانی پرهیز کنند و مدیران هیئات هم در هیأت به عنوان کانون سازندگی، به جوانان علاقه‌مند و هیأتی توجه داشته باشند...

ادامه ی این بحث را تقدیم تان می‌کنیم؛ به این امید که ازین پس زمینه ی ارائه ی طرح مباحث اندیشمندان، صاحب نظران و بخصوص صاحبان تجربه در امر هیأت‌داری در صفحه ی «آداب» نشریه، فراهم شود.

هیأت‌ها باید «موضع» داشته باشند.

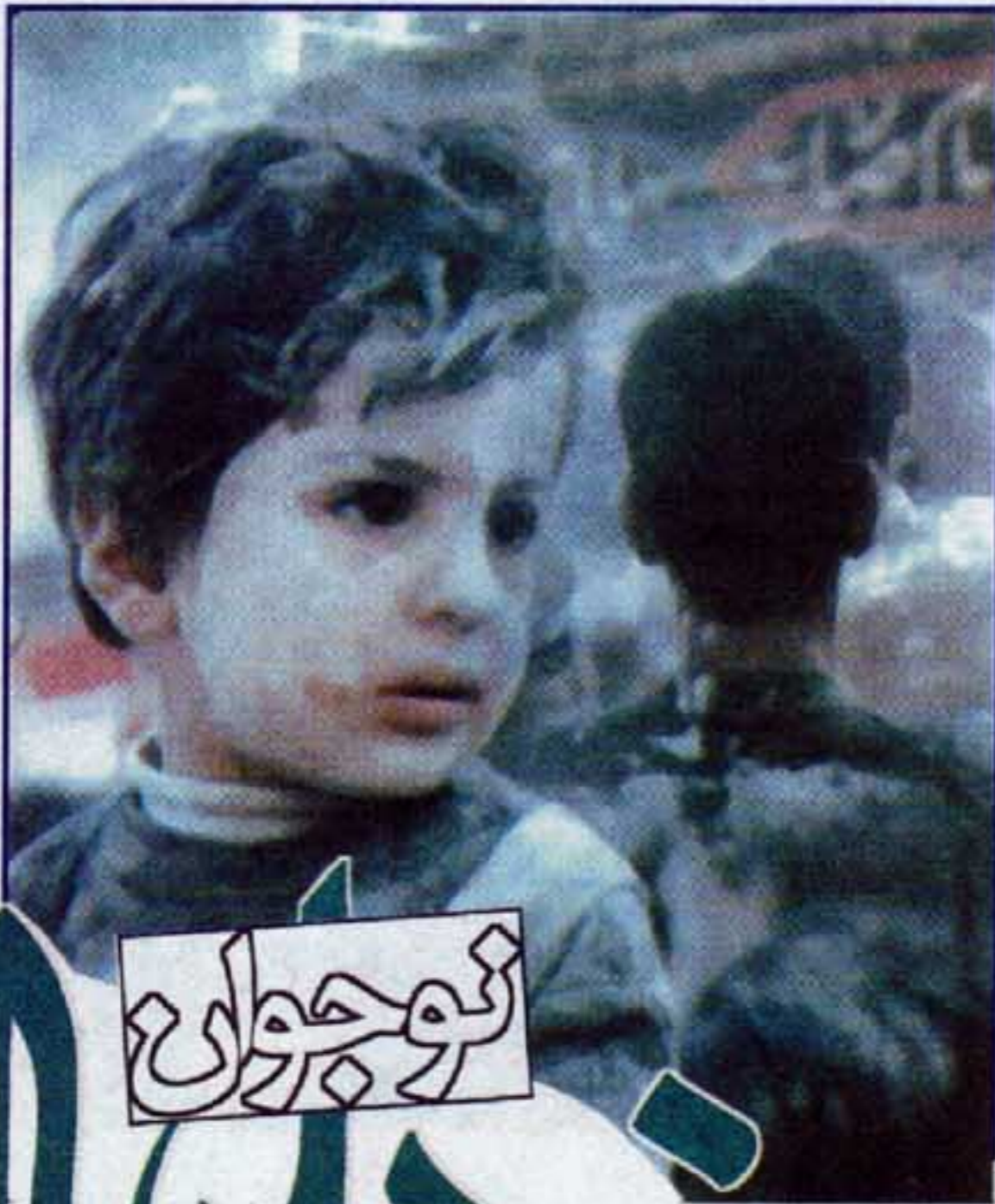
زیر بنای هیأت‌ها دو چیز است:

۱- تولی.

۲- تبری.

تولی و تبری یعنی: دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان را بر اساس خدا تنظیم کنیم.

هیأتی که در آن «تولی» باشد، ولی «تبری» نباشد، مذهبی نیست. آنچنانکه هیأتی که در آن «تبری» باشد و «تولی» نباشد، مذهبی نیست. هیأت‌های مذهبی باید موضع داشته باشند. هیأت‌هایی هستند که ادعای بی‌طرفی دارند، ولی بیچاره‌ها از یک طرف در باتلاقی افتاده‌اند. ادعا می‌کنند که ما نه کاری به انقلاب داریم و نه به ضد انقلاب؛ اما کم‌کم می‌بینیم که مدّاح آن‌ها



نوجوان

حیاتی



موضوع انشاء: چند نعمت از سفره ی گسترده ی خداوند در ماه مبارک رمضان را نام برده، توضیح دهید.

۱- یکی از نعمت‌های خداوند در ماه مبارک رمضان، سحر خیزی است. نمی‌دانید چه کیفی دارد! آدم، قبل از اذان صبح بیدار باشد، یا آن قدر به آسمان نگاه کند، تا هوا روشن شود و خورشید بالا بیاید؛ بعد سینه‌اش را جلو بدهد و سرش را برگرداند و برود پی کارش. فقط بدی اش این است که من آخرهای دعای سحر، هول می‌شوم و به زور، دو سه لقمه و دو سه لیوان آب فرو می‌دهم! هر چه ننه می‌گوید: «ترس! از گرسنگی و تشنگی هلاک نمی‌شی!» دلم راضی نمی‌شود و باز...

۲- یکی دیگر از نعمت‌های خداوند، نماز اول وقت خواندن است. حداقل یک ماه، این جوری خجالت نمی‌کشیم (رمضان گذشته، دو بار که نماز صبحم قضا شد، جریمه شدم و بی سحری روزه گرفتم!)
۳- دیگر این که بالاخره نظمی به کارهایمان می‌دهیم؛ یعنی با مقید بودن به وقت سحر و افطار، کارهای دیگرمان را با این اوقات، تنظیم می‌کنیم.

۴- یکی دیگر از نعمت‌های خداوند، وسوسه شدن برای انجام کارهای خوب در این ماه است. حساب دو - دو تا چهار تاست! وقتی هر کار خوبی ارزش چند برابر دارد، آدم هی وسوسه می‌شود قرآن بخواند؛ صدقه بدهد، به دیگران کمک کند و... حتی از خستگی بخوابد!

۵- دروغ نگفتن، غیبت نکردن، فحش - یعنی حرف بد نزدن - و دیگر کارهای بد... آدم حیفش می‌آید روزه‌ی ماه مبارک رمضان را با این جور کارهای بی ارزش از دست بدهد؛ یا ثوابش را کم کند. پس همیشه مواظب کارهایش است، تا مبادا خدای نکرده، خلاقی یا ناخالصی توی آن‌ها پیدا شود.

۶- یکی دیگر از نعمت‌های این ماه... من که از حالا دلم برای برچیده شدن این سفره، تنگ شده است؛ بقیه‌اش را خودتان بنویسید...

این بود انشای من بچه هیاتی

نوجوانان بکنی!
خواستم بگویم: «چرا من؟»
گفت: «کاری هست که شده؛ عمدی که نبود!»
خواستم بگویم: «شما...»
گفت: «مشکلات مجله است دیگر! گاهی وقتها ناخواسته پیش می‌آید!»
خواستم بگویم: «خودت...»
گفت: «یک طور از دل خوانندگان در می‌آوریم؛ فعلاً یک عذر خواهی بنویس!»
خواستم بگویم: «آخه...»
گفت: «زود باش تا این شماره هم بسته نشده! باز نیایی گله کنی، چرا مطالب

گفتم: داد و هوار راه می‌اندازم. می‌گویم این چه وضعی است؟ پس چرا این طور شد؟ بچه هیاتی را قال می‌گذارید! زیر قولتان می‌زنید و... با همین فکرها و نقشه‌ها رفتم دفتر مجله؛ وارد که شدم سردبیر - که پشت میز نشسته بود - زد پشت دستش و سرش را به این ور و آن ور تکان داد و گفت: دیدی چه شد؟ با تعجب به اطرافم نگاه کردم، تا ببینم چه شده؟!

گفت: این شماره‌ی مجله را می‌گویم! می‌خواستم بگویم: «مرد حسابی...»
گفت: «باید یک عذر خواهی حسابی از

افقی جایزه با جبرول!

- ۱- عزاداری - مؤلف کتاب «الفاخر فی الطب»
- ۲- چهلمین
- ۳- از ماشین آلات راه سازی - کلمه‌ی شرط
- ۴- آسمان.....امانت نتوانست کشید
- ۵- گلی که در زمستان می شکفت - مادر امام موسی کاظم (ع)
- ۶- ضمیر سوم شخص مفرد - بن مضارع «ماندن»
- ۷- زیرک - پروردگار عرب
- ۸- بازمانده

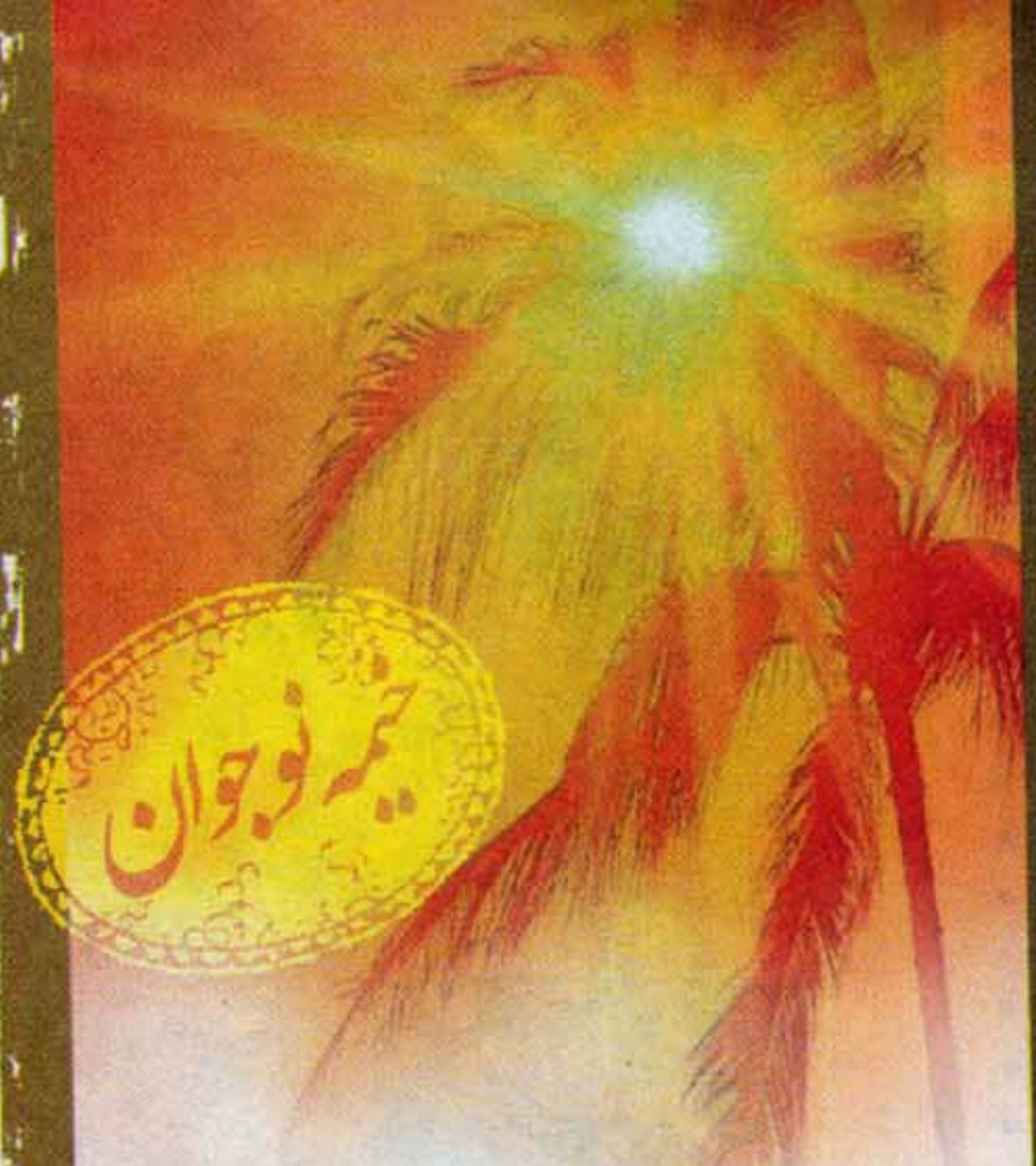
عمودی

- ۱- یک ۳۶۵ روز - دوست
- ۲- ساحران می خوانند - اهدای آن، اهدای زندگی است
- ۳- نوعی لباس جنگی - در بی انتها
- ۴- حکم به هم ریخته
- ۵- از گناهان بزرگ - سلطان غم
- ۶- عسل
- ۷- جوانمرد
- ۸- حرف ندا - راه کوچک شده - بزرگترین خانواده‌ی ویتامین‌ها

رمز جدول

(۵و۴) - (۴و۴) - (۸و۱) - (۴و۶)
 با قرار دادن این حروف در کنار هم، نام یکی از شهدای روحانی بدست می‌آید که شما محل شهادت، تاریخ و نحوه‌ی شهادت این مرد بزرگ را بنویسید.
 *شماره‌ی اول، ردیف افقی و شماره‌ی دوم، ردیف عمودی می‌باشد.

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱								
۲								
۳								
۴								
۵								
۶								
۷								
۸								



محقق منصوری

خاطرات کوفه

قصه‌ی خرما و نخل
 داستان چاه و درد
 داستان «او که رفت
 آسمان هم گریه کرد»

قصه‌های غصه را
 در دل پاکش نوشت
 خاطرات کوفه را
 بُرد تا باغ بهشت

با سکوت کوچه‌ها
 کوفه هم آواز شد
 با علی، با غربتش
 قصه‌ای آغاز شد

قصه‌ی آن کوله بار
 کیسه‌ی نان و امید
 قصه‌ی وقتی که اشک
 از دو چشمش می‌چکید

خیمه‌ی نوجوان که وعده‌اش راهم
 داده‌ایم - چاپ نشده‌ها!!
 چاره نبود. نشستیم پشت میز و نوشتیم:
 «دوستان عزیز! می‌بخشید که همه‌ی
 مطالب ویژه نامه‌ی خیمه‌ی نوجوان به
 موقع آماده بود و به موقع برای صفحه
 بندی، تحویل داده شده بود...
 می‌بخشید که طراح مجله، آستین
 هایش را بالا زد و برای همین همه هول
 شدند و نصف مطالب ما حذف شد!
 می‌بخشید که...»
 آقا! اصلاً من نمی‌دانم چه بنویسم.
 خودتان بیایید توجیه کنید!

مثلاً عذرخواهی!

فرهنگ فیلمی

روزه نوجوان

● مهدی نجفی

در زبان عربی به «روزه»، «صوم» می‌گویند. این دو کلمه به معنای امساک و خودداری است. اگر کسی مثلاً از سخن گفتن یا غذا خوردن خودداری کند، به او «صائم» می‌گویند.

در دین اسلام، اگر کسی از ده کار - که شرح آن در کتابهای فقهی آمده است - خودداری کند و این ده کار را به نیت روزه انجام ندهد، به او «روزه دار» می‌گویند.

روزه‌ی ماه مبارک رمضان در سال دوم هجرت، واجب گردید. در آغاز، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه، غذا بخورند و اگر کسی در شب به خواب می‌رفت و سپس بیدار می‌شد، خوردن و آشامیدن تا شب بعد، بر او حرام بود.



توسل



✽ رمضان ماهی است که شیاطین در بند هستند و ما از بابت آنها خیالمان راحت است. کاری نکنیم که آنها هم در این ماه، خیالشان از ما راحت باشد.

✽ رمضان، رزمایش آمادگی مبارزه با شیطان است.

✽ خدایا! قادرمان کن که قدر شبهای قدر را بدانیم.

✽ سفره‌ی رمضان، تنها سفره‌ای است که نباید کنار آن تعارف کرد.

ابن ملجم

صفین) را به قتل رسانند و به خیال خود به این وسیله، ریشه‌ی اختلاف مسلمانان را از بین ببرند. در این بین، فقط ابن ملجم به مقصود خود رسید و آن دو، قبل از اقدام خود دستگیر شدند. وی، در نوزدهم رمضان سال چهارم هجری، در مسجد کوفه ضربتی بر فرق مولا علی - علیه السلام - زد که بر اثر آن ضربه، دو روز بعد، در بیست و یکم رمضان امام علی - علیه السلام - به شهادت رسید. پس از وفات امیر المومنین، وی را به قصاص کشتند و مسلمانان به او لقب «اشقی‌الاشقیاء» دادند.

عبدالرحمن بن ملجم مرادی. او از خوارج بود. این گروه در ابتدا از یاران امام علی (ع) بودند؛ ولی به دلیل کوتاه بینی و درک و فهم غلط از دین، بعد از ماجرای صفین (جنگ با معاویه) به دشمنی با امیر المومنین پرداختند و این دشمنیها را تا آن جا ادامه دادند تا به جنگ نهروان و کشته شدن گروه زیادی از آنها به دست امام و یارانش منجر شد. بعد از آن، ابن ملجم و دوتن دیگر از بازماندگان خوارج در کنار خانه‌ی کعبه، سوگند یاد کردند که در روزی معین (نوزده رمضان) امیر المومنین علی - علیه السلام - و معاویه و عمرو بن العاص (سران دو لشکر در



رمضان

ماه روزه. ماه صیام. ماه نهم از ماههای قمری، بین شعبان و شوال. ماه روزه برای مسلمانان. یکی از معانی رمضان «سنگ گرم است، سنگ گرمی که پای روندگان را می‌سوزاند. شاید علت نام گذاری ماه رمضان هم به این دلیل باشد که در ماه رمضان، خداوند به واسطه‌ی روزه، گناهان را می‌سوزاند.



بابام زده زیر قولش!

علی مهر

بابا گفت: «قبول! ولی کله گنجشکی، روزی یک بار نه روزی سه تا!»
 گفتم: «چه فرقی می‌کنه؟ پس بقیه‌ی وقتم الکی تلف کنم؟ خودتون گفتین...»
 گفت: «اگه همین طور پیش بری تا پایان ماه رمضان سه چهار ماه روزه بدهکار می‌شم!»
 گفتم: «خودتون قول دادین!»
 گفت: «این همه پول از کجا بیارم؟ همین‌که گفتم! کله گنجشکی روزی یه بار فقط!»
 گفتم: «اقلاً پول این یه ماه رو که روزه گرفتم حساب کنین! از این به بعد، قانون کله گنجشکی روزی یه بار رو رعایت می‌کنم.»
 گفت: «تخیر! همین‌که گفتم! کله گنجشکی روزی یه بار!»

چون با بابام شرط کرده بودم کله گنجشکی بگیرم، ظهر نشده گرسنه‌ام می‌شد و افطار می‌کردم. غذا می‌خوردم و دوباره نیت می‌کردم و روزه می‌گرفتم. بعضی روزها تا قبل از اذان مغرب، یک بار دیگر هم افطار می‌کردم و یک روزه‌ی کله گنجشکی دیگر هم می‌گرفتم. ولی بعضی روزها همان دوتا روزه را می‌گرفتم. دوازده روز که گذشت من سی روز ماه رمضان را روزه گرفته بودم. به بابام گفتم: «من سی روز روزه گرفتم. از این به بعد، برای ماه رمضان سال آینده است. پولش می‌دی اگه روزه بگیرم؟»
 بابا اخم کرد و گفت: «روزه، بازی که نیست! باید درست و حسابی بگیری!»
 گفتم: «من که بازی نکردم، خودتون گفتین کله گنجشکی هم برای تو قبوله!»

ای دادا! ای بیداد! ای هوار! وقتی بابا به این بزرگی بزند زیر قولش، دیگر چه انتظاری از بقیه داشته باشیم؟!
 خودش گفت: «پسر گلم دیگه مرد شده؛ می‌خواد امسال روزه بگیره؛ مگه نه؟»
 گفتم: «همین طور، خشک و خالی که حال نمی‌ده!»
 لپم را کشید و گفت: «ای پدر صلواتی! باشه؛ هر یک روزه، صد تومن جایزه!»
 گفتم: «کله گنجشکی‌ها! برای این که من هنوز کوچیکم!»
 خندید و گفت: «باشه! کله گنجشکی»
 رمضان که شروع شد، من هم شروع کردم به روزه گرفتن مثل آدم‌های درست و حسابی سحرها بیدار می‌شدم. سحری می‌خوردم و روزه می‌گرفتم؛ ولی

لطیفه‌های کله گنجشکی

۳۷

یادش بفر

وقتی بچه بودم، فکر می‌کردم روزه گرفتن این است که وقتی آدم، خوراکی می‌خورد فقط کسی نباید او را ببیند! به همین دلیل روزه می‌گرفتم و می‌رفتم در آشپزخانه مخفی می‌شدم و خوراکی می‌خوردم؛ تا مادرم یا خواهر و برادرم مرا نبینند! وقتی که کاملاً سیر میشدم، از آشپزخانه بیرون می‌آمدم.

عذر شرعی

دو دوست در ماه مبارک رمضان به هم رسیدند. ضمن احوالپرسی، یکی به دیگری گفت: «نماز و روزه ات قبول! ان شاء الله که از این ماه، کمال استفاده را برده باشی!»

دیگری با ناراحتی گفت: «از خدا پنهان نیست، از شما چه پنهان، من عذر شرعی دارم و نمی‌توانم از فیوضات این ماه عزیز بهره‌مند شوم!»

دوست اولی با تعجب پرسید: «عذر شرعی؟!»

دومی گفت: «آره! روزه که می‌گیرم وسط‌های روز، گرسنه‌ام می‌شود و احساس خلاء عجیبی در معده‌ام می‌کنم!»



قدر

یکی از بهترین شبهای سال. در قرآن آمده که شب قدر، از هزار ماه بهتر است. قرآن در این شب، نازل شده است. روایت شده، خداوند سرنوشت همه چیز، از باران و روزی و زنده کردن و میراندن در آن سال را در این شب، معین و مقدر می‌فرماید. کسی نمی‌داند که شب قدر کدام یک از شبها است ولی بیشتر دانشمندان اسلامی، عقیده دارند که این شب در ماه رمضان است؛ زیرا خدای در یک جا فرموده است که ما قرآن را در ماه رمضان، فرو فرستادیم و در جای دیگر فرموده ما قرآن را در شب قدر، نازل کردیم. از این دو آیه می‌توان نتیجه گرفت قرآن در ماه رمضان، نازل شده است. اما بیشتر علمای شیعه معتقدند شب قدر یکی از شبهای بیست و یکم یا بیست و سوم ماه مبارک رمضان است؛ که احتمال شب بیست و سوم بیشتر است. اعمال، عبادت و آداب مخصوص شب قدر در مفاتیح الجنان ذکر شده است. با استفاده از فرهنگ لغت نامه‌ی دهخدا

ریا

■ شخص ریاکاری، روزی مردم را در بازار، جمع آورد و گفت: «لختی به من گوش کنید! همه تان می‌گویند که من فردی ریاکارم؛ ولی این درست نیست!»
 گفتند: «چگونه باور کنیم؟!»
 گفت: «از آن جا که دیروز را روزه بودم و امروز هم روزه دارم؛ اما از این موضوع با هیچ کس حرفی نزده‌ام و تنها خود دانم و خدای خود!»



بیمزن جوان

نویسنده‌ی کود کوونو جوان
گفت و گو با امیر حسین فردی

هیأت‌های مذهبی تجلی فطرت‌های پاک

حمیدرضا داداشی

- به طور معجزه‌آسایی انرژی‌ها رها شد و حرکتی که فکر می‌کردند هیچ وقت به نتیجه نرسد، بخوبی نتیجه داد! این ناشی از روحیه‌ی هیأتی مردم، بخصوص قشر جوان بود. بنابراین پدیده‌هایی مثل هیأت‌ها و مساجد، سرمایه‌های ملی و تاریخی ما هستند.

اگر اجازه بدهید بیش‌تر در مورد این مسأله صحبت کنیم و از شما بخواهیم که کاربردی‌تر توضیح بدهید این که کارهای بزرگی در کنار هیأت‌ها و نشست‌های محفلی انجام می‌شود یعنی چه؟ در این مورد چه توضیحی دارید؟

ببینید. در محل زندگی من - محله‌ی سه راه آذری که در جنوب شهر تهران است - مسجد فعال و پرتحرکی هست که حتماً نام و آوازه‌ی آن را شنیده‌اید. "مسجد الجواد". از جمله‌ی مساجد فعالی است که در کنار برپایی نماز و تشکیل جلسات مذهبی و عزاداری، فعالیت‌های جانبی و هنری را نیز دنبال می‌کند. در این مسجد، به طور جدی و منسجم از سال ۵۸ جلسات قصه‌خوانی و نقد و بررسی قصه و شعر برپا می‌شد. حدود ۱۷-۱۸ سال تعداد زیادی از جوانان هنرمند و با استعداد، هر دوشنبه دور هم جمع می‌شدند و قصه می‌خواندند. تحت تأثیر همین هیأت‌های مذهبی، جوری بار آمده بودند که خودشان را موظف می‌دانستند که هر دوشنبه، تحت هر شرایطی در مسجد حاضر شوند. در بحبوحه و اوج جنگ، در بمباران و موشک‌باران در برف و باران و حتی مواقعی که با قطع برق مواجه بودیم، در این جلسات دوستانه شرکت می‌کردیم و همین پی‌گیری، ممارست و پشتکار باعث شد که هنرمندان قابل‌ی از آن جمع، وارد عرصه‌ی هنر شوند. و تقریباً تمام اعضای آن جلسات به نویسندگان و شعرای مطرحی تبدیل شدند. مثل آقایان: "فریدون عموزاده خلیلی"، "احمد غلامی"، "محسن مخملباف"، "خسرو باباخانی"، "حسن احمدی" و دهها هنرمند دیگر.

به نظر من این‌ها جز از طریق هیأت و روحیه‌ی هیأتی بودن به وجود نمی‌آمد.

حضور جوانان و نوجوانان در هیأت‌ها و مجالس عزاداری بسیار پررنگ و جدی است! حتی گاه یا به پای بزرگ‌ترها پیش می‌روند و تأثیرگذار هستند. شما این حضور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این حضور، سر تا پا برکت است. این حضور، سر تا پا سازنده است. این‌ها - نوجوانان و جوانان - با این کار، تمرین زندگی اجتماع می‌کنند. تمرین همدلی و تشکل می‌کنند. این پدیده‌ی

وجه عبادی و تقرب به خدا، پاکی و طهارت روح و چه از نظر کارهای خیری که از این مجرا انجام می‌شود.

به نظر من، اگر ما به دنبال ایجاد نهادهای N.G.O هستیم، نیازی نیست که به دنبال مدل غربی آن بگردیم؛ چون قدر مسلم در بافت جامعه‌ی ما نخواهند افتاد؛ چون بنا به هیأت‌شان بیرونی و القایی هستند؛ اما با نهادهایی چون هیأت‌های مذهبی، که هیأتی درونی و فطری دارند. کاربردهای هیأت‌های مذهبی، فقط در مراسم مذهبی خلاصه نمی‌شود و می‌تواند وسعت پیدا کند.

توضیح بفرمایید که، کاربردهای آن وسعت پیدا می‌کند یعنی چه؟ چه کاربردهای متفاوتی در این میانه هست؟

ببینید! به عنوان مثال در این ۱۰۰ سال اخیر، بارها خیزش‌هایی برای یک انقلاب در بخشی از جامعه صورت گرفته است، اما چون این خیزش‌ها از مجرای طبیعی خودش نبوده - از مشروطیت بگیرد تا ۲۸ مرداد و غیره - جواب نداده، ولی به محض اینکه این حرکت در بستر طبیعی افتاده - یعنی هیأت‌ها، مساجد و مذهب

امیر حسین فردی "نیاز به معرفی ندارد. او چهره‌ی نام‌آشنای ادبیات امروز ماست. فردی که حدود بیست سال از حضور مؤثرش در عرصه‌ی ادبیات و فرهنگ می‌گذرد و در کنار چاپ و انتشار دهها داستان و رمان، حدود بیست سال است که سردبیری قدیمی‌ترین مجله‌ی نوجوانان را بر عهده دارد و هیچ‌کس منکر حضور مؤثر او در هفته‌نامه کیهان بچه‌ها نیست. "فردی" کم‌تر تن به گفت و گو و مصاحبه می‌دهد، اما این بار به بهانه‌ای متفاوت به سراغش رفتیم و از او خواستیم در مورد هیأت‌های مذهبی و مجالس عزاداری برایمان بگوید و او - همان‌طور که پیش‌بینی می‌کردیم - این بار بهانه‌ای نیاورد و در دفتر کیهان بچه‌ها پذیرایمان شد.

برداشت و تعبیر شما به عنوان هنرمند از هیأت‌های مذهبی چیست و حضور مردم در این مجالس را چگونه تعریف و ارزیابی می‌کنید؟

هیأت‌های مذهبی یکی از نمادهای مدنی و سنتی کشور ماست که در بافت اجتماعی جامعه‌ی ما به طور طبیعی جا افتاده و همواره مجرای خدمت و تعالی بوده است؛ چه از نظر

بسیار عجیبی است؛ این که می بینیم تعدادی بچه در گوشه‌ای از کوچه و خیابان، چادری زده‌اند؛ دور هم جمع شده‌اند و پولی جمع می‌کنند و سعی می‌کنند هر کدام سهمی در عزادای داشته باشند.

این مسأله، فوق‌العاده آموزنده است. هیچ نیرویی، هیچ وزارتخانه‌ای نمی‌تواند بچه‌ها را این جوری دور هم جمع کند و به آن‌ها کار مشترک بیاموزد؛ کار مشترکی که در آن هیچ منافع شخصی هم نیست. جالب این جاست. هر کس می‌خواهد بیش‌تر از خودگذشتگی نشان دهد و بیش‌تر خدمت کند؛ چون می‌خواهد ثواب ببرد.

این حضور اگر چه جدی و بسیار مؤثر است، اما گاهی دیده می‌شود که به حضور بچه‌ها توجه نمی‌شود و به قول خودمان، بزرگ‌ترها آن را تحویل نمی‌گیرند؛ شاید به خاطر همین مسأله است که بچه‌ها، خودشان وارد گود می‌شوند و به قول شما پولی جمع می‌کنند و در گوشه‌ای از کوچه، دور هم جمع می‌شوند و...

متأسفانه ما متوجه نیستیم که چه گنجینه‌های باارزشی در کنار خودمان داریم کافی است، از بیرون به این قضیه، نگاه کنیم تا اهمیت و ارزش آن برایمان روشن شود.

همین بچه‌ها هم شاید ندانند و متوجه نباشند که چه کار بزرگ و باارزشی انجام می‌دهند. قشر روشنفکر هم که متأسفانه به دنبال جا انداختن N.G.O و این‌گونه مسایل هستند و اصلاً نمی‌دانند که آنچه به دنبال آن هستند، همین چیز با ارزشی است که ما خودمان در کشورمان، در مذهب و سنت‌مان داریم.

در هیأت‌ها، انگیزه‌ها معنوی است و در تشکل‌های سیاسی و اجتماعی، انگیزه‌ها بیشتر مادی است؛ پس هیأت‌ها تأثیرگذارتر خواهند بود.

پس همان‌طور که گفته شد، حضور بچه‌ها در هیأت‌های مذهبی یک نوع تمرین زندگی و تمرین اجتماعی شدن است. بچه‌هایی که در هیأت‌ها حضور می‌یابند، با سوادتر، با انگیزه‌تر و اجتماعی‌تر از بچه‌هایی هستند که حضور در هیأت‌ها را جدی نمی‌گیرند. بچه‌های هیأتی خوب می‌توانند حرف بزنند، اظهار عقیده کنند و شاخص‌های فرهنگی را درک کنند؛ اما بچه‌های غیر هیأتی، بیش‌تر در معرض خطر و انحراف هستند.

شما در شهری (اردبیل) به دنیا آمده‌اید که فوق‌العاده مذهبی و از نظر عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام شاخص و مثال‌زدنی است. شاید برای بچه‌ها جالب باشد که بدانند حضور شما در هیأت‌های مذهبی و مجالس عزاداری

در دوران نوجوانی چگونه است؟

من، چشم که باز کردم، دیدم رفته‌ام در مسجد برای مظلومی به نام امام حسین علیه‌السلام دارم گریه می‌کنم. من همیشه زنجیر زده‌ام. برای زنجیر زدن در اردبیل و روستاهای اطراف آن سنت‌های خاصی هست که بار خاص و متانت خاصی دارد. و در عین حال شور و حال خاصی در عزاداری آن جا هست و بهترین خاطرات زندگی من حضور در این عزاداری‌هاست. ما تا نیمه‌های شب زنجیر می‌زدیم و اصلاً انگار این‌ها در خون من رفته است. این عشق و علاقه به امام حسین علیه‌السلام و عزاداری برای ایشان، جزئی از وجود من شده است. ما در این مجالس چیزهایی آموخته‌ایم که در هیچ دانشگاهی نمی‌شود آن را آموخت و بعدها اگر من ماندم و تأثیرگذار بودم، از برکت همین عزاداری‌ها خواهد بود.

الآن جوری بار آمده‌ام که اگر در هر کاری بخواهم وارد شوم، اگر در آن بویی از مذهب و بویی از عشق به امام حسین علیه‌السلام نیست، از آن فاصله می‌گیریم و به آن کار وارد نمی‌شوم؛ چون احساس غربت می‌کنم. دلیل عقلی هم ندارد. این یک موضوع، کاملاً حسی است و من به این حس احترام می‌گذارم.

همه‌ی ما در دوران کودکی چیز زیادی درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و مصیبت‌هایی که برایشان وارد شد، نمی‌دانستیم و حتی عزاداری‌هایمان فطری بود. تصور خود شما از امام حسین علیه‌السلام و ماجرای کربلا چه بود؟

هیچ شناختی نبود. اما من می‌دیدم که در هر مراسم تعزیه، چند نفر کنار هم جمع شده‌اند و با سوز و گداز درباره‌ی مصایب امام حسین علیه‌السلام می‌گویند و حادثه‌ی عاشورا را نقل می‌کنند؛ بی‌اختیار تحت تأثیر قرار می‌گرفتم و در جریان وقایع عاشورا قرار می‌گرفتم. این مراسم به قدری تأثیرگذار بود که بی‌اختیار آدم را منقلب می‌کرد؛ حتی مثلاً کسی که نقش "شمر" را بازی می‌کرد نمی‌توانست خودش را کنترل کند و به شدت اشک می‌ریخت و باز این جا هنر به کمک می‌آمد و من تحت تأثیر این ماقع می‌دیدم که امام حسین علیه‌السلام چقدر تنه‌است؛ چه زیبا می‌ایستد و ایثار می‌کند؛ خانواده‌ی خود را در معرض خطر قرار می‌دهد و با آن شکوه به شهادت می‌رسند؛ این‌ها سراسر زیبایی و عظمت است.

تصور می‌کنم که الان از این حادثه‌ی عظیم داریم، با تصویری که در آن زمان داشتید، چه قدر تفاوت کرده است؟

مسلماً الآن یک درک عمیق‌تری رسیده‌ام؛ اما آن تصور مزه‌ی دیگری داشت؛ لذتی داشت که گفتنی نیست و بیش‌تر مبتنی بر حس و فطرت بود.

الآن می‌بینیم که در طول سال، افراد جامعه تحت تأثیر بمباران‌های مختلف تبلیغی، مادی و... هستند؛ اما همین که محرم از راه می‌رسد، همه - جدا از پست و مقام و موقعیت اجتماعی - در مجالس عزاداری حاضر می‌شوند و هر کدام گوشه‌ای از کار را می‌گیرند و وظایف را بین خود تقسیم می‌کنند، تا عزاداری آپرومندان‌های برای امام حسین ترتیب بدهند.

عشق به امام حسین علیه‌السلام و عزاداری برای ایشان، چه تأثیری در زندگی هنری‌تان داشته است؟

من در زندگی هنری نخواسته‌ام صرفاً به مسائل تاریخی بپردازم. حتی شاید برایتان جالب باشد که تنها یک داستان درباره‌ی این حادثه نوشته‌ام. من معتقدم که این عشق و علاقه باید به صورت غیرمستقیم، تأثیر خود را بگذارد و حضور آن تا حد امکان، غیر مستقیم باشد؛ مثلاً اگر جایی صحبت از مبارزه با ظلم شده باشد، خوب این برمی‌گردد به همان حادثه‌ای که در کربلا اتفاق افتاد.

این روح خاص، دیگر همراه من است و اگر تأثیری می‌گیرم، تأثیری کاملاً غیر مستقیم است. چون اصولاً ماهیت هنر در همین غیرمستقیم بودن آن است و شما در اثر من جای پای کربلا و تعالیم متعالی آن را می‌بینید. نقش نهادهای اجتماعی، مثل مدرسه - که

بزرگ‌ترین نهاد اجتماعی برای تأثیرگذاری در نوجوانان به شمار می‌رود - در رونق دادن به این حضور مردمی و این نهاد اجتماعی چیست؟

من نه از طریق مدارس خیلی امید دارم و نه از طریق ادارات دولتی و... و اصولاً نیازی به این زمینه نیست؛ چون به هر حال، دخالت دادن این نهادهای در امورمان مانند هیأت‌ها آلودن به چیزهایی است که آن چیز، حضور مردمی در هیأت‌ها را تحت تأثیر مسایل جانبی قرار می‌دهد. چون به هر حال در مدرسه و اداره مدیری هست، رئیس و مافوقی هست، نمره‌ی انضباط و تشویق و تنبیهی است که با ماهیت این کارها نمی‌خواند. و کلاً آن را به مسایل دنیایی و منافع شخصی آلوده می‌کند. این که برای خوشایند رئیس و مافوق، فلان کار بشود و فلان کار نشود. و... کلاً به دل نمی‌نشیند. باید کاری را به مردم سپرد؛ باید بگذاریم کارها خود به خود پیش بروند و هیأت‌ها تأثیر غیرمستقیم خود را بگذارند.



«خاکی» هستیم

بو تراب

محمد رضا زائری

فرسنگ، فرسنگ، فرسنگ
فاصله

میان خدا و انسان
فرسنگ، فرسنگ
فاصله

میان انسان و انسان

...یکی چون دریایی بیکران

دیگران چون آبگیرهایی خرد و ناچیز

یکی چون آسمانی گسترده و بی انتها، فراخ و

بی پایان

دیگران پنجره‌هایی کوچک یا بزرگ

قاب‌هایی تنگ
مجال‌هایی اندک برای تنفس
نشسته‌ای و با خویش نجوا می‌کنی
دردها را می‌شماری
به انتظار درمانی نزدیک
و ترک‌های کویر خشک را
به انتظار بارانی مبارک
نشسته‌ای و با خویش نجوا می‌کنی
گدایی فرتوت
در کناره‌ی خرابه‌ی راهی
دست‌های لرزان و خسته را بر چشم‌هایی که
نمی‌بینند می‌کشی

و گوش به راهی می‌سپاری که باران آسمان را
نزدیک‌تر از خودت در کویر فرو می‌ریزد
و درمان و آسایش را شتابناک‌تر از بیماری در
کنارت می‌گسترده
...گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها یت رانگهداشته‌ای
برای یک دست مهربان
که از سفره‌های بهشت کامت راتر می‌کند
خستگی‌هایت را، برای یک صدای آرام و
دلنشین

که از سکوت بهت‌انگیز عرش
در گوش دلت نغمه‌ها می‌پراکند
و گوش به راه سپرده‌ای

منتظر

امیدوار

تا تو می‌آید

آهسته

با گام‌هایی پرتوان
پادشاه خرابه‌گرد
آسمانی خاک‌نشین
نامش؟

می‌گوید: بنده‌ی خدایم

«خاکی» هستیم

بو تراب...

و با چه ذوقی می‌گوید این نام را

و چه شیرین

که فرستاده‌ی خداوند او را بدین نام خوانده
است

...آفریننده‌ی خاک و آسمان رانازنین

صاحب اختیار ملک و ملکوت را دردانه

دست خداوند، چشم خداوند

درکنارت می‌نشیدند

بر خاک

و سرت را بر زانو می‌گذارد

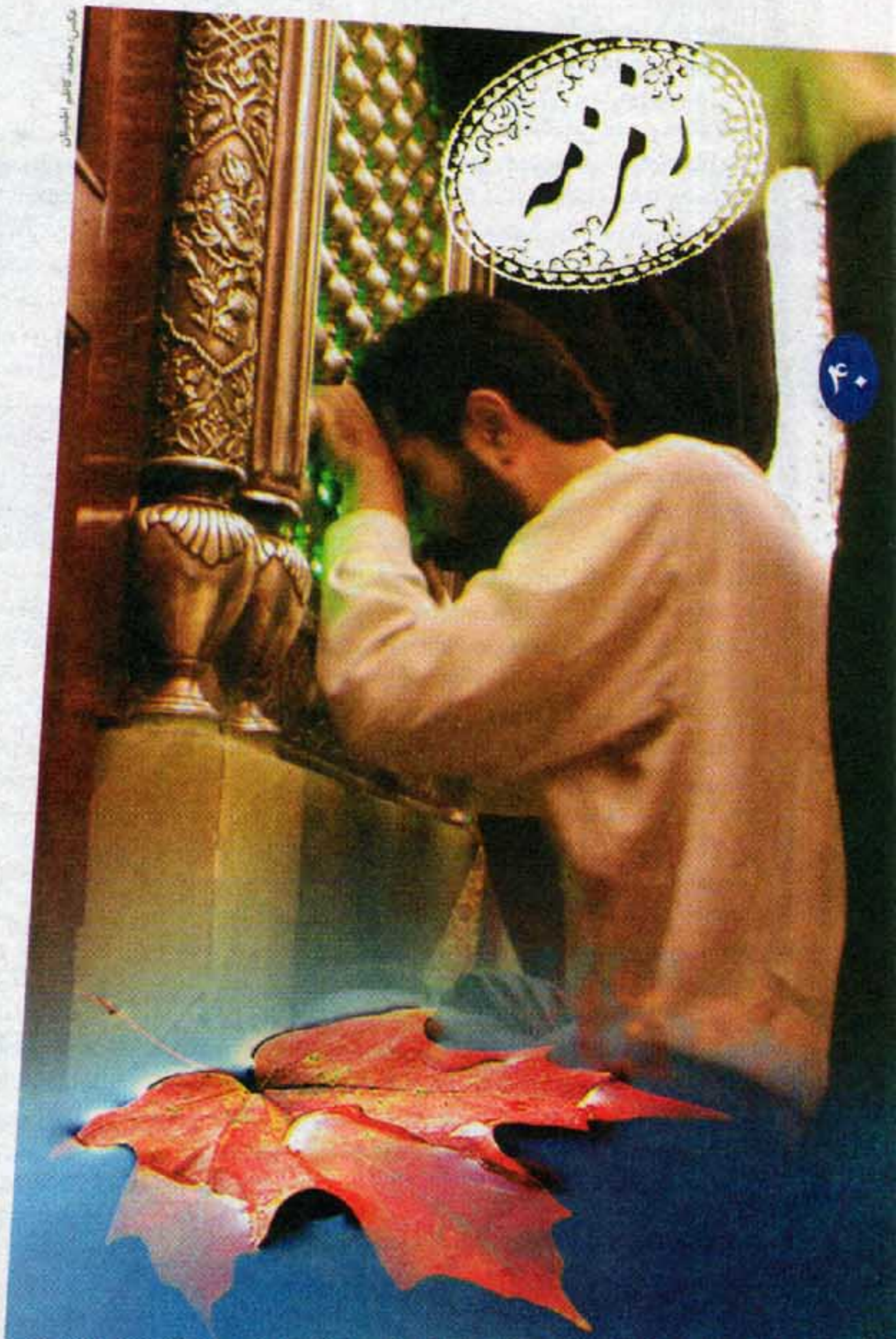
و دست بر رویت می‌کشد

چونان پدری مهربان در آغوشت می‌گیرد

چونان مادری بر بالینت درنگ می‌کند

طیب دوره‌گرد به جستجوی بیمار آمده است

عکس: محمد کاظم الهیانی





وقتی دلتنگ و خسته از خاک، سیر عالم پاک،
 آرزو می‌کنی؛ وقتی غوغای زندگی، تو را از
 خویش می‌رباید و وسوسه‌های ایمان سوز،
 تهدیدت می‌کند. وقتی سر در گمی‌ها و
 تنهایی‌ها و حسرت‌ها و واژگی‌ها، بر دیواره‌ی
 ذهن و قلبت پنجه می‌کشد. دمی با یار باش.
 بالی از نماز وام‌گیر و گستره‌ی همه‌ی آسمان‌ها
 را سفرکن و در نمازی همه‌اتصال، نسیم نشاط
 در کوچه‌های دلت جاری ساز و از واژگی‌ها به
 وارستگی‌ها سفر نما که:

«ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر».

وقتی در انبوه جامعه و در لابه لای عواج مردم گم
 می‌شوی و در پیوستن به دیگران «صدای
 گسستن او» در گوش جانت می‌پیچد، قیام کن و
 خلوتی گزین و به نمازی عاشقانه بایست و
 گسستگی‌ها را به پیوستگی بدل کن و با سلام
 بر پیامبر و عباد صالح، بر خویش نهیب بزن، که
 اینان نیز در جمع بودند، ولی پریشان نشدند.

مرتضی عبدالوهابی

همسایگان دیوار به دیوار خدا!

آی آدم‌ها! دلم گرفته از بی وفایی شما، که
 سالی یک ماه به سراغم می‌آیید و بعد می‌روید
 و پشت سرتان راهم نگاه نمی‌کنید. آمدنتان
 خوب است و رفتنتان بد. یک ماه باهم مانوس
 می‌شویم، شما نماز می‌خوانید و من گوش
 می‌دهم. شما دعا می‌کنید و من لذت می‌برم. به
 سجده می‌روید و من همراه شما به معراج
 می‌روم...

حکایت ما، روایت پرواز است از خاک تا افلاک و
 دانه‌های مروارید که از گونه‌هایتان سرازیر
 می‌شود، پیام آور اخلاصی است که سالی یک
 ماه رؤیت می‌شود. آی آدم‌ها که در این یک ماه،
 همه آدم می‌شوید! فرشتگان در آسمان به شما
 نگاه می‌کنند و به حالتان غبطه می‌خورند. چرا
 این فراز شکوهمند را به فرود فراموشی و
 روزمرگی سودا می‌کنید! مرا خوب می‌شناسید و
 من هم شمارا، که در همسایگی ام زندگی
 می‌کنید و فقط یک ماه به یادم می‌افتید، غبار
 از رویم پاک می‌کنید دست نوازش بر سرم
 می‌کشید؛ با من انس می‌گیرید؛ میهمانم
 می‌شوید و بعد روز عید که می‌شود نماز عید را
 می‌خوانید و همه پراکنده می‌شوید و باز من
 می‌مانم و تنهایی و چند پیرمرد کهنسال که به
 زحمت، تعدادشان از انگشتان دست افزون
 می‌شود. باید یازده ماه دیگر صبر کنم تا هلال
 ماه رمضان را رؤیت کنید و باز به سراغم بیایید.
 من در همسایگی شما هستم، مسجدی کوچک
 با آرزوهای بزرگ، آرزومند حضور همیشگی
 شما.

و هر کسی خاکی نیست تا در کنارت بنشیند و
 تیمارت کند

رهگذران می‌آیند و می‌روند

خاکیانی که به تبختر می‌گویند: پادشاهیم

و نگاهت نمی‌کنند

آقا نمی‌آید پادشاهی که می‌گوید «خاکی»

هستم و در کنارت می‌نشیند

نمی‌آید و سراسیمه‌ای

نمی‌آید و آشفته‌ای

گوش می‌سپاری به راه

و می‌شنوی ندایی مبهم راکه از پرده‌های تو

در توی زمان

در کهکشاناتها طنین انداز شده است

گوش می‌سپاری

و دلت می‌لرزد

«به خدا سوگند خانمان هدایت ویران شد

و دودمان رسالت برهم ریخت»

ستمکارترین دست سیاه

تیغی بر آورد

از آلوده‌ترین دامان نیرنگ

و تلخ‌ترین زهر شقاوت را در کام وجود ریخت

ابو تراب

پادشاه خاکی

سر بر خاک نهاد و خون به خاک آمیخت

و شادمان نالید:

«به خدا قسم خوشبخت شدم من»

که در محراب بر خاک افتاده‌ام

... چشم انتظاری

خسته و بیمار

و می‌دانی که آن شقاوت و کینه

همنشین خاکی تو را از تو گرفته است

طیب دوره گرد، پدر مهربان و پادشاه خرابه

نشین را

و می‌دانی دیگر دستی نیست که از شفقت

کامت راتر کند

و زبانی نیست ک با دل خسته و تن بیمار

سخن از مهر بگوید

... خسته و بیماری

در هزاره‌های جدید

و در چهارراه نقاب‌های دروغین و رنگارنگ

□ نفرین می‌کنی به خشم و درد

دست سیاهی راکه تیغ شقاوت بر امیر آسمان‌ها

فرود آورده است

که بیماران روزگار را از درمان

خستگان قرون را از مهربانی

و فرزندان یتیم هستی را از پدری

محروم کرده است

□ نشسته‌ای و با خویش نجوا می‌کنی:

«اللهم العن اول ظالم...»

سیر آب و سیر غذایت می‌کند

و بر می‌خیزد

دل نمی‌کنی

نمی‌بینی اش اقا می‌دانی

در کناردی دیواری دیگر

به بیماری، خسته‌ای، چشم به راهی چون تو

اشاره می‌کند

□... فرسنگ، فرسنگ

فاصله

میان انسان و انسان

...نشسته‌ای و با خویش نجوا می‌کنی

مسافر خسته‌ی هزاره‌های جدید

بیمار رنگ و نیرنگ فریبکاری‌های معاصر

در حاشیه‌ی اتوبان زندگی مدرن

در کناره‌ی چهارراه تمدن ماشینی

آسیب خورده‌ی تجدد‌های دروغین

زخمی جهالت‌های مسلح

تشنه‌ی یک قطره آسمان

گرسنه‌ی یک لقمه خاک

خسته از فرسودگی نامردمی‌های پنهان و

آشکار

دست‌های خسته و لرزان را بر چشم‌هایی که

نمی‌بینند می‌کشی

و گوش به راهی می‌سپاری که آسمان را به

زمین می‌رساند

و منتظری

تا او که «خاکی» است بیاید و در کنارت بنشیند

دردهایت را در خاطر می‌گذرانی به امید درمان

و گره‌ها را شماره می‌کنی به امید گشوده شدن

و به انتظار کسی که

آسمان را برای او گسترده‌اند... اقا خاک را دوست

می‌دارد

کسی که زمین را برای او آفریده‌اند

آقا اراده نمی‌کند که ملک و ملکوت به چشم

زدنی در دستانش قرار گیرند

کسی که دل هستی رنجور یک نیم نگاه اوست

دستانش را به تاول و آماس رنجه می‌دارد و کار

می‌کند

کسی که در سایه‌ی جلال و شکوه خداوند منزل

دارد

هر بار در قعر یک چاه انتظار فرود می‌آید

و می‌کوشد در حضيض فرومایگی وجودی تنگ

روزنه‌ای به گسترده‌ی افق حقیقت بگشاید

کسی که پادشاه است

آقا ناشناس می‌آید و می‌گوید: «خاکی» هستم!

□ انتظار می‌کشی و نمی‌آید

گرسنه‌ای و تشنه

انتظار می‌کشی و نمی‌آید

بیماری و خسته

انتظار می‌کشی و نمی‌آید

هوای آلوده بهتر از فضای آلوده است!

مشاور بهداشتی

سردبیر محترم مجله مذهبی خیمه
با سلام و احترام

با توجه به این که این جانب، یکی از مطالعه کنندگان نشریه خیمه هستم و در شماره‌های مختلف این نشریه، مطالبی را دیدم و احساس کردم شما هم از زوایای تیز بینانه‌ای، نگاه دلسوزانه‌ای به مشکلات فرهنگی جامعه داشته‌اید، حیقم آمد که چند سطری با شما و خوانندگان محترمتان درددل نکنم.

روز شنبه ۲۴ مرداد ماه، به همراه پدر و مادر پیرم، برای هواخوری و تنفس در هوای سالم به یکی از پارکهای تهران رفتم. وقتی داخل پارک شدیم، در گوشه‌ای از پارک، حدود ۴۰-۵۰ نفر دختر و پسر را دیدیم که دور هم حلقه زده و با ظاهری آنچنانی روی زمین نشسته بودند - به سبک هیأتی‌ها در مجالس مذهبی - و شخصی هم به عنوان «میاندار» و شاید هم «سخنران»، با صدای بلند برای آنان خطابه می‌خواند و سخنرانی می‌کرد! و پس از آن، ادای یکی مذاحان تهران را در می‌آورد و به اصطلاح خودش روضه می‌خواند! آن ۴۰-۵۰ نفر هم به عنوان مستمعان او، گاهی جیغ می‌کشیدند، گاهی به سبک هیأتی‌ها روی پاهایشان می‌زدند و بالحنی آمیخته به خنده و تمسخر، مردم رهگذر در داخل پارک را دعوت می‌کردند تا به جمع آنها بپیوندند!

ده دقیقه از حضور ما در پارک نگذشته بود، که پدر پیر ما لب به سخن گشود و لحنی آمیخته با حسرت گفت: «اینجا جای ما نیست! بهتر است به خانه برگردیم؛ هوای آلوده بهتر از فضای آلوده است!»

● توصیه‌های پزشکی ویژه‌ی تغذیه در ماه مبارک رمضان

● دکتر علی اکبر حق‌ویسی

- توجه داشته باشیم که در ماه رمضان، حتماً باید دو وعده غذا مصرف شود؛ افطار و سحر.
- غذا در هنگام افطار باید سبک باشد؛ روزه داران تعدادی چای کم رنگ یا مقداری آب ولرم - نه گرم و نه سرد - و چند عدد خرما یا کشمش استفاده کنند و سپس غذای سبک، مانند نان و پنیر و گردو، یا نان و پنیر و سبزی تناول نمایند. ضمناً بعد از افطار تا آخر شب، مایعات به مقدار فراوان مصرف کنند. لازم به ذکر است، روزه داران، مطلقاً با آب سرد افطار نکنند. در بین غذا آب هم ننوشند؛ هم چنین نوشابه‌ی گازدار - نه در افطار و نه در سحر - به هیچ وجه مصرف ننمایند.

- به هنگام سحر نیز، یک وعده غذای مقوی



توصیه‌های پزشکی

که از زولبیا و دیگر شیرینی‌ها مانند فرنی، حلوا، و... اصلاً استفاده نکنند. - مادران باردار و شیرده نیز توجه داشته باشند که نباید روزه بگیرند؛ بخصوص مادرانی که فرزند زیر سن ۶ ماه را شیر می‌دهند. توضیح این که روزه گرفتن مادران باردار و شیرده، باعث می‌شود مواد مغذی لازم به مادر و نوزاد نرسد و باعث ضرر و زیان برای هر دو آنها شود.

- بیمارانی که چربی، دیابت نوع ۲ (که به علت چاقی ایجاد می‌شود) و یا فشار خون دارند، می‌توانند روزه بگیرند؛ اما بیمارانی که دیابت از نوع ۱ (ملزم به تزریق انسولین)، فشار خون متغیر و کلیوی دارند نمی‌توانند روزه بگیرند.

- نکته‌ی مهم: همه‌ی بیماران برای کسب تکلیف گرفتن یا نگرفتن روزه، باید به پزشکان متخصص مراجعه کنند و با آنان مشورت کنند.

مانند برنج و خورش و کنار آن حتی الامکان از ماست، سبزی، سالاد و مخصوصاً میوه بعد از غذا مصرف نمایند؛ چراکه قند میوه، موجب پایین نیامدن قند خون می‌شود.

- روزه داران به هیچ وجه در هنگام افطار نباید آش تناول کنند؛ چون نفخ آور است. بویژه آشی که نعنا و پیاز داغ داشته باشد.

- سفارش ما به نوجوانان نیز این است که مواد مقوی زیاد مصرف کنند و حتی الامکان به جای آب ولرم، موقع افطار از شیر ولرم همراه با خرما استفاده نمایند. تفاوت آب با شیر این است که آب، اصلاً انرژی ندارد ولی شیر، علاوه بر قند، پروتئین و چربی، انواع ویتامینها و املاح را دارد. به نوجوانان، بویژه دختر خانم‌ها، تأکید می‌کنیم در این ایام به هنگام افطار و سحر، ماست، زیاد مصرف کنند.

- و اما افراد چاق؛ سفارش ما به آنان این است



با سلام و عرض خسته نباشید، خدمت همه دوستان عزیز در نشریه خیمه در شماره‌های قبل نشریه شما در قسمت «از پنجره ی نگاه شما» مشاهده کردم که شما انتقادات خوانندگان را چاپ می‌کنید به همین دلیل مشکلی که چندی پیش برایم پیش آمده بود را بریتان نقل می‌کنم، تا جواب مرا بدهید و ذهن مرا از دغدغه‌ها آسوده کنید.

خلاصه می‌گویم: جای همه دوستان خالی! در حرم امام رضا (ع) بودم، ایام شهادت یکی از ائمه بود؛ در گوشه کنار هر صحنی، عده‌ای به عزاداری می‌پرداختند. در حال گشتن داخل یکی از صحن‌ها بودم که دیدم عده‌ی زیادی در گوشه‌ای جمع شده‌اند و مشغول تماشا هستند. به سراغ آن دسته رفتم با تعجب دیدم که حدود ده دوازده نفر مشغول سینه زنی و هروله به دور خود هستند بعضی از آنها فقط می‌دویدند و ذکر می‌گفتند البته چه ذکر می‌گفتند!

«به من می‌گن سگ حسین!
به تو می‌گن ارباب حسین!

عوعوعوعوعوعوعوعو!

حال بگذارید وصف حال تماشاچیان را بگویم؛ عده‌ای از آنها که تا حال این چنین چیزهایی را ندیده بودند، با تعجب نگاه می‌کردند و عده‌ای هم یواشکی پوزخند می‌زدند...

در حالی که خیلی از تماشاگران با نگاهشان می‌فهماندند که سؤالی مشترک دارند. یکی از آن عزاداران در پاسخ سؤال من گفت: «بگذار بگویند اینها دیوانه‌اند!»

براستی آیا این حرف، واقعاً پاسخ سؤال مردم و تماشاچیان و جواب نگاه پرسشگر آنهاست؟ اصلاً می‌خواهم از شما بپرسم که چرا نسبت به گذشته، تماشاچیان نسبت به عزاداران در هیأتها زیادتر شده‌اند؟ آیا علت این امر، عملکرد بعضی از عزاداران نیست؟

خواهش می‌کنم این سؤال و مشکل مرا پاسخ دهید...

امیر نجفی - کرمان

اشاره:

در قسمت دوم گزارش، صحبت‌های جوانی را که در شب ولادت امام حسن عسکری (ع) به عنوان اعتراض به «سبک آن طرف آبی» مذاح، مجلس را ترک کرده بود، خواندیم و نیز دردلها و دغدغه‌های او را در مورد ایستاده کف زدن و... همچنین، اعتراض چند جوان به بی محتوایی مجلس و تبدیل شدن آن به عزاداری عاشورایی توسط مذاح محترم.

سؤال ما از آنها این بود که: «مذاحی باید چگونه محتوایی داشته باشد... و اما جواب آنها و ادامه‌ی گزارش - بین اخوی! دشمن بخوبی فهمیده تنها چیزی که باعث شد جوانی ما در مقابل بایکوتها و شانتاژها و جنگ نظامی - روانی اونا بیمه بشن همین توسلاته! همین اذکار مقدسه و همین سینه‌زنی‌ها س. خوب طبیعیه، دشمن وقتی که ریشه رو پیدا کنه، انا اونو می‌زنه دیگه؛ حالا هم اومده تا با برنامه‌ریزی و پول خرج کردن از صفا و خلوص و کم‌اطلاعی و عدم آینده‌نگری بعضی از ما هیأتی‌ها سوء استفاده کنه و هزار جور بدعت و کارهای موهن و خارج از قاعده و ادا و اصول رو به اسم جنون و فنا و چه می‌دونم اینجور الفاظ دهن پرکن بین اینها جا بیندازه. وقتی که اینطوری شد، نتیجه‌ش همین می‌شه که می‌بینید. ملاحظه بفرمایید! شب ولادت امام

عسگری (ع) دارن روضه‌ی گودال قتلگاه رو می‌خونن و با سر می‌رن تو در و دیوارو... بقیه‌ی قضایا... تازه این فقط یکی از اون آسیبهاس؛ حالا دلم می‌خواد شما که ظاهراً خبرنگارید بعد از تموم شدن هیأت (که فکر می‌کنم ساعت یک نصف شب به بعد باشه) از یکی یکی اینها درباره‌ی شیوه‌ی زندگی، مرام و سیره‌ی علمی - عملی امام یازدهم سؤال کنید ببینید چند نفرشون می‌تونن جواب بدن! بعضی‌هاشون که مسخرت می‌کنن. اصلاً انگار بین بعضی از اینها معرفت‌یابی و کسب فضائل به ردائلی قابل مذمت تبدیل شده. بخدا اگه چنین تشکل مذهبی پر محتوایی، که اسمش هیأته، تو دست صهیونیست‌ها می‌افتاد یعنی اونا یه همچین جای نابی برای ترویج دینشون داشتن، آنچنان حساب شده و منطقی و پر جاذبه کار می‌کردن که گروه گروه جوانی دنیا به سمت یهودیت متمایل

امشب یه خبرایه!

بادی گارد:

بخش پایانی

عباکش عباکش عباکش کفش کفش

سید حسین مدنی

بشن ولی ما... بچه شیعه‌ها رو هم داریم فراری می‌دیم؛ با این بی‌برنامگی و اختلاف و کارهای غیر قابل قبول و بعضاً مسخره و دوگانه! جالب بدونین همین چند وقت پیش، یکی از جوانایی که درباره‌ی ولایت فقیه، شبهه مطرح کرده بود رو به سختی طردش کردن؛ در حالیکه اون بنده‌ی خدا قصد مخالفت نداشت، فقط می‌خواست شگش برطرف بشه. خوب اگه اینها سوادشو داشتن که منطقی و با استدلال جواب بدن، چرا جواب ندادن؟ پس معلومه بلد نبودن جواب بدن. چرا؟ چون شب تا صبح، صبح تا شب یا دارن سینه می‌زنن یا خواب سینه‌زنی رو می‌بینن و باقی قضایا...

- عاقبت کار اون جوون چی شد؟

- هیچی، بنده‌ی خدا واقعاً داشت می‌رفت که دیگه پشت سرشو هم نگاه نکنه، که خدا خیرشون بده، چند تا از رفقای خوب هیأتی فهمیدن و رفتن و از دلش درآوردن و شبهه‌ای رو هم که برایش پیش اومده بود برطرف کردن. خلاصه درد دل زیاده، ولی کو گوش شنوا؟!

- فکر کنم جواب همه‌ی سؤالی‌هایی که می‌خواستم از شما بپرسم، گرفتم.

- ممنون.

نمی‌دانم چه کنم. دیگر توان ادامه‌ی کار را ندارم و نمی‌توانم گزارش را ادامه دهم. احساس می‌کنم بار سنگینی بر روی دوش دلسوزان اسلام و تشیع در قبال حفظ و برپا نگه داشتن پرچم حسینی وجود دارد که همت و اراده‌ای بیش از این طلب می‌کند. قصد داشتم در پایان مجلس با مذاح محترم حاج... هم گفتگویی داشته باشم؛ ولی احساس کردم اگر منتظر تمام شدن مجلس بمانم، ممکن است نماز صبحم را از دست بدهم! تازه بعد از هیأت، معمولاً دور و بر مذاح آنقدر شلوغ است که نمی‌شود با او صحبت کرد؛ در آن هیاهو هم نمی‌شود حرف حساب زد آنهم با وجود «بادی‌گارد»‌های متعصبی مثل... بگذریم.

باید کاری کنم - یعنی کمی مصلحت اندیشی - تا بعداً دوباره بتوانم گزارشی درباره‌ی وضعیت بعضی از مجالس تهیه کنم. ان شاء الله.

نلمه‌های رسیده

خواهر سارا محمدی - تهران

متن ادبی شما، با نام «فریاد بی صدا»، ترجمان و پسر واکسی از فریادهای بی صدای همه‌ی دل‌سوختگانی است که دغدغه‌ی انامه‌ی راه شهیدان دارند... اما با وجود زیبایی متن، پیوند قوی هنری میان بندها و پاراگراف‌های آن وجود ندارد. اگر چه می‌توان از نظر محتوایی، میان آنها ارتباط خوبی یافت. چشم به راه دیگر آثار خوب شماستیم.

خواهر فاطمه دارایی - نهاوند

توضیح شما درباره‌ی بیت، پذیرفتنی نیست و به هیچ وجه معنی که شما ارائه کرداید با بیت، همخوانی ندارد. لازم به ذکر است که اگر چه امروز رسم شده، برای خوشایند جوانان، برخی مداحان ابیات کفرآمیز می‌خوانند؛ اما رسم شدن و مقبول عمومی قرار گرفتن، دلیلی برای توجیه کردن چنین مضامین کفرآمیزی نمی‌تواند باشد. از شما انتظار داریم در این باره تأمل و دقت بیشتری داشته باشید.

خواهر زهرا بهشت آرا

دو شعر و چند جمله‌ی ادبی شما را - که ظاهراً کار بی‌جملاتور بود - خواندیم. پیشنهاد می‌کنیم استعداد ادبی سرشاری را که دارید، با مطالعه‌ی دقیق آثار شاعران برتر عمیق‌بخشیده، آن را از لحاظ هنری تقویت نمایید. برخی ابیات شعر شما که در سوگ امام خمینی (ره) سروده شده، دارای اشکالات وزنی است که مسلماً با اندک تأمل و مطالعه‌ی بیشتر در آثار شاعران، این نقیصه برطرف خواهد شد.

برادر علی صادقی حسن آبادی - اصفهان

شعری را که در تکریم پادگان‌های آموزشی سروده بودید، خواندیم. انتخاب این سوژه برای شعر، در نگاه اول، پرایمان بسیار جالب توجه بود؛ اما اگر قرار باشد نقد واقعی درباره‌ی شعرتان داشته باشیم ذکر این نکته را الزامی می‌دانیم که اگر چه شعر بظاهر در قالب «نیمای» است، اما توجه داشته باشید که در این قالب، قرار نیست که شاعر، فقط مصراعها را از لحاظ وزنی نامتساوی - کوتاه و بلند - بیاورد. در آثار بعدی‌تان توجه به «موسیقی» - بخصوص کاربرد دقیق قافیه - و نیز استفاده‌ی دقیق از عنصر «تخیل شعری» را - که مرز تمایز میان شعر و نظم می‌باشد - در نظر داشته باشید. چشم براه دیگر آثار خوب‌تان هستیم.

برادر رسول جمشیدی - یزد

سه مثنوی شما از استعداد ادبی و قابلیت‌های شعری‌تان حکایت دارد با این وصف پرشهای وزنی، اختلافات زبانی و مشکلات قافیه در شعرتان وجود دارد که می‌توان آن را به حساب عدم توجه‌تان گذاشت. اگر تأمل و وسواس

خواهر ستاره پور حسرت - گیلان

مثنوی «نماز» شما را خواندیم و بسیار بهره بردیم. برخی ابیات آن بسیار دلنشین است، از جمله این بیت:

نمازی که از روی مستی کنی

حکومت بر اجزای هستی کنی

با این حال، شعر خالی از مشکلات وزن و قافیه نیز نمی‌باشد. مثلاً مصراع دوم «الهی دلم کن به عشق منجلی» حرف «قی» از وزن، خارج است، یا مصراع دوم بیت:

«مرا باده ده، مست و دیوانه کن

مرا بی نیازم ز اغیار و بیگانه کن»

واژه‌های «اغیار و» کاملاً زاید است و با حذف آن مصراع از لحاظ وزنی، کامل می‌شود: «مرا بی‌نیازم ز بیگانه کن» اگر چه تعبیر «مرا بی‌نیازم» به خاطر دوبار کاربرد ضمیر، دارای «ضعف تألیف» نیز می‌باشد. موفق باشید.

برادر عمران فضل‌اللهی - ساوه

مثنوی زیبا و پرمحتوای شما ویژه‌ی شهیدان هشت سال دفاع مقدس را خواندیم و بهره بردیم. مسلماً شما نیز بر این باورید که هر چه پیرامون اجزای شعر و کاربرد آن در مثنوی‌تان وسواس بیشتری به خرج دهید، جلوه‌های شعری آن بیشتر خواهد شد. برخی عیوب در شعرتان وجود دارد که جسارتاً متذکر می‌شویم: اختلال و ایراد وزنی در بیت اول، مصراع دوم: «نوشم هر دم جام‌های پر ز می»

ایراد قافیه در برخی ابیات از جمله:

- ای مردم همه راهی شوید

از شلمچه قصه‌ای راوی شوید

- سجده کردم بر صفای سینه‌ها

طوف کردم من به دور لاله‌ها

- ای شلمچه یاد یارانت بخیر

یاد آن عارف شهیدانت بخیر!

با آرزوی توفیق روزافزون شما.

برادر عبیدم شفیعی مدنی - تهران

از اظهار لطفی که درباره‌ی نشریه داشته‌اید، سپاسگزاری می‌کنیم. ضمناً اگر دوست دارید ارادت خود به اهل بیت را در قالب شعر و سرود بیان کنید، لازم است ابتدا قواعد و اصول مهم هنر شاعری را بیاموزید و پس از اندوختن تجربه‌ی مفید، شعرتان را در خدمت نشر فضایل اهل بیت (ع) قرار دهید. برایتان آرزوی توفیق داریم و چشم براه آثار خوب شما در آینده‌ی نزدیک هستیم.

خواهر سمیرا ندیری پری - شهر ری

متن ادبی و شعر کوتاهاتان را خواندیم و بهره بردیم. باز هم آثار خوبتان را - که سنجیدگی بیشتری بسا مضامین و مطالب مندرج در نشریه‌ی «خیمه» دارید - برایمان ارسال کنید. موفق باشید.

برادر ابودر دهقانی - میبد یزد

از این که در گوشه‌ی دل سرتا با صمیمیت‌تان جایی نیز برای ما گذاشته‌اید، از شما ممنون و متشکریم.

برادر محمد مجید دالی دالی - قزوین

نقد و نظرات شما پیرامون شماره‌ی یک تا سه نشریه را خواندیم. قول می‌دهیم که به نظرات شما و دیگر دوستانی که به نشریه اظهار لطف داشته و آن را نقد نموده‌اند، توجه کرده‌ایم. حتماً امکان و در حد توان پیشنهادها را به کار بندیم و ضعف‌ها را برطرف نماییم. لازم به ذکر است که در صفحه‌ی پذیرایی، به هیچ وجه، قصد حال‌گیری از مداحان را نداشته و نداریم. حتماً خوب می‌دانید که «طنز» قالبی است برای تذکر و یادآوری ضعف‌ها و کاستی‌ها. اگر چه

بیشتری در آثار خود داشته باشید، خواهید توانست لحظه‌های خلاق و شاعرانه‌ای که کشف کرده‌اید، با زبانی شسته رفته‌تر و شاعرانه‌تر ارائه فرمایید. بعضی از بیت‌های شما برجستگی‌های خاصی دارد از جمله:

مرگ یعنی: ای مردم بی‌کسم

مرگ یعنی: بر خودم دلواپسم

و:

شب است و راز و نیازی که تا سحر باقی است

شب است و مجلس بزمی که غم‌ایش

ساقی‌ست!

برادر عزیزالله کاوند - لرستان

در شعر «خاکستر من» و «بزم شبانه»، با آن که زبانی شاعرانه دارد، معالاف از لحاظ موسیقی - بویژه قافیه - اشکالاتی دارد. در شعر اول، دو نوع قافیه به کار رفته و در شعر دوم، مشکل «شایگان» وجود دارد و کلماتی مثل «صادقانه»، «عارفانه»، «محرمانه» و «شبانه» هم قافیه شده‌اند. انتظار می‌رود با رفع عیوب یاد شده، استعداد شعری‌تان را در قالب‌های شعری، بصورتی زیبا و خلاق متجلی سازید.

خواهر اکرم شکوهمند - قم

شعری که با عنوان «دیدار عاشقانه با مهدی موعود» سروده‌اید، در قالب نیمایی است و سرشار از لحظه‌های شاعرانه. اما شیوه‌ی سطرنویسی شما باعث شده در برخی سطرها ایراد وزنی ایجاد شود. ضمناً نیمه‌ی دوم شعر از لحاظ وزنی و رعایت ارکان موسیقایی، دچار اختلالاتی می‌باشد که لازم به تأمل و دقت بیشتر در آن است. این سطرهای شعری‌تان را که برجستگی خاصی دارند زمزمه می‌کنیم:

من از اندوه بوم / و دلم می‌خواهد زین غم‌ها /

پر کشم تا رؤیا / می‌روم / و نگاهم را می‌دوزم /

به ته کوچه تنهایی / که تو هر روز چو خورشید از

آن می‌گذری / و طلوعت را / بر غروب غم‌ها /

چشمن می‌گیرم / و مرا شوق حضور تو فرا

می‌گیرد...!

برادر علی سعادت‌مند - قم

شعر «شیعه یعنی...» شما با وجود بهره‌مندی از مضامین عالی، از آنجا که یاور و تداعی گر شعر معروف شاعری دیگر است، نمی‌تواند بخوبی بیانگر استعداد و خلاقیت‌های شعری شما باشد.

سعی کنید همواره از «کلیشه» - که نابودکننده‌ی ذوق و استعداد هنری است - پرهیز کنید. ضمناً

یکی دو مورد ضعف‌های زبانی نیز در شعرتان وجود دارد، از جمله کاربرد «نیستن» در این بیت:

«شیعه یعنی انتهای نیستن

مثل مولا مثل زهرا زیستن»

که چنین کاربردی از آن در زبان فارسی نداریم.

و نیز قافیه بستن کلمات، «محبوبیت» و

«مظلومیت» که نوعی ایراد «شایگان» به

حساب می‌آید. چشم به راه آثار خوب‌تان

هستیم.

لایه‌ی ظاهری این قالب خنده می‌باشد اما لایه‌ی باطنی آن چیزی جز تحسیر و اندوه نیست. اگر از این قالب در این نشریه استفاده می‌شود صرفاً به خاطر وظیفه‌ای است که بر دوش مان احساس می‌کنیم و نیز ظرفیتی است که این قالب دارد.

از قراری که بین خود با نشریه‌ی خودتان - خیمه - گذاشته‌اید، سپاسگزاریم و آن را قدر می‌دانیم؛ اما لازم به ذکر است که برای ما اعلام وصول نامه‌های عزیزان، امکان‌پذیر نیست. معمولاً صفحه‌ی پاسخ به نامه‌ها در هر نشریه، در حکم نوعی اعلام وصول نامه‌های مخاطبان است. درباره‌ی نام نویسندگان نشریه، نکته‌ی شما درباره‌ی شماره‌ی ۶ درست است. نام یکی دو نویسنده‌ی نشریه از قلم افتاده است. ضمناً نام نویسندگان مطالب برخی صفحات، مثل پذیرایی، به اصرار نویسندگان هیأتی آن، چاپ نمی‌شود...

ضمناً جهت رعایت تناسب مطالب نشریه، به برخی پیشنهادهای شما از جمله عدم درج نام تان - جسارتاً - نمی‌توانیم عمل کنیم.

برادر مجید و حمید جباری راد - قزوین

حضور شما را در جمع خیمه‌نشینان و خبرنگاران افتخاری پاس می‌داریم. می‌توانید با تهیه‌ی گزارش از شیوه‌ی برگزاری هیأت‌های عزاداری، نقد وضعیت مذاحی و... و ارسال آن به دفتر نشریه، رونق‌فزای این هیأت مکتوب حسینی شوید.

خواهر لیلا محمد خانی - داران فریدن

(اصفهان) - روستای گنجه

از ابراز محبت شما نسبت به نشریه‌ی «خیمه» سپاسگزاریم.

نشریه‌ی «خیمه» ویژه‌ی هیئات و مجالس حسینی است که ماهانه چاپ می‌شود. شما نیز می‌توانید آثار ادبی و نوشته‌های خود را پیرامون موضوعاتی چون «آداب عزاداری» محل سکونت خود، «آسیب‌شناسی محافل عزاداری»،

«خساطرات هیأتی»، «معرفی بزرگان و پیشکسوتان»، و... ارسال کنید.

شعر ارسالی شما، اگر چه سرشار از احساس و عاطفه است و بسیار دلنشین، اما از لحاظ وزن شعری، انسجام کاملی ندارد. پیشنهاد می‌کنیم با مطالعه‌ی آثار برتر شاعران اهل بیت (ع) سعی در رفع خلأ شعری‌تان داشته باشید.

برادر علی اصغر مرادی - کوار (استان فارس)

خوشحالیم که از ابتدای جوانی، تمام همت خود را در خدمت تعالی فرهنگ این سرزمین و بوم گذاشته‌اید. از خداوند متعال توفیق روزافزون شما را از خداوند متعال خواستاریم.

مقالات ارسالی‌تان را به سرویس مقالات سپردیم؛ ان شاء الله در شماره‌های آینده، شاهد چاپ آثار خوب شما باشیم. باز هم با ارسال آثار قلمی‌تان - که نتیجه‌ی تاملات فکری و فوکی‌تان است - ما را بهره‌مند سازید.

برادر فرامرز چرگانی - بهشهر مازندران

متن ارسالی شما، پیرامون شخصیت حضرت اباالفضل (ع)، کمی دیر بدستمان رسید؛ با این وجود، آن را به سرویس مقالات سپردیم. تا آن شاء الله در شماره‌های آینده، شاهد چاپ آن باشیم.

بخش‌هایی از یک نامه:

تعدادی از خواهران بسیجی، در یک حرکت ارزشمند و بسیجی با ارسال نامه به دفتر نشریه‌ی «خیمه» مطالب یکی از شماره‌های آن را نقد نمودند. ضمن تشکر از جمع ایشان و تحسین حرکت فرهنگی - بسیجی‌شان،



بخش هایی از نامه شان را درج و پاسخیهای لازم را مطرح می‌کنیم:

۱- نام نشریه (خیمه) خیلی جالب است. مطالب (صفحه‌ی) زینبیه نیز خوب است. اما صفحه‌ی ورزشی چرا ندارد؟

۲- در نشریه درباره‌ی حوادث جهان، جهان سیاست و نیز مطالب آموزشی، مطالبی ارائه کنید.

۳- در نشریه، بحث احکام ویژه‌ی بانوان را - که بسیار بحث مهم و ارزنده‌ای است - نیز ارائه کنید.

۴- از زیارتگاههای کشور و تاریخ تأسیس، بنا و... مطالبی بنویسید.

۵- نامه‌های خوبی در این نشریه چاپ می‌شود (ظاهراً مقصود از نامه، نامه‌هایی است که در ستون «گیرند: مذاخ اهل بیت» چاپ می‌شود).

۶- از مسائل اجتماعی، جوانان و بحث تهاجم فرهنگی، تا به حال صحبتی نشده است.

و اما پاسخ به موارد یاد شده:

قبل از پاسخ به موارد از خواهرانی که این نامه را نوشته و ارسال نموده‌اند، تشکر می‌کنیم. خواهران بسیجی: مریم فتوحی، مینا ملافی، رقیه مردانی، طاهره ابارشی و راحله ملافی. امید است که این حرکت‌های سازنده از طرف هیأتی‌های عزیز و دیگر بسیجیان سرفراز و دوست ناشستی نیز صورت گیرد.

نشریه‌ی «خیمه» به عنوان اولین هیأت مکتوب حسینی، تنها نشریه‌ای است که به صورت تخصصی به موضوع ادبیات آئینی، هیئات مذهبی و مجالس اهل بیت می‌پردازد و با هدف معرفی فرهنگ ابراز ارادت به اهل بیت (ع)، سعی در فرهنگ سازی در زمینه‌ی تعالی معرفت هیأتی‌های عزیز و علاقه‌مندان و محبان اهل بیت (ع) دارد. بنا بر این، این نشریه، مخاطبان خاص خود پیرامون موضوع یاد شده را دارد و پرداختن به موضوعات عمومی مثل «ورزش» بظاهر در چارچوب فعالیت‌های این نشریه نمی‌باشد. با این وجود سعی ما بر این است که در نشریه، از ورزشکارانی که روحیه‌ی پهلوانی را حفظ نموده، الگوی خوبی برای جوانان هیأتی می‌توانند باشند، در قالب مصاحبه، تقدیر به عمل آید.

با توجه به موضوعات اصلی نشریه، مسلماً پرداختن به موضوعات سیاسی، اجتماعی و... تا جایی که دارای صبغه‌ی فرهنگی بوده و با موضوعات اصلی - که دغدغه‌ی اصلی نشریه است - مرتبط باشد، مسلماً در دستور کار تحریریه قرار خواهد گرفت.

ما معتقدیم مهم‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای مصون ماندن جوانان در برابر تهاجم فرهنگی، کسب معرفت نسبت به سیره و رفتار اهل بیت (ع) می‌باشد. بنا بر این هر موضوعی که جنبه‌ی معرفتی دارد و در این نشریه چاپ می‌شود، به نوعی راه مقابله با تهاجم فرهنگی رانسان می‌دهد. اما نکته‌ی قابل توجه آن است که راهکارهای ارائه شده، هیچگاه جنبه‌ی شعاری و ظاهری نداشته و از این پس هم نخواهد داشت.

آثار شما به دفتر نشریه رسید، چشم به راه دیگر آثار خوب تان هستیم.
حمید خادمی - کرمان
محسن کمالی - قم

برادران و خواهران هیأتی:

داود غلامی مصدق (چناران خراسان) - عزت فتوحی ارکانی (اردکان یزد) - تقی رحمانی (فریدون کنتار مازندران) - فراسرز چرگانی (بهبهر مازندران) - علی اصغر مرادی (کوار فارس)
از اظهار لطف شما نسبت به نشریه‌ی خودتان - خیمه - سپاس نهایتی می‌کنیم.

«هدیه عشق» برگزیده‌ی آثار ۱۲۱ شاعر عاشورایی در مذاخی و مراثی حضرت علی اصغر (ع) است، که توسط ابوالقاسم فقیهی جمع آوری شده است. این کتاب که در ۲۷۰ صفحه به طبع رسیده، شامل ۲۷۳ شعر است که بیشترین اشعار به شعر آقایان «ژولیده‌ی نیشابوری»، «مؤید»، «فقیهی - مؤلف کتاب -»، «انسانی» و «سازگار» اختصاص یافته است.

گفتنی است، آنچه تاکنون به عنوان مجموعه‌ی شعر عاشورایی جمع آوری شده، به چاپ رسیده و در دسترس است، اشعاری است که درباره‌ی قیام کربلا، مراثی امام حسین (ع) و اصحاب بزرگوار ایشان است. اما آنچه این کتاب را بظاهر با دیگر مجموعه‌ها متمایز کرده، تلاش شاعر جهت جمع آوری اشعار ویژه‌ی حضرت علی اصغر (ع) - سرباز کوچک کربلا - می‌باشد. در این راه، مؤلف محترم، با وجود دشواری کار، مجموعه‌ای پر بار و قابل قبول را فراهم و ارائه نموده است. با آن که تعدادی از اشعار موجود در کتاب، به صورت کلی مرتبط با حادثه‌ی کربلاست و تناسب چندانی با دیگر اشعار کتاب ندارد (مثل شعر نی نامه - صفحه‌ی ۱۷۸ کتاب) و نشان می‌دهد که مؤلف در این کار، راه سختی در پیش داشته، با این وجود می‌توان گفت که مجموعه‌ای قابل قبول را برای علاقه‌مندان ارائه نموده است.

اشعار کتاب - که ظاهراً بی هیچ نظم خاصی (از نظر تفکیک قالب‌ها و یا چینش بر حسب نام شاعران و...) کنار هم چیده شده - در قالب‌های متنوعی انتخاب و عرضه شده است. مسلماً این تنوع، بر مقبولیت کتاب در نظر مخاطبان تأثیر خواهد گذاشت.

معرفی کتاب ارشاد شیخ مفید به بهانه‌ی سالروز رحلت این عالم بزرگوار

ابن المعلم، محمّد بن محمّد بن لقمان ملقب، به شیخ الاثمّه و علم الشیعه و معروف به شیخ مفید، محدث شهیر و فقیه متکلم معروف قرن چهارم و از بزرگ‌ترین و نامدارترین علمای شیعه می‌باشد؛ وی صاحب آثار متعدد در زمینه‌های مختلف از جمله: حدیث، فقه، اصول و کلام اسلامی است. از معروف‌ترین آثار این عالم شیعی، کتاب «الارشاد» است که اختصاص به معرفی اهل بیت (ع)، اثبات امامت ائمه‌ی دوازده گانه و نقل احادیث و روایات مخصوص ایشان دارد.

شیخ مفید (ره) نام این کتاب خود را «الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد» نهاد تا - همان گونه که از نام آن پیدا است - با این تألیف، سطح آگاهی مخاطبان شیعی و سنی خود را نسبت به شناخت حقیقت امامت ائمه‌ی شیعه (ع) ارتقا بخشد، آنان را با فضایل و سیره‌ی نورانی ایشان آشنا و از کلمات الهی ایشان بهره‌مند سازد. ترجمه‌ی فارسی کتاب «الارشاد» در دو جلد، بارها به چاپ رسیده است. جلد اول این کتاب،

کلاً به بیان زندگی حضرت امیرالمؤمنین - بطور اختصار و در شش فصل - و نقل فضایل و سیره‌ی آن جناب - به تفصیل در ۶۲ فصل - اختصاص یافته است. نیمی از کتاب نیز در ۸۳ فصل - به سخنان حکمت‌آمیز آن حضرت معطر و مزین شده است.

جلد دوم کتاب نیز به شرح دیگر ائمه‌ی اطهار - از امام حسن مجتبی (ع) تا حضرت ولی عصر، امام زمان (عج) - اختصاص یافته - در چهار باب و چهل فصل - نکته‌ای که در این کتاب، بارز و برجسته است، توجه مرحوم شیخ مفید به احتجاج درباره‌ی شخصیت ائمه‌ی اطهار - بویژه حضرت علی (ع) - است؛ تا آنجا که در فواصل مختلف، ضمن درج فضایل و مناقب حضرت علی (ع) - در جلد اول - به تناسب بحث، فضیلتی مطرح شده را نقد نموده، بر آن صخه می‌گذارد و تأکید می‌کند. از آنجا که زمان زندگی شیخ مفید (ره) دوره‌ی بحث‌های کلامی و اصولی و احتجاج درباره‌ی حقیقت امامت ائمه‌ی اطهار (ع) و حقانیت مذهب شیعه می‌باشد، نکته‌ی مذکور، دقت نظر، زمان سنجی و توجه عمیق او به نیاز مخاطبان - شیعه و سنی - را به اثبات می‌رساند. دلیل برجستگی و بارز بودن نکته‌ی مذکور نیز دقیقاً به همین جهت می‌باشد.

نام کتاب: علی ابرمرد مظلوم
نویسنده: محمّد تقی رهبر
ناشر: مؤسسه‌ی بوستان کتاب
علی علیه السلام «ابر مرد مظلوم»



«امیر مومنان علی، علیه السلام، کوه بلندی را می‌مانست که سیلاب دانش و فضیلت از ستیغ آن ریزان و مرغ از پریدن به قله‌اش ناتوان بود. وی در همه‌ی صحنه‌ها ابرمرد بود و شگفت این که در مظلومیت نیز چنین شد.»

شرح غمبار مظلومیت امیر مومنان، موضوع اصلی کتاب «علی ابر مرد مظلوم» است که مؤلف آن حجت الاسلام والمسلمین محمّد تقی رهبری، آن را در رویدادهای صدر اسلام، به ویژه پس از پیامبر و در حوادث غصب فدک، سقیفه، غدیر خم و شهادت آن حضرت، به روشنی نشان داده است.

نویسنده در ارائه‌ی محتوای این اثر، از بیان مصایب فراتر رفته، به تشریح علل مصائب و فلسفه‌ی مظلومیت آن حضرت پرداخته و برخی تحلیل‌های تاریخی را از حوادث و وقایع زندگی درس آموز امیر المومنین، علیه السلام، ارائه داده که برای رهبران هدایت، در هر زمانی تکرار شدنی است و بدین سان می‌تواند معیارهایی را در عرصه‌ی مسؤولیت پذیری ارائه دهد. این کتاب در ۱۲ فصل کلی، از زادگاه و خاستگاه علی علیه السلام تا «مظلومیت پس از شهادت» در ۳۱۳ صفحه، در قطع رحلی، توسط بوستان کتاب قم، در دوهزار تیراژ و با قیمت ۲۵۰۰ تومان منتشر شده است.

الوداع

در اوایل جنگ تحمیلی، جهت تبلیغ به روستایی رفتم. وقتی به محل رسیدم، خیلی خسته بودم. پیر مردی - که متوجه خستگی من شده بود- از من خواست استراحتی کوتاه بنمایم، تا او هم نوحه‌ای بخواند و به قول خودش محفل را آماده نماید. بعد از گرفتن صلوات از مردم، شروع کرد به خواندن نوحه: «ای زینب اطهرم! الوداع! الوداع!»

بعضی مردم ساده‌ی روستایی هم حسابی جواب می‌دادند و من هم در بهت و حیرت مانده بودم از این نوحه و معنای آن. وقتی آن بنده‌ی خدا شروع کرد به خواندن شعر، به بهانه‌ی ورق زدن، کتاب را از او گرفتم. دقت کردم و دیدم که این «دم» الوداع نیست بلکه «الوداع» است که آن بنده‌ی خدا آن را «الوداع» می‌خوانده است!!



هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد!

در مجلسی که عده‌ای مدّاح نشسته بودند، یکی از مدّاحان اهل بیت - که قرار بود اجرای برنامه داشته باشد - وقتی از در وارد شد گفت: بوی دود را استشمام می‌کنید؟! شام غریبان بود و با این حرف آن مدّاح، در میان مردم ولوله‌ای پاشد و مجلس حال عجیبی گرفت. یکی از مدّاحان جوان که ظاهراً در آن مجلس بوده، بعدها به روستایی رفته، بدون مقدمه و شناخت وضعیت مجلس و روحیات مستمعان، به تقلید از آن مدّاح می‌گوید: «مردم! بوی دود، اینجا را گرفته؟!» صاحب مجلس بلند می‌شود و فریاد می‌زند: «ای مردم! کمک کنید! لابد کاهدان من آتش گرفته است!»



قدر

قدر

بیاییم

و احیاء می‌کنم، شب‌هایی را که «قدر» نامیده‌اند.

و امشب می‌خواهم از مسیر رفته‌ی طولانی گناه برگردم و به جاده‌ی معراج پاکی و صداقت، دست یابم. چشم می‌دوزم به وعده‌های الهی، که به مؤمنین و مومنات داده شده و به امرزش‌هایی که در این شب وعده شده.

و با جان دل می‌شنوم، ندای الهی را که:

«ای بندگان! که بر نفس خویش ستم کرده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید!»

و امشب، خدا را عبادت می‌کنم با تزنم اذکار الهی و ادعیه‌ای که سفارش شده، به تکرار صد باره‌ی: «استغفر الله ربی و اتوب الیه» و لعن می‌فرستم قاتلان مولایم امیر مومنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به «اللهم العن قتلة امیر المومنین» صد بار، آن هم با تمام وجود!

و امشب از خدا، قضا و قدر مقدری را می‌خواهم، با عمری دراز و روزی فراوان!

پناه می‌برم به جلال وجه کریمی، مگر در ماه رحمت، از من بگذرد...

و امشب تا سپیده دم در پیشگاه الهی، از اسراف بر نفسم می‌گیرم و عبادت می‌کنم خدا را تا عفو و رحمت و کرامت ذاتی اش، شامل حالم شود.

می‌ترسم که امشب نیز بگذرد و روزها و شب‌هایی که ماه هدایت و رحمت است، اقامت جرم و گناه باقی بماند.

امشب، سفره‌ی دلم را نزد مهربانی بازخواهم کرد که:

آهن را به دست «داوود» نرم کرد!

و درد و رنج عظیم «ایوب» را برطرف نمود!

و نشاط را بر دل اندوهناک «یعقوب» بخشید!

و خاطر غمگین «یوسف» را شاد نمود!

تا بر این رحمتی فرستد، که شایسته‌ی عطای اوست و با من آن کند که شایسته و سزاوار مقام الوهیت و مهربانی اوست.

ای خدای شب‌های قدر!

امشب را آخرین «قدر» من قرار مده و اگر قرار می‌دهی، مرا بخشوده و رحمت شده بگردان و از عفو و بخشش و رحمتت، محروم مکن!

ای صاحب شب‌های قدر!

امشب که نامه‌ی اعمال سیاهم به محضر ملکوتی شما می‌آید، به دیده‌ی رحمت و مهربانی نگاهش کن و بر فرزند خطا کار و عاصی و پشیمان خود، رحمی پدرانۀ عطا کن و با نفس کبریایی ات دعایم کن، تا اولین و آخرین گناهانم آمرزیده شود.

ای مهربانترین مهربانان!

غرق در دریای حیرت و تنهایی ام و غمگین و پشیمان آمده‌ام!

آواره‌ای هراسانم، که گناهانم را جز تو آمرزنده‌ای نیست و هم و هم و غم مرا کسی جز تو برطرف نمی‌کند.

یا رب العالمین! امشب از گناهان بسیار من

امشب؛ دوباره سعادت نصیبم می‌شود، تا خدا را به کتاب نازل شده‌اش بر پیامبر، سوگند دهم به حق آنچه در آن است و به حق آن نامهای بزرگ و نیکویش.

و امشب، دوباره قرآن را بر سر می‌گذارم و خدا را به حق قرآن و به حق کسی که قرآن برایش فرستاده شده، سوگند می‌دهم و خدا را به حق هر مؤمنی که در قرآن، او را ستوده است.

سوگند می‌دهم، خدا را به حق خدایی، که هیچ کس به حق خودش از او آشنا تر نیست.

و امشب به بیچارگی و ناتوانی ام، اعتراف می‌کنم که:

«ما به خویش ستم نمودیم و اگر تو ما را نیامرزی و مورد رحمت خویش قرار ندهی، به یقین از زیانکاران خواهیم بود»

و بر محمّد (ص) و خاندانش درود می‌فرستم: «اللهم صل علی محمّد و آل محمّد»

امشب خدا را به چهارده تور پاک قسم می‌دهم؛ به محمّد و علی و فاطمه، بهانه‌های خلقت آفرینش؛ به حسن و حسین، سیدان و آقایان اهل بهشت؛ به علی بن حسین، شاهد و راوی کربلا؛ به محمّد بن علی و جعفر بن محمّد قسم می‌دهم؛ به موسی بن جعفر و مولای مدفون در خراسان و فرزند غریبش محمد بن علی و خدای را به علی بن محمّد و حسن بن علی و به مولایم، حجت بن الحسن المهدی (ع) قسم می‌دهم و حاجاتم را می‌خواهم؛ هر چند که حاجت اصلی و واقعی ام را از تمام وجود نمی‌خواهم، اقا به زبان می‌آورم «اللهم عجل لولیک الفرج...»

بگذر، از من و از اعمال کم و اندکم و از گناهان بسیارم درگذر.

ای که از خیانت نظر چشم‌ها و اندیشه‌ی دل‌ها آگاهی! روزی که دل‌ها و چشم‌ها منقلب و هراسان است، مرا مژده‌ی رحمت و مغفرت عطا فرما و روز فقر و بیچارگی ام یاری ام نما! چرا امشب شکر نگوییم؟

و چرا شاکر نباشیم، خدایی را که هر که را بخواهد به رحمتش نایل می‌سازد و هر که را دوست بدارد، به کرامتش هدایت می‌کند؟

چرا شاکر نباشیم؟ برای زبانی که میتواند به ذکر خدا گشوده شود؛ هر چند زبان من در قبال شکر و سپاس خدا، بی‌قدر است.

خدایا! مرا به عقاب خود ادب نکن، که خود از عقوبت گذشته‌ام پریشانم و پشیمان! خدایا! کاهلی و تنبلی تمام از من است و مهربانی و لطف از سوی شما، که هر از چندی می‌خوانی ام خدایا! امشب آمده‌ام، تا بر عیب‌های پرده پوشیده‌ام، بگریم.

یا ستار العیوب! ای عالم اسرار غیب! ای که گناه پندگانت را به کرم و مهربانی ات می‌پوشانی؛ امشب دوباره اهل توبه می‌شوم و می‌خواهم به مقام توابین نزدیک شوم.

دوباره آمده‌ام، با عهدهای بسیاری که شکسته‌ام؛

و قسم‌هایی که حرمتش را پاس نداشته‌ام؛ دروغ گفته‌ام؛ اما از عنایت دور نشدم و آمده‌ام تا دلم، الفت دیرینه‌اش را از مجالس اهل باطل بکنم.

امشب! دوباره صدای دعا و ضجه و گریه و التماس بلند می‌شود و از جرم و گناه و بی‌شرمی و از خودم، به سوی تو می‌گریزم.

امشب، دوباره آمده‌ام تا با تمام نافرمانی‌ها و جسارت و جرأت گناهانم به سوی حق قدم بردارم.

امشب، «منی» به مسجد آمده که غرق در انانیت نفس است.

امشب، دوباره بنده‌ای به سوی تو آمده که برای توبه‌ی گناهان مهلت داشته و از گناه بازنگشته است.

ای صاحب ماه توبه و انابه و رحمت! فرج و آمدن مولایم را نزدیک کن «اللهم عجل لولیک الفرج»

ای صاحب ماه قیام به عبادت! بگذار تا در عمر کوتاهم، معنای عبادت را، در دیدن نماز و عبادت مولایم - مهدی صاحب الزمان - بفهمم و درک کنم!

خدایا! بی‌حالی و کسالت، خستگی و سستی، قساوت قلب و غفلت و غرور را از من دور ساز و عمل نیک و مقبول، روزی ام کن!

الهی و ربی! صحت بدن و وسعت رزق، روزی ام کن!

سیدی و مولای: «اخرج حب الدنيا من قلبی»

خدایا! مرا به گریه بر حال خود یاری ام کن؛ که عمرم را به آرزوهای دنیا و امال باطل و فنا از دست داده‌ام و چرا امشب نگریم؟! که گنه بسیار کرده‌ام؛

گنه‌کارم و توای مولای من! بر من هر بار، پرده پوشی کرده‌ای و من باز بی‌شرم و حیا معصیت کرده‌ام!

و چرا امشب نگریم؟!

بر تاریکی قبرم، بر جان دادنم و تنگی جای ابدی ام، برای سؤال نکیر و منکر، در حالت برهنگی بیرون آمدنم از قبرم، چرا نگریم؟! و برای بار سنگین اعمالی که بر دوش دل گذاشته‌ام، برای تمام حقایقی که باور نکرده‌ام؛ و برای تمام روزها و شب‌هایی که در نفس حبس شده در دنیا گذرانده‌ام.

چرا امشب نگریم؟! برای تمام لحظه‌هایی که قلب مبارک امام زمانم را آزرده‌ام؛ چرا امشب ناله بر نیآورم برای تمام زمان‌هایی که مولایم از من روی برگردانده است؟!

و چرا امشب را قدر ندانم؟!

قدری را که نمی‌دانم سال دیگر، توفیق درک آن را دارم یا نه؟!

امشب، آینه را برداشته‌ام تا خود را در آن ببینم و در خلوت خویش در آن می‌نگرم، تا قدر را از دست ندهم و بدانم که کیستم؟! کجایم؟! چه می‌کنم؟! و چه دارم؟!

و امشب، آینه هم با من سخن می‌گوید: «فرا رسید دوباره، شب‌های قدری که آمدنش را لحظه شماری می‌کردی؛ بگذار تا لذت اشک

ریختن، نالیدن، تضرع‌های شبانه‌ی احیاء، در کام جانت باقی بماند.

امشب بیا و هم ناله‌ی انبوه خدا جوین عاشق و صادق شو و قدر شب‌های سرنوشت ساز قدر را بدان! بیا از «قدر» گذشته تا «قدر» امسال، تنها همین امشب خود را حقیر و فقیر و مسکین و نیازمند ببین و یادت نرود که بنا بود «قدر» گذشته، آمرزیده شوی؟ اقا چه شد؟!

و بدان که قرب برای کسی است که شب قدر را بیدار باشد. رحمت برای آنان است که به فقیران در شب قدر، رحم کنند و اگر می‌خواهی از صراط بگذری، صدقه دادن در امشب را فراموش مکن و امشب بسیار استغفار کن تا نجات پیدا کنی. و من در این محاسبه‌ی کوتاه با خود دانستم که کدامین عبادت، شایسته‌ی قدر است...

□ چه مژده‌ای زیباتر از آمدن شبی برتر از هزاران شب؟!

و چه بشارتی شیرین‌تر از انجام اعمالی، که ثواب هزار ماه دارد؟!

چه نویدی بهتر از نزول ملائکه و روح در زمین؟! و چه سعادت‌ی برتر از آن که اعمال یک ساله ات به نزد مولای حی و زنده، مقدر شود؟!

امشب کدام شب است؟!

شب «قدر»

پس بیا تا «قدر» را قدر بدانیم.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب «قدر» که این تازه براتم دادند

مهدی توکلیان

